

سپا ووت

شماره ۱۲ ماه حوت ۱۳۶۷ مطابق شعبان المعظم
۴۰۹ مطابق ماه ۱۸۹۱ سال در نظام شمسی ۸

Ketabton.com

سرنوشت «میکرونی و پیک»
فریده انوری

دیگما توری مانند ۱۴

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF
ACKU
S 803

لکی فایف

555

دموتھای رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
 به حسن صورت برگزار می نماید . سالون لکی فایف
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
 به استثنای روز های تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
 آدرس : شهر نرس و مقابل مسجد جامع شیراز . تلفون : ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
 اجناس از کپنی های
 معروف جهان .
 آدرس : زرقونه میدان
 شهر نرس



لباس های مناسب برای
 هر فصل سال
 از وبایی که جدیداً
 وارد گردیده دیدن
 نمایند .

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشریات کورنگو شما : سپاهوش ، جوانان امروز ، اخبار مهفته ، قرطاسیه و کارگاه تبریک همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی
 آدرس : متصل بازار امید
 خریدار نماید

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس منورد
ضرورت خانواد ه ها
باتازه وارد نمود ه
است .

آدرس: چهارراهی

انصاری متمم

نماینده می پشتی

تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

متصل مسجد جامع شیرپور

بیمار آمین ویدئو کست

بیمار آمین ویدئو کست

نلم های مورد علاقه ویدئویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نمایند . لحظه های
ثابرا برای همیشه جاودان می سازد .

آدرس: منزل اول بزرگه بزرگه

تلفون: ۳۵۷۰۴ ، ۲۶۷۷۶



شریفی ویدئو کست

محافل خوشی و

سرور شما را در

کست های با کیفیت

ویدئویی فلمبرداری

مینمایند .

آدرس: شهرنو

متصل رستوران

لکسی نایف .

خوراکی فروشی

عبدالخالق

متصل رستوران لکسی نایف

بفازیک

بفازیک شما و خانواده های
شماست

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی و سرور شما

آدرس: قوه سید قوشی شیرپور لودنویسی سعید جاده اندرابی

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه و موتو

آدرس: شهرنو چهارراهی شهرنو

تلفونهای دفتر و منزل: ۲۲۰۲۹-۲۰۲۸۲

علی گلریز

قرطاسیه و مجلات

سرور شما

راه نمایی

برای

بفازیک

متصل

لکسی

مرکزی

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه ، مجلات و کارت های

تبریکس ارزان و خوب .

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگه افغانان

مخندیان

قرطاسیه و مجلات منورد

نظرتان را عرضه

میدارد .

آدرس: مقابل دروازه

جنوبی روضه مبارک شهر

مزار شریف و مقابل

هوتل بلا زادر

کابل

رهنمای معاملات بسیم الله یادگار

خرید و فروش خانه و ابارتخان

آدرس: بین چهارراهی

شیرپور و چهارراهی

انصاری

تلفون: ۲۴۶۸۵

فردین

موزیک

انواع مختلف کست های

موسیقی افغانی ، هندي و فرسی را

به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند

آدرس: مارکیست جمع

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش راجد پند

وارد نموده است . همچنان

فلمبرداری محافل خوشی در کست های ویدئویی

بذیرفته میشود .

آدرس: شهرنو مقابل سینما بارک

شماره ۱۲ ماه حوت سال ۱۳۶۲ شماره
مجله ۱۸ سال دوم

سپاس و وقت



ستاره ده ملیونی
مفحه ۵۴



تعماد است که می ماند
مفحه ۱۴

دخورک و ژردن

آیا میتونن از سرطان نجات یابن
د دیگه

وقتی کودکی آب می شود
می شود

حیران و نکی حافظه

۲۸ خ

چرا و کس

مفحه ۵۱

مواجهه با قاري بركت اللہ
صفحہ ۳۲



بیاکودی یاری یاری
صفحہ ۱۶



انجوسی خند ما بو خند هفتہ
صفحہ ۲۴

پراگندگی آراء و افکار

صفحہ ۲۱

مدیرمسئول : د. وکٹور ظا هرطنين
تيلفون : ۶۱۹۵۲
معاون : محمد اصف معروف
تيلفون : ۶۲۲۵۲
سوجبورد : ۶۱۸۷۸
ارتباطي : ۵۴ - ۴۸ - ۳۹

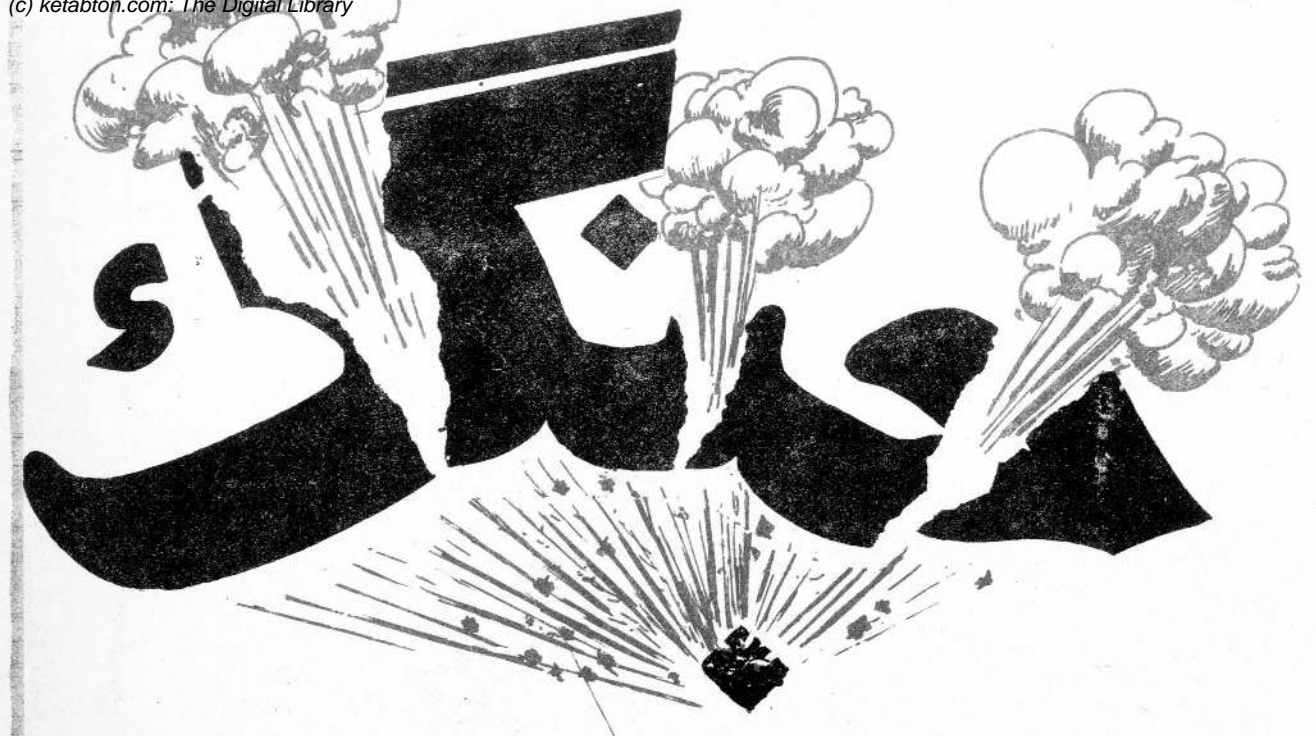


نشریه اتحادیه روزنالنستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیئت تحریر:
ساروق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شان
لطیف ناظمی
رهنورد زریاب
شفیق وحدان

ارت و گرانیک : حمید حلیمی و
وحمید مسعود
خطاطی : کیبیر امیر
عمی قانمی
مهتمم : محمد گل
عکاس : شریف لطیفی
عماد مسعود

اداره مجله در تصدیق و تدقیق مطالب دست آزاد دارد. متناهیین
وارد در صورت نشریاتی که نشر مسترد نمیگردد. نظریات آرایه شده صرف
نظر نویسندگان میباشد.



وحشت

نوشته: کامله حبیب



انان همد یگر را کت میکردند . انکه آخر همه میرفت صرف یکبار و یک دست داشت و آنچه تنبان او کشال بسود و با همان یک باخیز بر میداشت .

مادری که هلیز منزل چار آمد به همه اتاق ها سر کشید . در یکی از اتاقها به چپرکی نزد یک شد . جوانی شبیه پسرش بود . مادر نزد یک او ایستاد . چشمان جوان بدون آنکه یک بزند به سقف اتاق درخت شده بود . همه وجود او بند از بیچ بود . با آنکه خیلی درد میکشید هیچ نمی نالید . موهای سیاهش حلقه حلقه بروی بالشت افتاد بود زن با خودش گفت : چقدر به پسر شباهت دارد . در استان لرزان زن پیشرفت تانزد یکی موهای جوان رسید . آنرا الممر کرد و بعد خم شد بر آنها بوسه زد اشکهایش فروریختند اما جوان با خودش خلوت کرد بود او بخاطر همه زخمی ها و بخاطر همه معیوبین گریه میکرد . بعد به همه اتاقها سر کشید ، برایش گفتند : بسرت شهید شد . آتش ماین او را سوختانده بود . هیچ نقطه بی در وجودش سالم نبود . زن در طول راه با خود میگفت : کاش میبود زهر زخم او را میبوسیدم از قدر که از لبانم خون می آمد . و آنوقت چنان گریه کرد که گویی چشمه قلبش در هس کشود . باشد .

وقتی یک مادر حاصل بینوایی

هایش را در خاک و خون می بیند

من چهره جنگ را در سیماي جنگ زده های دیدم . چهره عریان وحشت را در آینه چشمان جوانانسی مشاهده کردم که دست یخما گس جنگ گلبرگ های امید و آرزوی شان را تاراج کرده بود . مفهوم جنگ و ویرانی جنگ را در چشمان اضطراب الود کودکان و قلوب مادران داغ دیده زنان بیوه و عروسان خناب دست دیدم . آنها برام از وحشت جنگ قصه میکردند من میشنیدم و می نوشتم . ستون پشتم تیر میکشید ، قلمم می لرزید ، اشکهایم را در پشت دیوار سنگین پلکها زده امی کرده بودم . شعله های آتش در سینه ام زبانه میکشید رنگ های تم مانند شاخه های خشک درخت در هم می پیچید و مثل آن بود که نیش هزاران سوزن سرد در گوشت تم فرو میپند .

اما میشنیدم ، گوش میدادم و می نوشتم درباره انانی که مردند و اناس که زنده بودند و رنج میبردند و دره دره وجود شان زیر شلاق وحشت از جنگ فریاد بر میداشت . ولی آنچه را که جنگ نتوانست سوزانها بگیرد ایمان ، با یمردی و عشق به وطن است و مانپونه های کوچکی را بروی کاغذ می آورم : به مادری خبر رسید . بود که فرزندش زخمی است ، به شفاخانه جارسد بسترت رفت . در صحن شفاخانه در زیر درختان بیماران و زخمی ها را دید که به چوب های زیرغسل تکیه داده اند . سرهای شان ، دستهایشان و باهایشان بند از پیچ شده بود ، مادر به آنها نزد یک شد . باد لسوزی و دقت به آنها خیره شد . هیچ یک از آنها پسرش نبود . بعد آنها بطرف اتاقهایشان رفتند .

بقیه در صفحه (۸۶)



ترجمه و تصحیح: عبد اللہ بن مشیری لہجری

سینہ تاریخ

آرشیف ملی و تعمیر تاریخی آن

- ۳- مدیریت کارت وکتاک این شعبه در صدد تهیه نمودن - کارتهای علمی اسناد و کتب خطی میباشد .
- ۴- مدیریت اسناد تاریخی : این شعبه نیز مانند مدیریت نسخ خطی مطابق پلان وظیفه خوشرا پیش میرود .
- در پهلوی شعبات فوق یک مورد مسلکی نیز وجود دارد که در تمام امور مسلکی با آنها همکاری داشته و در راه رفع پرالیم های شان مشوره میدهد . برای تنظیم امور عمومی موسسه شعبه یسی بنام انسجام اداری وظیفه ارتباطی رابعهده داشته ، در اجرای امور غیر مسلکی بذل مساعی مینماید .

تعمیر تاریخی آرشیف ملی :

تعمیر آرشیف ملی در کنار سالنگ وات فعلی و باغ چرمگری سابق مقیمت دارد ، تعمیر آرشیف ملی بایک دیوار سنگی کتاره دار احاطه شده است ، اگرچه تاریخ دقیق اعمار این تعمیر معلوم نیست ولی نظر به روایاتی پس از اعمار بستانسرای ساخته شده که در سالهای اخیر زمامداری امیر عبدالرحمن خان (۱۲۷۱-۱۲۸۰ هـ.ش) اهداف میباشد .

این تعمیر دارای تهدایی به عرض دو متر و عمق سه متر بوده ، مواد آن از سنگ (مخلوط خاکستر ، چونه و بنگ میباشد) دیوارهای آن از خشت پخته ساخته شده ، عرض دیوارهای خارجی (۴۵-۵۰) و - عرض دیوارهای داخلی (۸۰-۹۰) سانتی متر است . مدخل عمومی آن در سابق روه شمال قرار داشت . تعمیر از یک حال ورودی ، یک سالون پذیرایی خصوصی شاه یک سالون وسطی مشکی است . در سالون اولی دیوالماری متناظر یکی بشکل محراب و منبر با آئینه قد نما که در حصه پیشانی آن گل ترکی رسم گردیده و بالاتر از شیشه محراب و منبر قرار دارد ، در دو جناح آن گل برگ و سبزه دولتی که از چوب ساخته شده ، جلنظ نظر میکند . الماری دیگری در همین سالون به شکل مستطیل دو منزله ، حاوی یک آئینه بزرگ قد نما و خوش تنگه مافوقی ماشی است ، چنین فکر میشود که این الماری برای آرایش بکار میرفته است .

این هر دو الماری را استاد مردانقل به هدایت کرتیل محمد سرور خان از چوب جافور و به سبک بخارا ساخته است .

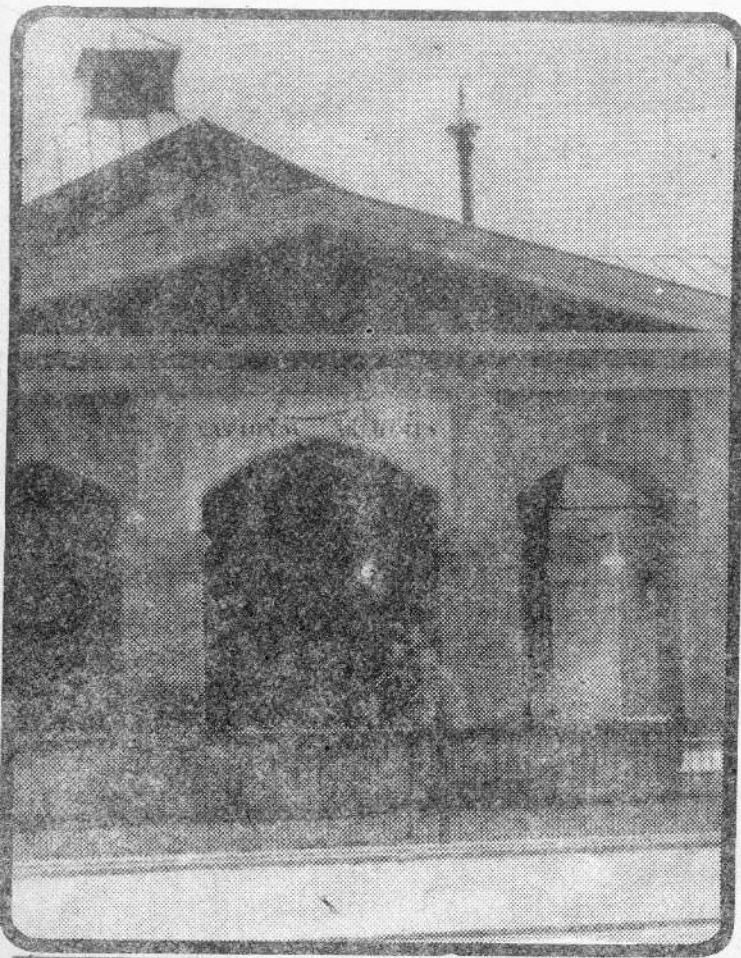
سالون وسطی یا حال هشت متر ارتفاع دارد ، گل و برگهای منقش و الوان مختلف بروی فلز در سقف آن میناسا توری شده است . در قسمت وسط حال یک میز سنگی که پایه های آن به گونه مارپیچ از چوب ساخته شده است ، قرار دارد . بالای آن میز ، یک پارچه سنگ مرمر به هخامت پنج سانتی متر و ابعاد (۸۰ در ۷۰) سانتی متر جلنظ نظر میکند ، در دو جناح این حال دو سالون بزرگ نمایی قرار دارد که در یکی اسناد تاریخی و در دیگری کتب خطی لطفاً ورق برگردانید

تاریخ کشور باستانی ماضی و معین عظمت و جلال مفاخر مدنی اعمار و قرون گذشته است ، جنبشهای انسانی زیادی درین موزیم پدید آمده ، ارزشها و نفایس مادی و معنوی فراوانی در پرتو تلاشهای پیگیر انسانهای زحمتکش این سرزمین شکل گرفته است ، از سوی دیگر آنچه را که تاریخ پرورشی بیان مینماید ، یک سلسله مدارک و اسنادیست که مواد خام این وثیقه ملی را میسازد .

بدیهیست کسانی که دلچسپی مزید به روشن شدن زوایای تاریخ و مجهول تاریخ کشور خود دارند و در صدد تکمیل نهادن در این عرصه میباشند ، از استناد به اسناد موثق و معتبر ناگزیراند ، زیرا برای یک پژوهشگر و محقق دشوار خواهد بود که بتواند به نیازهای تحقیقات و اقمیت گرایانه خود بدون فراهم نمودن اسناد ، پاسخی رضایت بخش بدهد .

در رابطه با این موضوع یعنی گنجینه اسناد معتبر ، میتوان از - آرشیف ملی یاد کرد . البته یک دهه قبل تمام داشته های آرشیف ملی ام از آثار خطی (دهاسه هزار نسخه) و اسناد تاریخی - (بیش از دوصد) نبود ، از جانب دیگر عدم وجود جای مناسب برای نگهداری علمی این آثار گرانبها ، شوش مسئولین این موسسه را در چند ان ساخته بود . اما در سالهای اخیر دستیا بی به جای مناسب حفظ موارث ارزشمند فرهنگی ما از یکسو و گرد آمدن سیل اسای آثار از سوی دیگر ، قلب مردم ما خاصتاً مؤظفین این موسسه را مملو از صرت ساخت . آرشیف ملی از نگاه تشکیل دارای این چهار شعبه مسلکی است :

- ۱- مدیریت مکروفلم فوتوکاپی : این شعبه ابهراتوار مجهز به غرض تهیه فوتوکاپی و مکروفلم آثار و اسناد تاریخی در اختیار دارد .
- ۲- مدیریت نسخ خطی : این شعبه وظیفه دارد تا آثار مربوط را بشیوه های علمی حفظ و حراست نموده ، در تهیه فیش های قدماتی برای فهرست های کتب خطی مبادرت ورزد و بجهت همکار دایی - مراجعان داخلی و خارجی در شعبه ریسرچ و مطالعه و سالون نمایی باشد .



مقابل انفجارها انهدام قسمت فوقانی را دارا میباشد. بخاطر ثابت نگهداری درجه حرارت هوای داخل تهکوی بین تعداد اصلی تعمیر و دیوارهای تهکوی که در حدود (۲۰ تا ۵۰) سانتی متر از هم فاصله دارند، از مواد عایق یا سوخته ذغال پرکاری شده است. این تهکوی که از دو طرف توسط زینه ها به منزل اول راه دارد، از سه قسمت تشکیل گردیده است. دو سالون بزرگ جناحی و یک سالون وسطی که ارتباط این سالونها از بین تعدادی تعمیر صورت گرفته، البته جهت حفظ مقاومت تعداد ارتباطات با دروازه های ارتباطی تهکوی فرمهای آهنی کاتکریتی به ضخامت ۴۰ سانتی X ۲ متر در نظر گرفته شده است، برای جلوگیری از وقوع حریق نیز تعدادی بیرونی به گونه زیر اتخاذ شده است:

- ۱- در رنگالی تمام قسمتهای چوبی و دیگر حصص ساختمانی منزل - فوقانی، از رنگ ضد حریق استفاده شده است.
- ۲- پلاستکاری تمام دیوارها و سقف تهکوی از مواد (ازبست سمیت) به ضخامت دو نیم سانتی متر استفاده شده.
- ۳- پوشش منزل اول، که بالای تهکوی قرار دارد، از (ازبست) به ضخامت سی سانتی متر میباشد.
- ۴- چون حین وقوع حریق در تهکوی برای اطفای آن نمیتوان از آب

اسناد تاریخی که شده است

کار گرفت، از این رو از گاز کربن دای اکساید (CO₂)، که از یک مجرا بداخل تهکوی پمپ میگردد، استفاده میشود.

در این صورت باید تمام مجراهایی بسته شوند که امکان خروج گاز از آن ها بیخارج متداول نباشد. لذا به دروازه ها و مجراهای تهکوی، رابری مخصوص تعبیه شد. است تا با بلند رفتن درجه حرارت منبسط گردیده، باعث سدود شدن مجرا گردد.

۵- حریق احتمالی منزل اول (بالای تهکوی) بشکل عادی توسط آب خاموش شده میتواند، هرگاه آب به تهکوی سرانبر شود، از طریق مجراهای موجود در دود هلیز و نیز زینه، به چاه قبلا یاد آوری شده، انتقال می یابد.

۶- اگر چه علامه های اتوماتیک خطر حریق در نظر گرفته شده ولی تاکنون توریید و نصب نگردیده اند.

این تعمیر در سال ۱۳۵۶ ه. ش. ترمیم گردیده، در اختیار آرشیف ملی گذاشته شد که با (دویاسه هزار) نسخه قلعی و (دو صد سند) تاریخی اش خود از تعمیر وزارت اطلاعات و کلتور به این جا نقل مکان نمود.

در حال حاضر آرشیف ملی (دوازده هزار) نسخه خطی و بیش از (یکصد هزار) اسناد تاریخی دارد که همه روزه در خدمت مراجعین دانش پژوه خود قرار دارد.

ترمیم آن تصمیم اتخاذ نمود، بعد از مطالعات زیادی که در باره این تعمیر صورت گرفت، قرار شد تا از آن بحث خزینه آرشیف ملی یا تاریخی کار گرفته شود، بنابراین وزارت اطلاعات و کلتور وقت از وزارت نوایید عامه خواست تا ترمیم این تعمیر رابه سبک قدیم بمعهد گیرد. انجنیر عبدالله خان (نجد) به تهیه نقشه ترمیم تعمیر مذکور توظیف گردید.

پس از منظوری ۲۶ میلیون انقانی بودجه، به ترمیم آن اقدام کرد.

نظر به عدم موجودیت جای مناسب، قسمت پایین سه سالون وسطی به عمق سه متر کندن کاری شد. زیرا در نظر بود تا از مناسیل اول مشیحت نمایشگاه کتب خطی و اسناد تاریخی که فوتوکاپی و عکسهای آن در آن گذاشته میشود استفاده شود، از طرف دیگر بعضی ملسقات آرشیف ملی، از قبیل اهراتوره های تهیه میکروفلم، ترمیم و تعقیب از خطر فرسوده شدن آثار و اسناد خطی و برای نگهداری خوبتر به شرایط مخصوص مانند رطوبت ۵۵ تا ۶۰ فیصد و درجه حرارت در حدود ۱۵ تا ۲۴ درجه سانتی گراد، همچنان محفوظ نگهداشتن آثار از خطر انفجار و انهدام و نیز، ضرورت بود، لذا تهکوی تعمیر در نظر گرفته شد، البته برای ایجاد این تهکوی مطالعات سطح آبهای

هنری و تاریخی به نمایش گذاشته شده است که هر روز مردم فرهنگ دوست ما از آنها دیدن مینمایند. درین دو سالون بزرگ دوالمساری کلان سه منزله به ابعاد (۲ متر در ۵۲ سانتی و ۲ X ۲ متر)، ساخت شیرمحمد نجار (در سال ۱۳۱۷ ه. ق) توجه بیننده را - بخود جلب میسازد. در قسمت فوقانی یکی از این انباری هاسرلوجه بی که معروف گل و برگ است چله نظرمیکند، در وسط سرلوجه، که از چوب ساخته شده است، امثال امیر عبدالرحمن خان بشکل طغرا کنده کاری شده است، سطح انباری یا گل ها برگ های برجسته ترین یافته است، در اعراض این سالونها چهار برنده بازویستسه و چهار اتاق کوچک گوشواره مانند، موقعیت دارند، اتاقها و برنده ها شبیه هم اند، به همین گونه، بدو جناح داخل تعمیر شنایهای - صبری و مجهز غرض استفاده ساکنان عمارت ساخته شده است. در تاج التواوخی، چاپ سنگی جلد دوم، آمده که تعمیر آرشیف ملی محصول کار اشخاص ذیل میباشد:

- ۱- عبدالرحمن خان مهندس.
- ۲- عبدالسبحان خان مهندس.
- ۳- میر عمران رئیس اداره دولتی (گمان می رود که خود میر عمران سرپرست امور تعمیراتی بوده).
- ۴- منشی نظیر برآوردی و ازبایی کننده (نضربه تحریری سند - تاریخی محفوظ در آرشیف ملی) این شخص در سال ۱۳۱۳ ه. ق

۱۲ هزار نسخه از یکصد هزار ازگزند حوادث حفظ

تحت الارضی و نوعیت تعداد و استحکام تعمیر از نگاه بارهای اضافی عمودی و بارهای افقی زلزلهی صورت گرفت. چون سطح آبهای تحت الارضی نظریه تجارب چندین ساله اهالی جوار تعمیر پایین تراز ۴ متر از سطح زمین بود، لذا امکان بوجود آوردن تهکوی را - میسر ساخت، از جانب دیگر پس از کندن کاری قسمتی از تعدادی تعمیر معلوم شد که تعداد تعمیر با عمق تقریبا سه متر عرض نهایی دو متر قابلیت برداشت وزن اضافی تعمیر را دارا میباشد. اینم برای کاستن از اوزان اضافی بالای تعدادها و بوجود آوردن یک سیستم - مقاوم زلزلهی از سیستم پایه ها و گادریهای کاتکریتی کار گرفته شد. چو خطر احتمالی آب خیزی در موسم بارندگی موجود بود، برای اینکسه تهکوی از خطر بلند شدن رطوبت در امان باشد، از یک سیستم زاگی در تهکوی، که به چاهی منتهی میشود، کار گرفته شد، در این چاه و ترمیم اتومات نصب شده که در صورت بلند رفتن آب تحت الارضی از ارتفاع معینه آب اضافی را بصورت اتومات از تهکوی خارج می نماید. (سند بیک سند تاریخی موجود در آرشیف ملی) از طرف دیگر تهکوی دارای مواد (مخصوص) که مشتمل از تات و قیر است در زیر فرش و تعدادی پایه ها استفاده شده و این مواد در دیوارهای جناحی یا جناح تعدادی اصلی تکرار گردیده است. پوشش تهکوی که بشکل آهنی کاتکریتی میباشد دارای ضخامت (۳۰) سانتی متر بوده، سطح بندی دوگانه طوری سنجش گردیده که مقاومت کافی در

وظیفه ازبایی و برآوردی یک کاروانسرا را نیز بمعهد (داشت).

۵- منشی محمد بخش نقشه نویس (قبل از آنکه از طرف امیر عبدالرحمن خان به این کار استخدام شود) نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بود، زمانی که در کابل مقیم شد، به دستور امیر عبدالرحمن خان به چند تن از نقشه نوسان کابل قواعد نقشه نویس را تعلیم داده است، (سند تاریخی محفوظ در آرشیف ملی)

۶- از نجاران و نقاشان معروف آن وقت میتوان از استاد شیرمحمد نجار، محمد عزیز ایکم و میر سیف الدین عزیز نام برد، (تاج التواوخی جلد دوم چاپ سنگی و نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی)

پیرامون هدف اعمار تعمیر آرشیف ملی، گویند که وقتی عبدالرحمن خان از سفر بخارا برگشت به کمک مهندسین که با خود آورده بود، این تعمیر رابه منظور استفاده دفتر رسمی حبیب الله خان ولیعهد و جانشین اعمار کرد، بعضی ها میگویند که این تعمیر مدتی مهلت داشت دولتی بوده و مهمانان خارجی در آن اقامت میکردند، بعد در زمان امیر حبیب الله، مکتب حریبه در همین تعمیر تاسیس گردید (امان الله خان هم از همین مکتب فارغ شده است) و تا زمان محمد نادرخان در همین جا قرار داشت.

زمانی هم دیپوهای لوژیستیک وزارت دفاع وقت در این تعمیر جایجا شده بود، بعد ها از خاطره ها فراموش گردید، تا آنکه قدرت سیاسی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا اخیر ۱۳۵۶ به محمد داود تعلق گرفت، چون داود از نزدیک به تعمیر آشنایی داشت به



برای یک مرد تر کتر عالی و اخلاق نیک لازم است

عفت اراحصاری کارمند شرکت افغان کارت؛
- خوشترین مرد به نظر شما کدام مرد خواهد بود؟
به نظر من بهترین و عالی ترین مرد کسیست که
در آرای کرکتر عالی بوده و با نظافت، با نزاکت،
اخلاق خوب و نیک باشد زیاد سخت گیری مساوی
نیاشد. و هدفش در زندگی خدمت به مردم و
خانواده اش بوده هیچگاهی فکر ضرر به هموطنانش
ندارد. مسرنداشته باشد. چنین مردی را به یقین
اجتماع انسانی می بندد. من هم با چنین مردی
در آینده ازدواج خواهم کرد.

دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند؟

مجموعه مصاحبه با استادان

مرد باید شجاع و دلیر باشد



عابد و کهکشان فارغ التحصیل لیسه سلطان
رضیه کابل:
- خوشترین مرد به عقیده شما کیست؟
به عقیده من خوشترین مرد کسیست که از سندن
برافتخار میهن بیرونی نموده و به مثابه یک جوان
روشنفکر و آرای یک روحیه عالی و وطن پرستی، مرد -
انگی و شجاعت باشد، عنعنات و رسوم پسند پسند
مردم خویش را پیوسته رشد دهند. نه اینکه طوریکه
متأسفانه بعضاً مشاهده میگردد بعضی از جوانان
حتی تحصیل کرده ها به عنوان بیرونی از مد و لوکس
بودن یا پولدار خارج دیده، عنعنات اصیل افغانی
شان را فراموش کرده اند. همچنان به عقیده من از
همه اولتر مرد اعتماد به نفس داشته باشد. در آن
صورت آنچنان مرد را همه اجتماع خواهند پذیرفت



به تمام معنی یک زن

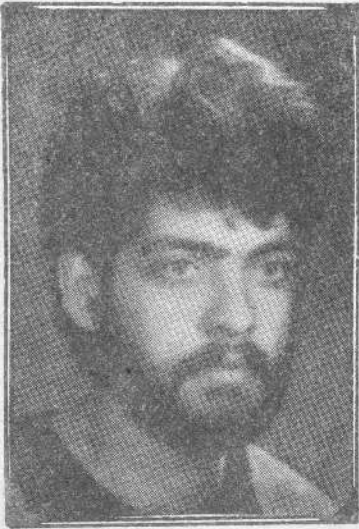
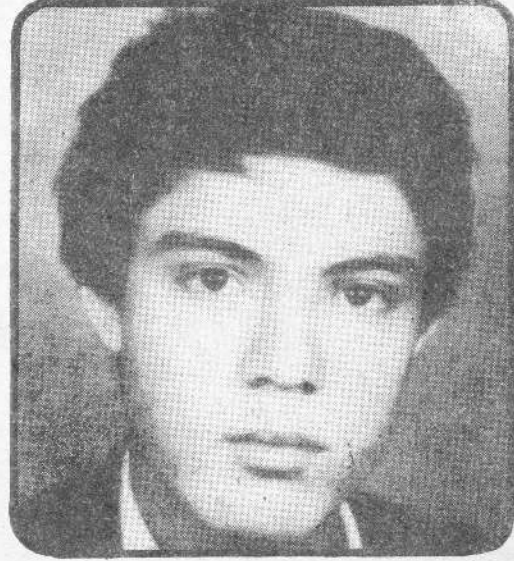
دختران نباید تقلید بیجا کنند

همکار خوب خانواده گی

سید یوسف محصل سال دوم انستیتوت طب کابل :
 - عالی ترین دختران نظر شما کیست ؟
 - عالی ترین دختر به عقیده من دختر است که از صفات عالی انسانی برخوردار بوده و به تمام معنی یک زن باشد ، همچنان باغوروز یا معاشرت بوده در فامیل هم می باشد و میتواند در آینده مادرخوب برای فامیل و اجتماع خود باشد . فراموش نکنم که تحصیل و ناسوادنی در تکمیل شخصیت مرد و زن حتمی است . من زیبایی باختر را ترجیح میدهم بر زیبا پرستی ظاهری

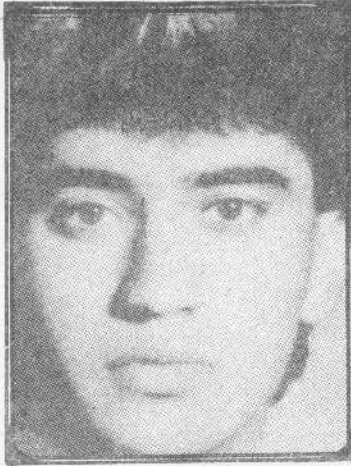
دوران محصل بوهنخی طب کابل :
 - عالی ترین دختران نظر شما کیست ؟
 - به نظر من دختری که دارای طبیعت خالصی افغانی بوده و از تقلید های بی جا از دختران غربی خود داری نماید و دارای کویکتر عالی و احساسات و عاطفه که شایسته یک دختر نمبور افغانی بسود و در اجتماع دارای رویه و روش خوب با اطرافیان باشد ، یک دختر دارای صفات عالیست ، خصوصاً دخترانی که در ساجه تحصیلی قرار دارند بهتر خواهد بود که متوجه درس و تحصیل خود باشند تا در مورد بد و فیشن بیندیشند و دختری که بتواند بعد از ازدواج یک همسر خوب برای شوهر و یک ادر خوب برای اطفال خود باشد .

صابره محصل بوهنخی علم :
 - خویترین مرد از نظر شما دارای کدام صفات میتواند باشد تا شما اورا بیذیرید .
 جوان مورد علاقه من باید باغوروز ، دارای شخصیت عالی و ممتاز و سویه ، تحصیلی خوب باشد و در رهلوی داشتن این صفات همایش نبوده در امور خانواده گی همکار خوب باشد و فراموش نشود که مرد مورد علاقه من باید از اخلاق و کویکتر خوب در اجتماع برخوردار باشد تا همه مردم اورا بیذیرد .



راستگویی زیور زن

شاه ولی حکیمی کارمند سازمان جوانان شهر کابل :
 - خویترین دختر به عقیده شما از چگونه صفات برخوردار باشد .
 - من از زود دام یاد دختری از دواج کنم که دارای تحصیلات عالی بوده و مانند زیورنالیستان راستگو واقع بین و سخت گیر باشد و در حق و مص مسایلی زنده گی از منوره نار بیگیزد .

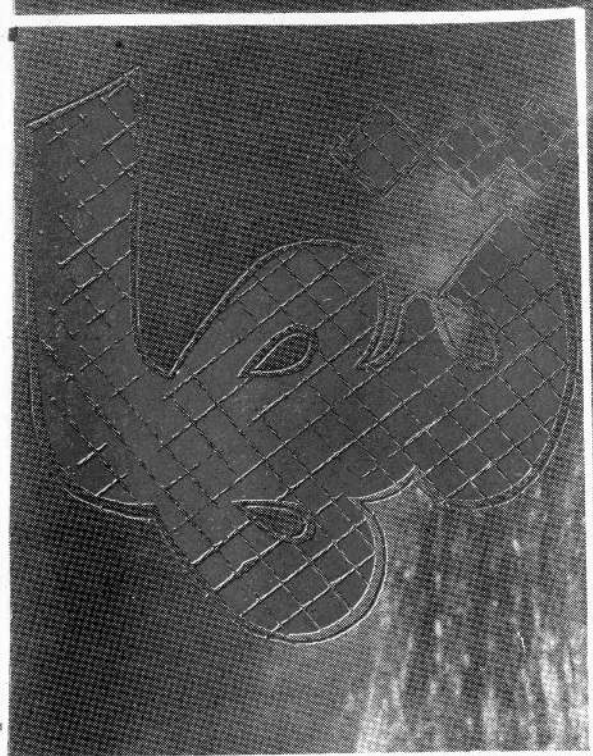


تحصیل یافته نه دستاو

علاو الدین سیفی فارغ لیسه مولانا جلال الدین بلخی :
 - میخوام با دختری عروسی کنم که عنعنات افغانی را رعایت نموده و مطابق شرایط خانوادگی ام زنده گی خود را عیار بسازد . از دخترهایی ((دیسکو)) مجاز خوشم نمی آید . البته باید دختمورد نظرس حتماً تحصیل یافته باشد .

کلمه نور

که می ماند



فریده انوری
یکماتوری ماند هزاران
پارچه شعر را در برنامه های
مختلف رادیو تلویزیون
دکلمه نموده است

غزل های سعدی را بسیار دوست داشت و گاه گاه بیت های را تکرار میکرد :
ای که از کله هنرنفش دل انگیز خدایی
حنف باشد من کاین همه از مهر جدایی
به ویژه این بیت را دوست داشت :
شمع را باید ازین خانه برون بردن
و کشتن
تا که همسایه نداند که تودرخانه
مایی
و آنگاه شعرش را بطور میزوسی
که آنگاه از شور و هیجان سرود
شور میداد
وقتی گپ از خیم و ریاضیات
او بود چنان واکنش نشان میداد
که گویی خیم همزاد او بود ماست
و آنگاهی کاین ریاضیات را زنده
میکرد چنان حالی داشت که
گفتی سروده های پنهانی دلش
را باز میگردد
از شاعران معاصر ری زبان
کشوره اشعار خلیلی پیروزک
د هقان لایق و ناطق آشنایی
و علاقمندی بسیار داشت و از شا
عوان معاصر ایران نادریور
شاملوه ۱۰۰ سایه نصرت
بقیه در صفحه ۲۴

نبرخی از برنامه های فوق العاده
راد یو بی و تلویزیونی را
فریده نه تنها به دکلمه اشعار
و گوینده گئی برنامه های ادبی
می برداخت بلکه گاهگاهی نقش
هایی را در استانهای دنباله
دار راد یو بی درامه ها و قصه
های نمایشی ایفا میکرد فریده
در تمشلی، استعداد فراوانی
داشت او نقش زنده اراک راد
د استان دنباله دار راد یو بی
به همین نظم با موفقیت بسیار ایفا
کرد همچنان اودر سلسله بی
از استانهای که در آخر سالهای
چهل توسط (مراد) نوشته
و تهیه میکرد به آنچنان با مهارت
و توانایی نقش هایش را ایفا میکرد
که مورد توجه فراوان تلم نشو
نده گان و بخصوص نسل جوان
آن زمان قرار میگرفت
فریده انوری در بوهر سفلیگی
و کودکی و پیوستگی سرهما و اکش
نشان میداد و با گستاخی و سرکشی
و فرود در برابر سفله گان و نابخردان
برخورد میکرد بوکس در بوهر
ساحبه لان، اد بیان و هنرمند آن
محبوب و مهربان بود و آثار او فریده
های هنری راد بی شانرا آنچنان
ستایش میکرد که گویی آن ادیب
و آن هنرمند شکاری آمده ماست

وقتی گپ میزد صدای زهری
داشت و هرگز فکر نمیشد که آن
صدای لطیف زنانه که شعر مولوی
سعدی و حافظ و دیگران را یکله
میکند از آن او باشد او در پشت

فریده انوری اکنون در ایالت
کالیفرنیا ایالات متحده آمریکا
با فاروق شوهرش مسیح بحریش
وساره دخترش زنده گئی میکند
در سال ۱۳۴۵ اودر بوهندون
کابل به تحصیل در رشته هنر
واد بیات پرداخت و سالی بعد
به ایالات متحده آمریکا رفت
و در آنجا به تحصیل ادامه داد
در اواخر سالهای چهل به
وطن بازگشت و به گوینده گئی در
راد یو آغاز کرد بعد ا در راد یو بی
عمومی هنر واد بیات راد یو بی
برود یوسر یکی از برنامه های
ادبی موظف شد از سال ۱۳۵۲
به سمت مدیر عمومی هنر واد بیات
ایفای وظیفه کرد و درین سمت
تا سال ۱۳۵۷ باقی ماند در سال
۱۳۵۹ به سمت مدیر عمومی هنر
واد بیات راد یو و تلویزیون مقرر شد
اودر انتخاب شعر برای دکلمه

مکرونون دنیای روز مره و عسادی
صدای عاد پیش را کنار میگذاشت
و به جهان تازه بی از احساس
صدای پیوست

سیون سخت کبر بود او در
جستجوی ناب ترین سروده ها
جنگه های شعری را ورق میداد
اراد تمند مولانا بود و خود
راشمی در صورت یک زن احساس
میکرد با حافظ چنان انس گرفته
بود که گویی از روزنه دیوان او یا
به معبر شده های گذشته
میگذشت و با حافظ در زمان او
می پیوست و در ب میگذه های
پرنقش و نگار او را میکشود و مغبهان
زبان خاطر نوای طرب و سرود
غزل فرا میخواند و در آن جهان
هرچه تر و دریا زحیله و کسر
و ظاهر زهد فروشی را فرسین
میکرد

فریده انوری علاوه بر دکلمه
سیون شعر برنامه های مختلف
ادبی را نیز گوینده گئی میکرد
برنامه های چهر راد یو بی مجله
ترا زوی طلایی، مضمعه ازان هنر



مرکه کورنکی : د لجرم

له اسماعیل بیروز
او عزیزې افغان
سره
مرکه

پیلیدې بیروزې



سره اشنا شوي نه واي نوستا سې
هنري فعاليت به ترکومه خده بربخ
تللي واي .
- داچي زه نن ورځ په پراخه
توگه خپل هنرخلکوته د راد پيو
تلويزون له لاري وړاندي کولي شم
ياد اچي د هيواد نه بهر په نورو
هيوادونو کې د خپل هنرخلکوته
وړاندي کولو د پيروز برکت
دې که نه زما هنر او استعداد به
همافسي بې تر ايرولاندي پاتې
وای لکه چې د اکلونه کلونه و .
پيروز نه يواځې له ما څخه رښتيني
هنرمند و چې د بلکې زما
کورنۍ يې هم د هنر په ارزښت
پوهوله او دده د هلوځلو نتيجه
کې وروسته د کلونو کلونو زه د خپلې
کورنۍ سره بېخلا شوم .
- اوس پوه شوم چې تاسې ولسي
حتي د خواب را کولو اجازه هم د

سيمو څخه هنرمند ان راټولول به
دې ترڅ کې زه هم د محمد د پښ
زاخيل په مرسته راد يوته راغلم او
وروسته مې د گلزمان په مرسته
بربخ تک وکړ .
- عين بوښته له عزيزي افغان
څخه کوم . خو هغه چې دده د
سترگولاندي پيروز ته کوري داسې
معلوماتي چې کواکي د خپرو کولو
اجازه د هغه څخه اخلي . هغه
ورته وايي : ورکه خواب ماته ولسي
گوري . نو ياداسې په خپرو پيسل
کوي .
- کله چې په مامان ميندوتو
اواز اوريد . زه به مې په توبونو
شواوډه اهيله په راتنه پيدا شوه چې
کاشي زه هم کله داسې سند رغاړي
شم . مگر کورنۍ مې سخت مخالفت
کاوه او دې ارتباط مامان پيري
کله چې ويلي اوټول وليدل . به

له ودي سره سم عزيزه افغان
او اسماعيل پيروز د محلي دفتر
ته د مرکې د پاره راخي . عزيزه -
افغان ښکلې تورنگې جامې به
تن کړي . پداسې حال کې چې
موسکاي پرتوونو ونځيزي په خورا
صميميت راسره روښم کوي او د واره
مرکې ته خپل تيارې حرکتوي .
تر هرحده د مخه غواړم بوښته
وکړم کله چې له تاسې سره د مرکې
په خاطر موخوځلي ستاسې کورته
تيلفون وکړ عزيزه خان وويل چې
تاسې په کورکې نه ياست او په وې
غم خوړي . نو ما فکر وکړ چې البته
کورته د توبوي يا هم د ور وپنډه و-
بست کوي . مگر تصادفاً تاسې مې
د شورخون وپه څوږ لويوخت وليدي
انه چې تاسې د غرمې توبوي به
لهاي شورخونونو تر جان کوي به
داسې حال کې چې په لور غسړ

عزيزه افغان: د خلکو د ملنډوله لاسه چا درې په سر کوم ... اسماعيل پيروز: يوه دوی بندري لانه وويل شو چې جيمي جيمي فرمايشي را ورسيزي ...



پيروز څخه اخلي .
- کوره ته موږ غلظت رک نه کړي .
د يولاس څخه غزنه څيزي . کله
دې د ويره زما خيال ساتي زه هم
دده د زماوي کوم . او ده ته د کو-
رنۍ د رئيس په سترگه گويم
پدې کې پيروز هغې خبره پرې
کوي وايي : اصل خبره دا ده چې
په کله ژوند کې تر ټولو مينه او باور
شور دې . له نيکه مرغه زموږ گد
ژوند بنسټ همداسايل تشکيلوي
شته ځنې هنرمندان چې يو بل
باندي باور نه لري . د وړي خبري
په اوريدوسه شخړه پيل کوي چې
اکثراً د يو بل د لاس او پښې به
ماتيدوسه سره ختميزي . ولي موږ
د چا خبرو سې غوز نه ورو . مثلاً
يوه ورځ ماته يوځوان په تيلفون کې
وييل : (عزيزه جان جيري ده .
بقيه در صفحه (۸۸)

همدي وخت کې مامان زما د ميندوتو
اوارمانوږد بخلاډه لمر په خيبر
را حرکت شو . هغه زما بلوي و . زما
په خاطر مې هرات ته کډه وکړه .
او هلته ماته هنري فعاليت پيسل
وکړ . اولکله چې کابل ته راغلمو
د موسيقي په رياست کې د نرگس
د انساميل سند رغاړي شوم .
- د اسماعيل پيروز سره څه وخت
اشنا شوي .
- زه د نرگس د انساميل بندر-
غاړي اودي د ارکستر مسوول و . به
دې ټول سره اشنا شولو چې اشنايې
په مينه او مينه به واده ختمه شوه .
د واده څخه وروسته په شپيتم کال کې
د پيروز په مرسته راد يوته راغلم .
اوپه هغه کال مې د هغه سره
غبرگه سندره ((بياگه ي باريزي))
ثبته کړه .
- که فرض کړو چې تاسې د پيروز

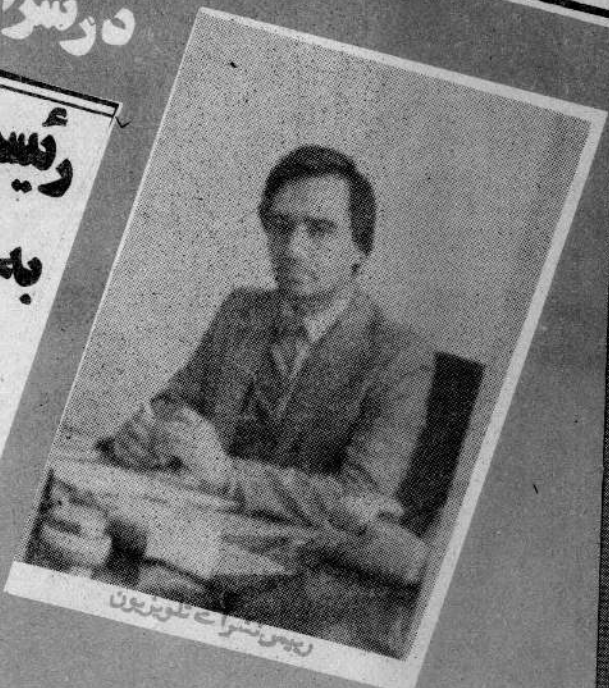
ځاندي وايي :
- ماغوښتل چې هلته موټر
ومينځم چې په شورخونو کې سترگي
ولکيدې نو څو زنگه چې هم غرمه وه او
هم بياگه ته ميله مې نوټکړې وکړ .
چې راځه په شورخون وکيدو و غولوه .
- يعنې داچې د ((نيم او))
په لهاي موښورخون وځورل . به
هر صورت اوس به راشو ستاسې د هنر
لومړنيو څوټوټو که پدې باب
وغيړيزي .
- زموږ به د پروا وجر وکې تهگه
ټکور د رباب سره پير وده و چې ما
ورسره ليوښي مينه د لرود . پلار مې
مولوي واو د هغه موسيقي نښه
خوښيد . خو ما د هغه څخه بښتد
منگي او رباب سره سندري بللې . په
کرار کرار مې ارمونيه هم زده کړه .
هغه وخت راد يو افغانستان د
د بري مجلس پروگرام ته د بيلابيل

آیا نشرات تلویزیونی میتوانند بهتر شود؟

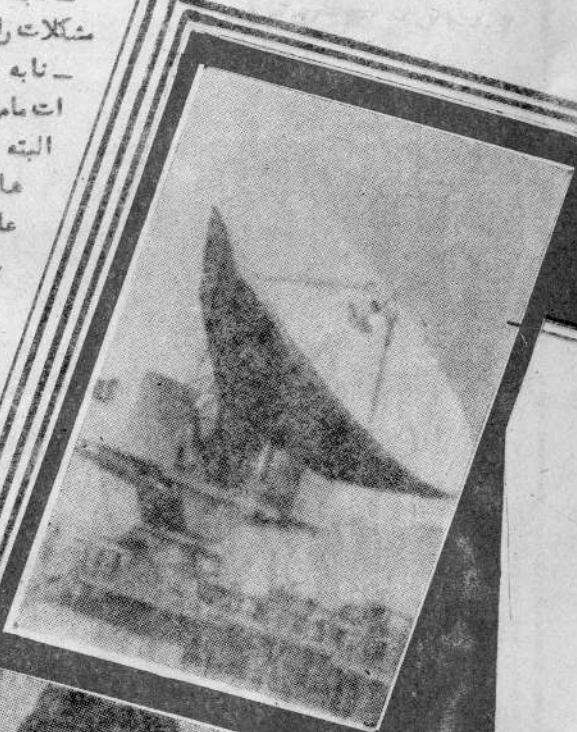
مباحثه از محمد اصف

در شرایط فعلی چه نشراتی میتواند قابل قبول برای مردم باشد
رئیس نشرات تلویزیون تازه درین پست مقرر شده است
به نظر میرسد که پلانی برای بهبود کار دارد

تلویزیون امروز بخشی از زنده گی ما را فراگرفته است. در خانواده ها، مباحثات، مطالعه، افسانه گوئی ها، شهنامه خوانسی ها و مجالس بلند و اندرزگرم بود. اما اینک تنها رادیو تلویزیون است که همه را به سکوت دعوت میکند و معلومی میشود وی آنکه امر ونهسی کند، قلب و روان بیننده را تسخیر می کند.
دقیقا تلویزیون باید سطح معرفت جامعه را بالا ببرد، زیرا که میزان زیبای مرجعه بی به سطح معرفت و آگاهی آن بستگی دارد. از اینجاست که این پرسش ها مطرح میشود:
- آیا تلویزیون برنامه های سرگرم کننده دارد؟
- آیا تلویزیون نشرات آموزنده را تنظیم مینماید؟
- آیا برنامه تلویزیون صرف وظیفه لذت یابی را برای بیننده ها دارد؟



رئیس نشرات تلویزیون



براستی زنده گی بر بهای امروز جهان بوسعیت را که با بالهای تلویزیون در یک چشم زدن تماشای میشود، چگونه باید منعکس ساخت؟
میرزم به سندیهای تلویزیون - وضع کار درین سندیها چگونه است؟ تلویزیونی با عمر کوتاه و امکانات محدود در برابر ما قرار دارد. وضع خاص که بر جامعه مسلط است زمینه یک رنگارنگی و متنوع برنامه های تلویزیون را محدود می سازد ولی برغم این همه آیا تلویزیون ما برنامه های مورد علاقه مردم را داراست؟
نشرات هفته های اخیر نشان داد که استعداد برای این کار وجود دارد اما باید پیگیری نیز با آن همراه باشد.
من بارتیس نشرات تلویزیون که تازه درین پست تعیین شده صحبت داشتم. وی در رشته ادبیات تحصیلات عالی ماستری دارد و عموما مصروف کار در بخش های فرهنگی و سایر اطلاعات جمعی بوده است. بعد از تقرر در پست جدیدش توانست یک حلقه کاری را بوجود آورد و استعداد های بنام و خاموش را به فعالیت دعوت نماید. هارون یوسفی رئیس تلویزیون کتوف ویدئو گوست وقتی در تیلیفون می پرسم که در دفتر هستید؟ پاسخ میدهد بلی، ۱۲ نیمه هستم. بسیار هستم تشریف بیاورید.
پرسشهایم را مطرح میکنم.
- نامه سامانی های در نشرات تلویزیون وجود داشته، چه فکری کنید چگونه این همه مشکلات را مرفوع خواهید نمود؟
- نامه سامانی های بود، و اینک آرام آرام نظم بوجود می آید که شما نشانه های آنرا در نشرات امی ببینید، میتوانم بگویم تا دو ماه آینده چهره تلویزیون بکلی عوض خواهد گردید.
البته بیننده گان تلویزیون این مساله را درک مینمایند که در شرایط موجود که در برخی از گوشه های کشور جنگ بر مردم ماحتمیل میشود و خون انسان هلی وطن ریخته میشود، نظم عادی نشرات تلویزیون مراعات نمیشود و ناگزیر باید بمسائل نظامی و وطنپرستانه نیز پیوند آمیز.
- در شرایطی که وضع اضطرار نافذ است و نیز جنگ در برخی از ولایات تشدید گردیده، فکر میکنم انتظار نشرات و وطنپرستانه نیز وجود دارد، آیا آهنگهای حماسی جدیدی در نامه خاص درین مورد تدارک دیده آید؟
- درین مورد برنامه بانی تهیه شده اما طوری که میدانید وضع اضطرار حالت نوریل نیست ولی باید برنامه های اطلاعاتی غرض درک این حالت وجود داشته باشد.
آواز خوانان ما بعد از حمله دشمن بر جلال آباد محدود ۱۵ آهنگ تازه حماسی ثبت نموده البته که احساسات و وطنپرستانه آنان قابل تدارک است ولی باید گفت توجه داریم بسیاری از برنامه های معمولی ما به شکل عادی نشرات داشته باشد.
- تفسیراتی که جسته و گریخته در برنامه های تلویزیون به چشم میخورد برنامه های جدید است، اما چرا بدون نظم، چه تضمینی وجود دارد که این برنامه ها موزن خواهند بود؟
- طوری که گفتید چند برنامه جدید مثل ساعتی باشما، هزار و یک گپ، شعرستان سخن زیر آسمان کبود، در جهان ما، سفر تلویزیونی، گلچین موسیقی در نشرات جایز کرده که مورد توجه نیز قرار گرفتند و درین زمینه به ابتکار کار دایرکتور و ژورنالیستان چشم داریم از همه آنها دعوت نموده تا هر چیز خوبی که در ذهن دارند بروی برونه بیاورند.
- چگونه؟
- هیچ پیش شرطی وجود ندارد، فقط باید برنامه هایشان با معیار های لازم نشراتی و مطالبات بینندگان سازگار باشد.
- چگونه این مساله را عملی می نمایید؟
- من از همه همکاران دعوت نموده ام و خوشبختانه که آنسان پاسخ گفتند، فکر میکنم ایجاد محیط همبسته کار، بهبود کار را تضمین می کند.
بقیه در صفحه ۸۱

صاحبه : از حسينا خالد

مدال طلا برای

گلزار افغانی در جاپان

عباسی بینا گلزار افغانی در باره کارهایش سخن میگوید

یک مجله جاپانی نوشته است :

انگستانی که جادو میکند و سحر می آفریند .

اتحاد شوروی چندین مرتبه به نمایش گذاشته شده و مورد استقبال قرار گرفته است . آثار وی افتخارات بزرگی را به کشور به ارمغان آورده است ، چنانچه در فستیوال گل های آسیایی منعقد شده جاپان برای بار نخست افغانستان به نمایش گل های ساخته شده مستر بینا به دهافت مدال طلا افتخر گردید و در مقام های عالی قرار گرفت .

مسترم بینا را بشناسیم :

سید عباس بینا فارغ التحصیل شعبه ژورنالیزم پوهنتون کابل است و فعلاً مسوول دبیرتیم اطلاعات از انس اطلاعاتی باختر میباشد .

از وی پرسیم :

- از وی زمان به صنعت گل سازی آغاز نموده اید ؟
 - از او آن کودکی به هنر گل سازی شوق و علاقه فراوان داشتید الان در سال ۱۳۵۲ بعد از آنکه اولین اثرم را تهیه نمودم سخت مورد علاقه مند دوستان و خواهشاندان قرار گرفت .
 - پس شوق اصلی تان دوستان هنرمندان بوده اند ؟
 - خیر قبل از آنکه دوستانم مراد دین را بشوق نمایند مدیون زحمات مادرم خواهم بود زیرا وی که خودش به هنر سوزن دوزی و مخصوصاً گلپوشی دوزی دستم می کامل داشت مراد دین راه یاری رسانید تنها همه افتخاراتی که من بدست می آورم از زحمات مادرم بوده است .
- بقیه در صفحه (۸۶)



هنر گل سازی امروز در سطح جهانی دارای ارزشهای نهاد است که فراتر از بهترین گل سازی ها در نمایشگاه های جهانی نیز نمونه های کارگزاران به نمایش قرار میگیرند .

ما به مسترم سید عباس بینا یکی از گلزاران که تازه کارهایش در نمایش جاپان مورد توجه قرار گرفته حرف و سخن داشتیم . کارهای بینا در نمایشگاه های کپا ، چکسلواکیا ، بلغاریا و

کسیکه میتواند

بخواند، بر قصد، تمثیل کند

تقلید نماید، به نقاشی پردازد و...



مصاحبه‌ی با مثل خوب نصرالدین شاه کمیدینی به سبک خاص.

مصاحبه : از منیر

آمد • همان بود که من در این برا
گام برداشتم •
استاد شما در این زمینه

کمیست ؟
- من هیچ استادی ندارم بخودم
شعرا و آهنگ را درست میکنم و میخوانم
منظور من این است تا مردم را سرگرم
سازم مثلاً من میخوانم :
یا تو گویم عزیزم، من استم بی خانه
آواره و سرگردان میگردد بهشت خانه
و حرکاتم را نیز خود تنظیم مینمایم و
پارچه های جالب و کمیگام را می
آفرینم •

- پس شما زیاد بالای خود حساب
می کنید •
- بله • زیرا هیچکس مثل من بهک
آهنگ را با تمثیل آن اجرا و هیچکس
مانند من از همه این کار برآمده
نمی تواند •

از حرف زد نشا استنباط میشود که
زی تپ کار خود را مستقل میدانند و
کمیدینی است که سبک به خصوص

بقیة صفحه (۸۶)

خود تقلید کنم، آوازهای طلبه را
با دهنم بکنم و امثال اینها •

- شما چه وقت به هنر آواز خوانی و
تمثیل روی آوردید و کمیدینی شدید؟
- من سه سال شده است که آواز
کمیگام می خوانم و تمثیل کمیگام میکنم
- آیا این مدت بسیار ناچیز است
نیست اگر شما فعالیت کنید به هنر بودید
پس چرا زود تر شروع نکردید؟

- در روزهای کودکی و جوانی -
را دیوکت و تلویزیون وجود
نداشت در این وقت ها من تلویزیون
یون را می بینم و کست میشنم و علاقه
گرفتم و با خود گفتم که من از دیگرها
چه کسی دارم و وقتی که دیگران
میخوانند و تمثیل میکنند پس من هم
میتوانم کمیگام، دوخواندن و پارچه
های کمیگام را در حضور دوستانم
اجرا کردم، آنها مرا تشویق کردند و
هم چنان آواز خوش خودم هم

تقلید در کارش بیشتر از خلاقیت
است حرف دیگری است که میتوان
با فراهم سازی زمینه روی را کمک
نمود تا خود نوآوری کند او
از کمبود امکانات گله ضا
است مخصوصاً از پیدا نشدن
مجال هنر نمایشی اش در تلویزیون
او نصرالدین نام دارد و مردم هم
آزاد به همین نام می شناسند •
او در دفتر مجله به منظور مصاحبه
در مقابل من نشیند، کلاه شیویش
را از سر بر میدارد و بالای میز میگذارد
به نظرم پنجاه و چهار و یا پنجاه و پنج
ساله می آید •

- هنر شما چیست؟ یعنی شما
کدام کارها را انجام دادید و می
توانید؟

- من میتوانم بخوانم، برقصم و
تمثیل کنم، از حرکات مختلف
تقلید کنم صدای ماشین موتورها

المعلمان، ناخواند، اما از سبک
بجای خوشی هموطنان ما است •
وقتی در هروسبی یا محفلی در -
هوتل استی، می بینی که اوستی
آید، همه به او توجه می کنند •
به همه احترام میکنند، اما با هر
حرکت خود مردم را به خنده و -
میدارد، با احترام صحت مردم را
می پرسد و با احترام اجازه میخواهد،
لحظه بی هنر خویش را با -
خدمت میکند، صداهای آواز -
های مختلفی را تقلید میکند، گاهی
موتراست، گاهی گادی ران، -
زمانی هم هنرمندی از هر کجای
دنیا، حرکات خاصش با آهنگ ها
جان پاس است •

شاید به شکل بتوان او را -
هنرمند گنیم اما او یک هنرمند است
استعداد کافی دارد ولی اینکه

لن و داس تان

زموږ کوربه ښاريه منځ کې و. اړخو نژدې څلور وخواو ته د تلور اتلسو لاري د کوربه مخې تيريدې و. دې وضعې زما سر او ايلار مغرورا وهوايي وړلوږه کړه. د دې څخه په گټې اخستو ژوند موڅه ناڅه ښه شوي و. تېروته موچې د ښاريه شمالي لويديځې پڅې پڅنډې کې اوسيدل ژوند يې د وږنه وښه شوې. زما مور او ايلار به تل د کوربه ميلستون کې د ستر ځوان غوړولې و او دې وې مارنوم يې گڼلې و. دلري وطنوڅخه موهم څه ناڅه دوستان لرل. د کال په بيلابيلو وختونو کې به د بيلابيلو سيمو يې اوغلي راتلې. خود د وخت په تيريدو زموږ سيمه د ښار له زړو سيمو څخه شوه. او اوس اوس يې هغه پخواني برم نه لاره. له سترگو ولېده. او پرېره زړه شوه. زمانه مير او ايلار بيا هم داسيمه خوښيد. خوزه که رشتيا وو ايم د وږه خوښ نه و. زمانه خپله ښار د سره خوښيد. اونه مې هم په هغې کې خپل کور. ځنود وستانو ته تلرا ته ويل چې د داسې کوربه لرلو لوی داسې يې. او بيا به خواب ورکساره چې چنداني يې په دليل نه پوهيږم. زړه مې داسې ځاي غوښت چه هلته مې هرې ول مخې نه ليداي. چالاکه خلک. ساده. خلک. احمق. هوشياران. هوشيار احمقان. کم عقل چاپلوسان چاپلوس کم عقلان. بېرگان. د خپلو گټو موندوران. صادقان. درواغجن رشتيا ويکې اونور.

خپلار به تل نصيحت راته کاوه:

— وهلکه ژوند هم داسې وي. ته لانه پوهيږي.

رشتيا هم زه نه پوهيدم. يوازي د ځوانۍ په وروستيو وختو کې د دې دغه داسراود روازه مې په مخ خلاصه شوه. خوب پرې وحشتناکه د روازه ده. او د دې د ژوند د نقاشۍ پرده مې په مخ کې پرته ده زه د پلار په خبرو پوهيږم. داپوهه ماته زما پوانې يوال راکړه. صادقان د رنځم.

صادق جان د پيرموز سرې و. همدغه مرموز والی يې زما خوښيد. رشتيا درته و ايم. همدغه مرموز والی يې وچې زه يې ورچڼ ب کسېم. ده به په هرڅه کې يو بل څه ليدل. شک نه و. کوم بل څه و. او هغه داسې وچه ده. د هرڅه له پاره ځانته تمه پرې رلوده. ښه په ځاي مفهوم. د عقل سره برابر او مناسب مفهوم و. خو په ټولسو شيانو کې د ده له نظره سيوري پرتې سيورنه لرل. د سيوري خوځيدل لويديځ و. وپېدل. او مړه کيدل. د هرچا په مقابل کې يې د دې نظر څخه دفاع کولاي شوای. چاچې ورته غوښتېو سيوري پوهيدل. د سيوري د سرې بله خوا گڼله.

دې زموږ کورته چې اوس نوله نظره لويديځې اود ښار وروسته پاتسې سيمه وه. پر راته هغه زمانه پلار څخه و. تل به يې زه په دې هلکه وډ گلم. او پښم ځل څخه يې راته وويل:

— د ښه لېنگه سرې سره دې انډ يوال ده. خداي دې خيبر پيښ کړه. څوک چې صادق وي هغه داسې نه وي. خوځېره دلته وه چې هغه زما پرخوښيد. او يوې ول د پيرې اوسيدې اړيکې مو په منځ کې ټينگې شوې وې. هغه به پرېه زغره زمانه خپل خپلوانو په هلکه خپله رايه ښکاره کوله. دې موضوع پرخوند راکاوه. د خپلوانو سره مې يوه عموسې کرکه پيدا شوې وې. ده به دوي ټول غندل د هر چاپې اهدا ف به يې راته سپړل. هيڅوک نه وچې د هغه اهداف ده ته ښکاره نه و.

له بله پلوه دې هم زموږ خپل خپلوانو پدې شو. که د چاپه گوسو

د بريالۍ چندر ليکنه



د خور کورنۍ

دې مرموز څېرماته پونا پيژندل شوې احساس ښکاره کړ. خوله د پورتني ماڅه ليدل. يانې اوس لومړي مې خپلې سترگې پټې کړې وې. خو که رشتيا درته ووايم نو سترگې مې هم خلاصې وې. له دې پورته مس څه نه ليدل. ناڅاپه مې د دې موسکا سيوري په سترگو شو.

له ځانه سره مې سوچ وکړ. د موسکا سيوري څه ښوول خوزه پرې نه پوهيدم. داسيوري غټ شو. غټ شواو غټ شو. صادق يې شاته پټ شو. خپله پټ نه شو. سيوري پټ کړ. مانور څخه ونه ليدل. يوازي د ده خبرې مې په ياد شوې چه صلی و:

((سيوري خلک لهوي سيوري خلک کوچنی کوي. سيوري خلک خوري اوس سيوري هرکا رکولاي شي. د ژوند پای د سيوري په منگولو کسې دې وکړه. شپه خپله يوسيوري دې. د ورځې هم يې سيوري نه يې. حتماً د يوه سيوري لاندې يې. ايا هم ستا وجود يوسيوري لري. هرڅه ياد سيوري لاندې دې ايا خپله نور شيان د سيوري لاندې راوړي. ژوند هم داسې تيريزي. د سيوري لاندې شيان

پېر جالب دې. پېرې معماوې په کې شته. د سيوروشاته همدغه پراته وي سيوري د نقاشۍ يوه پرده ده. سرې بايد د سيوروسره نه بلکې خپله د اصلي شيانوسره سراوکارولري. بيا نو د سيوروسره څسو بهځي بل پ ول برخوړه ضروري ده. د ابرخوړه بايد صادقانه وي. ځکه اوس خونوسيوري ټول شيان خوړلي دي.))

د دې خبره ياد زه صادق جان په هلکه وپېرولم. خوځان مې زړ قانع کړ. هوشيارې څخه وم. فکري وکړ دې يې خوښو خپل کار کړي دې. زړم هغه د موسکا سيوري له نظره لري شو. اوصادق جان ماته هم هغه صادق جان و.

پلار مې له دې چې مادي د خپلې خورا اختيار مې ټاکلی وچندان — خوښ نه و. څوکه رشتيا درته ووايم زمانه هم په وروستيو وختو کې خرڅه پيدا کړه. د انوشک و. په خرڅې کې پوهه نه وې. وږمه کې وې. زه هم وږمېدم. خوږه دې ده که تازه رانوتل. هغو زما د هور څخه پوښتنه کړه. هغو ټول مجلس ته زمانه ويلو وروسته تاييد وکړ چه جلکې هم خپل د نفس واک ده ته. صادق جان ته ورکړې و. د خور وپلوي پتنوس راغی اوسه کې يوه پېره گلالي توتې هم په خوز غوړول شوې وه. ټولې سترگې هم دې پتنوس ته ورواوستې چوپتيا خپره شوه. او هغه د چا خبره عزراييل د خوشه بوله پاره کوته وکته. ښه شپه وروسته روښانه خبره وکړ.

— ښه. ترکومه چې تاته معلومه ده.

هغه د رسم سره سم خبرې وکړې. صادق جان بيا هم موسکا وکړه. موسکاي د اخل ښکاره موسکاوه. زه بيا ورته خبر شوم. د موسکا شاته نرې کې وردننه شوم. خود ه نوره موسکا څخه کړه اوماته يې موقع را نکره چې د موسکا د سيوري لاندې څمووېم. هغه وحشتناک څيز چې د موسکا له ورکيد وروسته اود هغه د سيوري له پرکبه وروسته ځان ښکاره کړ. د ستې يې وپوښتم:

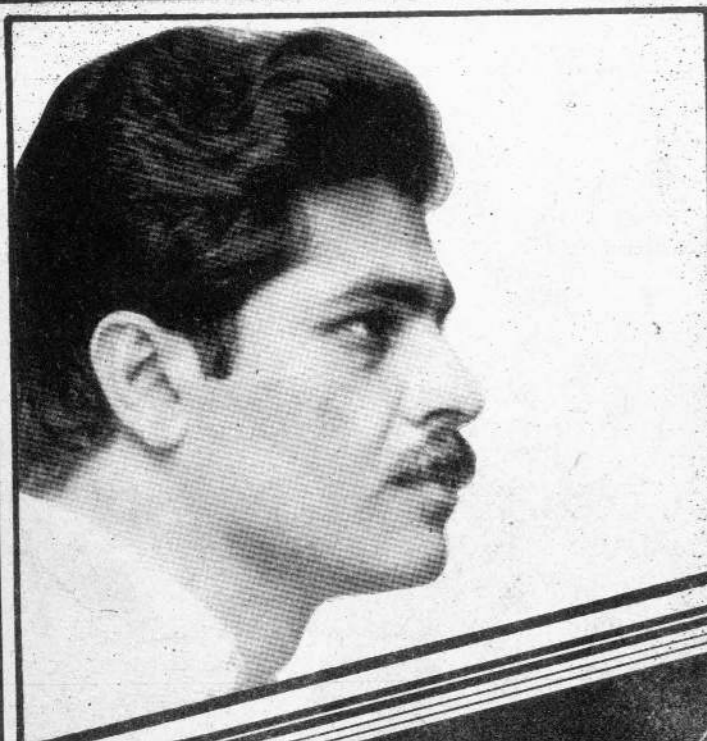
- اختيار يې زمانه دي؟
 - ما خواب ورکړ؟
 - هوستادې؟
 - زمانه دي؟
 - هوستادې؟
- د رې ځل يې دا خبره په ما بيا بيا وکړه. په پای کې يې نجه يوه — د رانه غزوېل؟

نوتاسې ټول دې خبرې چې — اود دې (چې) سره يې لاس پيښکه کړ. ټوله خوزه يې په توتې — کې وپچله او خپلې مخې ته يې کښوده. بيا يې نوخپله خبره خلاصه کړه.

— دا جلکې ما ځان ته وکړ.

د دې سره جوخت د کوټې د خوځواوونه خلک راپورته شول. اوسه يوي شمسې کې دې د پښولاندې پروت و. زمانه يې سستی شوې وې په خپلې سادگي مې اوسنکې له سترگو څخه دې. او هماغلته ناست پاتې شوم.

ټولو خلکو اوان زمانه پلار په ما شاهدې وويله چې دا کار ده کړې ما هم له دې چې ځان مې گهکاراگانې خپل خلاصون له پاره مې هېڅ هم ونه ويل. دا دې نن سبا به قاضي په ما خپل حکم صاد رکړي. نه دې معلومه چې سبا به څه وم اوچيري به وم. — پای —



هیچ چیز نگفتی و گیسو درد لست است.
 تارو سوزن کردی؟
 - خیر بگویند محصل بوختون
 - گپ مرده ما درد لشان است؟
 میاشد.
 - از دل هم اگر براید زیبای
 این کم نمیشود.
 - حالی چی بگویمت؟
 - چیزی گفته نمیتانی.
 - چطور نمیتانم؟
 - خوگشکو، گپ سرعاشقی بود
 میگویند چند سال پیش یک مامور
 محصل بوختون
 - نخیر.
 - محصل فاکولته طب است؟
 - نخیر.
 - پس کیست؟
 - یک ادم است.
 - یعنی که نمیگویی؟
 - بلی نمیگویم.
 - شاید ازین میترسی کسه
 ازحالا خشود ارنشوی، چطوز؟
 سنی این گپ نیست، من

ایوبی خنده‌ها

راهی که ایوبی باید بدوید

برعکس صورت به خشو ها
 بسیار احترام دارم
 - از ترس؟
 - نه، به سه دلیل:
 اولاً، عرضشوی مادر است.
 و عمادری قابل احترام.
 دوم اینکه خشو مادر است
 انهم مادر یک ادم خاص.
 و سوم اینکه، وقتی کسی
 از طرف مقابل خود توقع دارد که
 مادرش را احترام کند، خودش
 هم باید این شعامت را داشته
 باشد.
 - یعنی احترام کردن خشو
 شعامت کار دارد؟
 - اگر ندارد چرا اینقدر
 پشت خشو ها را گرفتی، نمیدانم
 خودت آینده داری یا نه؟
 - خوب، غیر از عاشقی و طنز
 نویسی یگان مصروفیت عمای
 زور نالستیک هم دارید؟
 - جزا شمارا زور میدهد؟
 انطورا (یکان)) گفتم که ادم
 فکر میکند فعالیت عمای زور-
 نالستیک ام، کارهای تعادلی
 و هوایی بوده، آخر خودت میدانی
 نس که بار مسئولیت تهیه
 گزارش های علمی و طبی مجله
 به دوش این حقیر است.
 - برعکس، به کارهای خیر
 نگاربت توجه دارم، مثلاً صدیق
 مخترع راباز به یادها انداختی
 بقیه در صفحه (۹۴)

مصاحبه با حقیر، فقیر و سراپا تقصیر
ظاهر ایوبی کلانکار هر کاره



ایوبی خنده‌ها

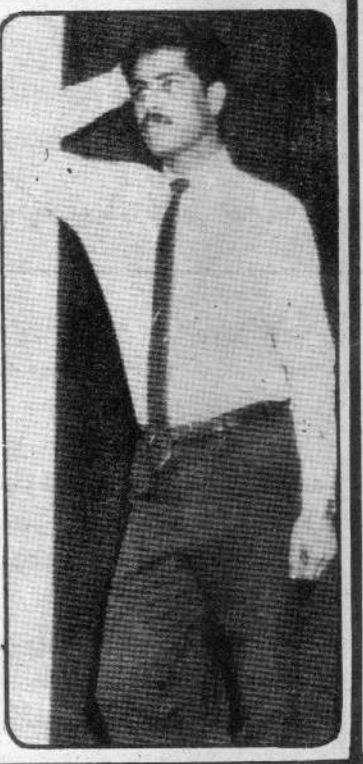
محمد ظاهر ایوبی فرزند پروفیسور محمد نادر ایوبی ۲۴ سال
 قبل در قریه (نوده) ولایت نراره زاده شده است.
 تحصیلات متوسط خود را در لیسه عمر شهبه و تحصیلات عالی
 خود را در پوهنسی طب معالجی انستیتوت طب کابل دنبال
 می نماید. وی در پیش های فرهنگي مکتب و پوهنتون همکاری
 داشته و طوریکه اطلاع دارد به حیطه ژورنالیت و طنز نویسی
 با مطبوعات نیز همکاری دارد. طنزها و نوشته های او حاکی از
 استعداد درخشانی است که باید به آن امید های فراوانی
 داشت.
 در به قاضای علاقمندانش باری صاحب بی انجام داده ام که
 البته بسیار صمیمانه و شوخی امیز است.
 مصاحبه از صد:

د فتر، همراهیت از نوك بینی بالاتر
 گپ میزنم سه روز تهر کرده به
 شفاخانه جمعوریت میروی؟
 - اوه برادر، خداوند به
 خاطر گپ زدن برای هرکدام زبان
 داده و وقتتی که بالاتر از نوك
 بینی گپ زده شود، چطور تهر
 ادم نیاید؟
 - نخیر، اصل گپ اینست وقتی
 که تهر میکنی چرابه شفاخانه
 جمعوریت میروی، نه که در انجا
 حرف کلام عاشقی در میان است
 و ضم غلط کردن میروی؟
 - ای بابا برادرت غیر از عاشقی
 چهل کار دیگر دارد.
 - مثلاً

- حالا چرا از ارم میدهی،
 خودت میدانی که انجا مصروف
 سیری کردن دوره ستاز طب
 استم، یعنی در عملی همکاری
 با مجله نازنین ما، سباوون،
 محصل فاکولته طب کابل میباشم.
 - ازین کسب حمایت خبر دارم
 عدتم این بود که سرگپ بیارمت
 و ضمناً راجع به عاشقیت برسان
 کنم، به خاطر آنکه در طول یکسال
 که همراي ما استی، در این مورد

باید عرض کنم غیر از روزهایی که
 فاتحه معیر، در سایر روزها
 ادم خنده روی هستم. نه چاق
 استم و نه زیاد لاغر، طول قدم
 یک متر و هفتاد و پنج سانتی
 و برشانه هایم ۲۷ سانتی است.
 یک روز که خود را در ترازو های
 زیر زمینی پلازا همراي بوت
 و لباس روی خریطه سودا هم که
 به دستم بود وزن کردم، وزنم
 ۶۷ کیلو گرام شد که اگر (۷) کیلو
 رابه حساب لباس سودا تیر کنم
 وزن خالص میشود (۶۰) کیلو.
 - امید وارم کبوت اردوشکر
 وزن تانرا تقسیم چهار نکنند،
 در مورد نمبر پایتان گفتید؟
 - نمبر بام راجی میکنید؟
 - هیچ، فکر نکنید به شما
 بوت تحفه میدهم مساله بسر
 معلومات افاتی بنده است.
 - نمبر بام تا دیروز هفت
 بوت.
 - خورد نیست؟
 - نه، بسیار مناسب قدم
 و اندام است.
 - راستی، خودت پیشتر
 گفتم که ادم خنده روی استی.
 - خیر نیستم؟
 - پس چرا یگان و نت کمدر

- سرو صورت تان زخمی
 و افکار معلوم میشود، آیا لست
 خورده اید؟
 - نخیر از مورتولی بس
 افتاده ام.
 - پس ملی بس با سخ طنز
 هایتان ران داده است؟
 - فکر میکنم هنوز دلش پسخ
 نشده.
 - عمواره علاقمندان تان از ما
 بی پرسند که ظاهر ایوبی مثل
 طنزهای خود ادم بر نشاط
 و خندان است یا برعکس، و
 دیگر این که ایماچاق استند
 یا لاغر؟ خودتان واقعیست را
 می گویند یا اینکه ما افشاکنم؟
 - یک گپ، چاتی ولاغری
 دیگر چی رازی است که سرا
 میترسانید، افشایش کنید.



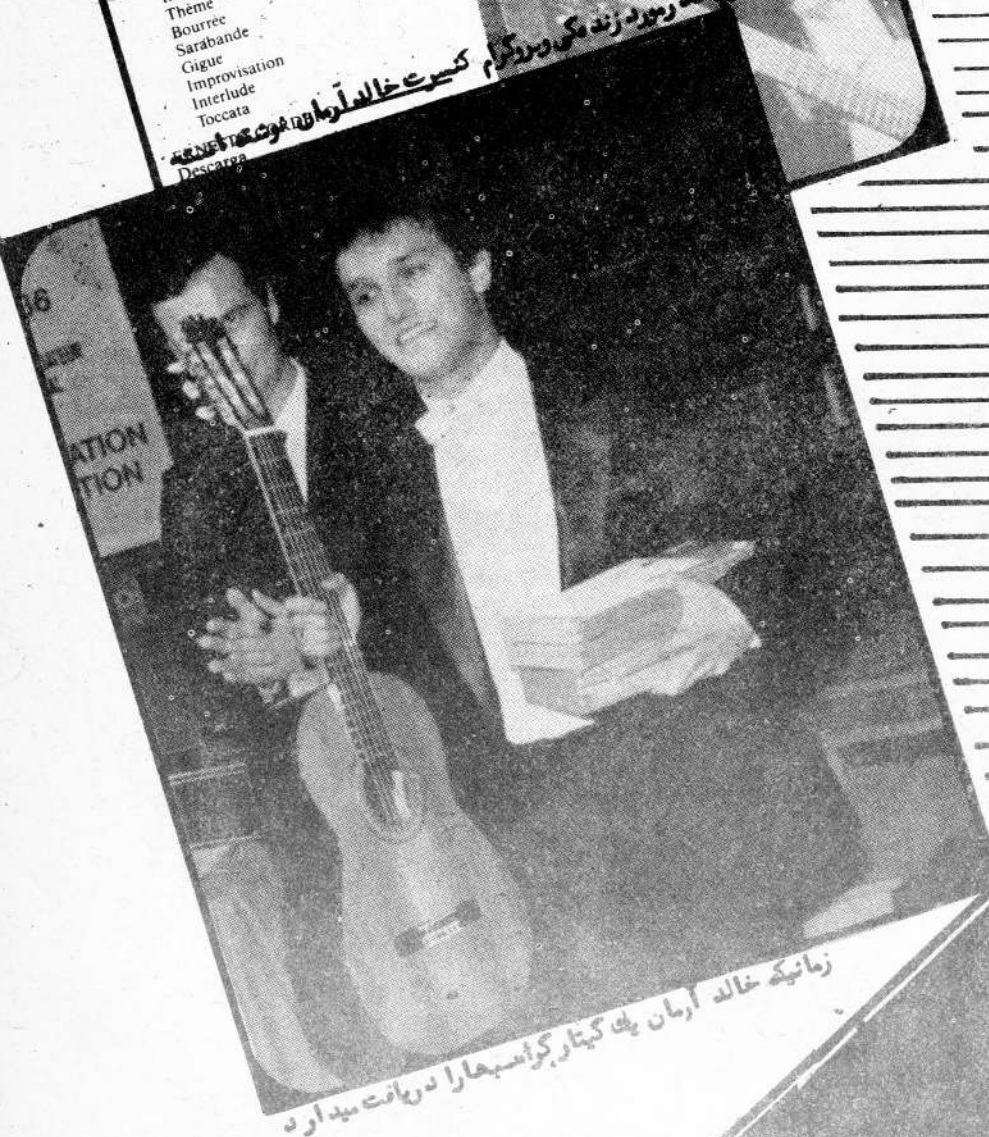
Paris
d'un premier
KHALID ARMAN

PROGRAMME
LUIGI LEGNANI
Introduzione, tema, variazioni e finale
MAURO GIULIANI
Gran Sonata Eroica Op. 150
JEAN-SEBASTIEN BACH
Sonate n° 1 pour violon seul en Sol mineur
Adagio
Siciliana
Presto

BIOGRAPHIE
KHALID ARMAN est né à KABOUL. Il commença à y étudier la guitare à l'âge de 16 ans, il obtint le 1er prix du Concours International de Guitare classique de la musique. En 1984, il fut finaliste au CONCOURS INTERNATIONAL de KUTINA HORA (Tchécoslovaquie). En 1986, à l'âge de 21 ans, il a obtenu le 1er prix du CONCOURS INTERNATIONAL DE RADIO-FRANCE. A ce prix s'attache un Récital offert par les RENCONTRES INTERNATIONALES de la GUITARE de la Ville de TARBES, ainsi que la remise de l'Instrument primé au CONCOURS INTERNATIONAL des MAITRES GUITARIERS et acquis par l'Association pour les RENCONTRES de la GUITARE de TARBES qui l'offre à Radio France.



جلالفرانسوی که در مورد زندگی و زندگی کسرت خالد آرمان نوشته است



زمانیکه خالد آرمان یک گیتار گرامسبهارا دریافت میدارد

وقتی که انگشتانش بر تارهای گیتار می لغزد



محمد حسین آرمان : من به پسر نوشتم . نروتن باش روطن شی غم بود را فراموش مکن

انگشتان او وقتی بر تارهای گیتاری لغزند ، در پگر انجا تنها چاند تاروتکه های چوب نه بل یک د نیای از رازها و قصه ها است که صد ا میشوند و بال می گیرند . راستی این دست چه پریماست ، دست استاد ، دست تواناست . آرمان در چند دهه اخیر یک نام بسز در دین موسیقی کشور بوده و هنوز جمله این نام در تاروتکه موسیقی ما و اگر کمتر تو گویم در دین موسیقی گیتار در سطح جهانی اد ایه دارد و پسرش خالد آرمان در هر کشوری از جهان حاصل این نام است و حاصل بیست استمداد بی نظیر بر رخش .

محمد حسین آرمان ، آرام و خورش پر خورده است . شفته ود لیستنه موسیقی است . روزهای زیادی می گذرد که در نظرد اشتم با آرمان صحبت های داشته باشم و خوشبختانه این موقع میسر شد و استناد که بی تکلف و مهربان است صحبت را آغاز نمود .

صاحبه : از منوهه باختری

- فعلا من در لیسه موسیک به سمت آموزگار تئوری موسیقی و گیتار میباشم .
- شما از لیسه موسیک نام بردید . لطفا در این زمینه معلومات اراپه کنید ؟
- این لیسه یگانه مرکز دین موسیقی در افغانستان میباشد البته برای من بسیار تاسف اور است که در یک کشور فقط یک مکتب برای آموختن موسیک موجود باشد و بازم تاسف اور است که یگانه مرکز هم بالاتر و وسایل ضروری مجهز نیست . تعمیران خیلی کهنه شده است . خلاصه بسا مشکلات زیاد رو بروا شتم مثلا الای موسیقی ما خیلی کم میباشد که اکتسابی نماند ان را .
- نیکه .
- بته در صفحه ۱۸۰

آیا خالد آرمان به گفتگوی با محمد حسین توانای کشور

کشور بازمی گوید بی

موسیقی مانده ما - مانده ولین را آموختم و اینکه تا امروز که مقابل شما قرار دارم این انگشتان اشنا تارها و سازهاست .
- آیا شما در رشته موسیقی تحصیل میکنید ؟
- بله من بعد از فراغت از مکتب تجارت و خدمت سربازی با استفاده از یک بورس تحصیلی از وزارت اطلاعات و کلتور به یوگوسلاویا رفتم و در آنجا مکتب عالی موسیقی را در رشته گیتار به پایان رسانیدم .
- فعلا در کجا وظیفه دارید ؟
- در کجا وظیفه دارید ؟

کویچه جان پیر

قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

بود، از تروخیلی مهربان یادگشت بود، بیاد دارم آنروزهای زا که من بناحق بهانه میگویم و تقصیر خواست مرا میخواست. تهر میگردم، به خانه میروم و او نیز به تهر میآید. دیگر همایی نمیشد، صبح وقت باز می آمد و مرا صدا میکرد. منم میرفتم و او میگفت، باز تهر نگی.

ما بزرگتر میشدیم، نه با لحن تهر میشدیم، تا آنکه قصه های خوش من پایان رسید. خنده هایم به گریه تبدیل شد و زار زار بومزار آرزوها میگویم، آنوقت شروع زندگیم بود. همانطوریکه جوان میشدم، درخت - زندگیم شاخ بوگ می کشید، هر سال این درخت سبز تر میشد و خزان نداشت.

آنروز بعد از چند روزی او را می دیدم و خیلی او بر سرم تهر بود، نه تهر بلکه تهر بود. لباس نهلی صاف بتن داشت، موهایی سیاه و میچشمش به نهایی اوی انزود، او مرا هرگز بداندن کونه حرف ها نگفته بود، خیلی متمجب به او میگویم، اما تندی حرف میزد، چشمانم نهایی های او را حساب میکرد، او یکباره کی خاموش شده بود طرفم نگاه کرد.



این قصه سرگذشت واقعی نویسنده ان - ن - است که گویا خودی به دفتر سهامون آمده و این سرگذشت را به دستاورد یادداشت.

توانستم علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکب صرفتم، پای پیاده سوی مکب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

نرسیده آنکه چیزی بگویم، بند دستم را گرفت و نیمه را شمرده. سپس در بازوهایم داخل اتاق شد. همهنکه چشم هایم را باز دیدم، پرسید: چطور هستی و لبخند زد. لب گشودم و در پاسخ گفتم: داکتر صاحب! خوب هستم و رسیدم که آیا فاهلم از حالتم خبر دارند؟ داکتر خندید و فرمود: ایستاده خوش را خم کردی و گفتم: فاهلمی که توه چه شده، موتر خوب زده یه.

صبح همنکه از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم داکتر نرسیده آمده بودند، یکی رهش را گشتند و گفتم: حالت خست؟ سرم رابه علامت تائیدشور - دادم. داکتر صتی از دیگری پرسید: داکتر صاحب خون بیش داین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستم، خون او را گرفتمی است در شفاخانه نبود.

آری بیادم آمد که یک خاله ام در چین ولادت - نوت نموده، مزارش در محوطه دور زهارت بود که نزدیک مطه مافراد داشت. اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارهای تفاوت از مزارش گذشته بودم. از مزار مادرم غمخیزم، ام، مادرم شهیدم و مادریک و نازنینم. عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه ما نگهداری شده بود، برداشتم مادر جان گفتم و گفتم، صورت تازنینم را ببینم.

روزی ((او)) آمد، در حلهی مرادق الباب کرد پدر را باز کردم، به داخل حلهی گردیدم. مزار او را دیدم دیده پرسید: چرا؟ مرض هستی؟ ساکت مانسدم پرالم گفتم: تودوم نمره کاهاب شده او، تهریک باشد، آنهن از توه همین توقع را داشتم بطرفش نگریستم، این کاهایی هیچ خوش نیامد، اینهن درجه به وجد نیامدم از او پرسیدم: مه کاهاب شدیم؟ به آوان بلند گفتم: دوم نمره، اینه مه پارچه بگی، شهید دختر همسایه همورزده خانه تان آورد.

با خستگی تمام بارچه را گرفتم، یک ورق سپید چاپند کله سیاه چیزی با ارزش نبود، به او که خیلی خوشحال بود نگریستم. او هم بمن خیره شده بود. اشک چشمانم را بر ساخت، سر روی زانو گذاشتم و زار زار گفتم. او که از تمام قصه خبر داشت چیزی نگفت لفظه بی گناشت تا بگویم. شاید او هم گریسته باشد یکبار دستی این موهاییم به نوازش پرداخت. بلسی دست ((او)) بود. با بغضی که گلش را گرفته بود گفتم: بخن بهم سرفه، ... توانست اسم مادرم را بنهان بیاورد و منم دانستم مادرم را میگوید. هر دو ما این قبر ما درمن تشتم. آن قبر، رنگ دیگری داشت، حتی بوی دیگری. مرا مثل یک مادر خود میخواند. ای گلش آن آغوش یکبار باز شد و مرا در آغوش میفشرد. با خود دردل میگفتم: مادر... تو... را... دست دارم با آنکه ترانندیده ام، تراد رخیال دارم مادر... اشک چشمانم را نوازش داد و روی گونه هایم بقیه در صفحه (۶۱)

ایستاد و چشم من گره خورد، یک راز، یک قصه آغاز شد. قصه قصه های من، او گفتم: چرا حرف نمیزنی؟ یا لبخندی گفتم: بخاطریک توهیگاه اینگونه تهر شده بودی.

گفتم: حالا که تهر، چه کار میکنی؟ گفتم: هیچ، فقط اینهن پس تهرت را میبرد دارم. با خنده بی گفتم: منوقت [[یک خاموشی میان ما ره گشود، هر دو ایستادیم، خاموشی صدای دل های ما بر از همها بود، اونوقت ایستاده بودیم منم ایستاده بودم، ولی هر دو فاهم یک سفر بسوی کومه دل بودیم. یک سفر پر از خطر، پر از تشمب و فراز... روزها گرمتر میشد، هوا گرم میشد، وزین کویچه ما نفس گرم میکشید. من و او همدیگر راهمیشه میدیدیم او خانه ما ما آمدن به خانه ایشان میرفتم، هیچگاه فراموش نمیشدیم. در امتحانات جا رویم ما ما من کما کردیم گفتم بود که اگر بدرجه اعلی (اول، دوم و سوم) موفق شدم، بهترین تغه برایم خواهد داد. همیشه در سهام را از او میبرسیدم، چونکه بهترین زبان اویسی

از میانمها است

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرس پرسید: داکتر صاحب از خود فاهلم میگوینم داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید: از - مادرم؟ مادرم هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منکه خیم را تیلای معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون کهایم است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟

هرای که او پرسیدم گی آمد سوال بیچشم میگردم بگر همه سوالها بی جواب صماند. او هم خاموشی ماند به فکر میرفت.

شفاخانه پرالم یک فم بسیار آورد. فم بزرگی، صادر بودم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم. مرابیکانه کی نرا گرفته بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برایم سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از یاد رومادم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟ پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تود خسترم هستی، فقط دخترم!]

اما این صدا صدای یک پدر نبود، این صدا همگانه بود، پدرم مردی بود که همیشه آرام ولی خیلی سبک تهر بود با کسی حرف نمیزد. وظیفه اش دهنکی از - ولایات بود، در کارها وظیفه اش استاد همه بود ولی مزاج پدری نداشت. با من میبرد و خاتمش هیچ گاهی با خنده و مزاج صحبت نکرده بود.

مادرم آهی کشید، این آه، گره راز را گشود، او همسراه با اشک گفتم: دخترم تو مثل همه بدنیا آمدی، پیش از اینکه بدنیا بیایی روی یک ساله کوچیک خانوادگی بدرت مادرت را طلاق داد. تو بعد از طلاق بدنیای آمدی، حین ولادت مادرت وفات نمود و تورا برای من، که خواهرش بودم سیرد. بتواسی گذاشتم و ترا فرزند خود خواندم، تبه مکب رفتی و آهسته، آهسته کلان شدی، و حالا تو هم اولاد ما هستی. تورا دوست دارم.

بیادم آمد که یک روزی که من از پنج سال پیش نداشتم دم دروازه خانه آرام نشسته بودم که مادرم آمد. همنکه مرادید، به آغوش گرفت. اشک از چشمم سرانبر شد. چه من گفتم: آگه. تو ما در جدانتی، ایطور دم دروازه میبشستی. اونکر میگرد که حرف های او در من اثری نگذارد و من نمدانم، امروز دانستم، امروز اثران در دما ملیم مادرهای من یکجا شد.

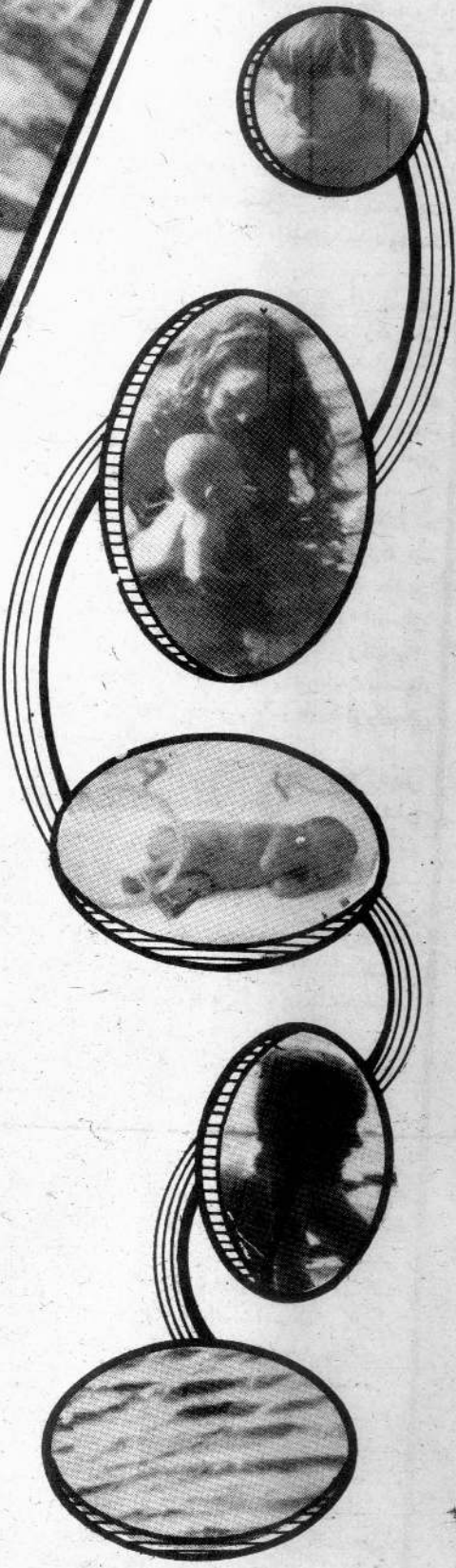
آری بیادم آمد که یک خاله ام در چین ولادت - نوت نموده، مزارش در محوطه دور زهارت بود که نزدیک مطه مافراد داشت. اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارهای تفاوت از مزارش گذشته بودم. از مزار مادرم غمخیزم، ام، مادرم شهیدم و مادریک و نازنینم. عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه ما نگهداری شده بود، برداشتم مادر جان گفتم و گفتم، صورت تازنینم را ببینم.

روزی ((او)) آمد، در حلهی مرادق الباب کرد پدر را باز کردم، به داخل حلهی گردیدم. مزار او را دیدم دیده پرسید: چرا؟ مرض هستی؟ ساکت مانسدم پرالم گفتم: تودوم نمره کاهاب شده او، تهریک باشد، آنهن از توه همین توقع را داشتم بطرفش نگریستم، این کاهایی هیچ خوش نیامد، اینهن درجه به وجد نیامدم از او پرسیدم: مه کاهاب شدیم؟ به آوان بلند گفتم: دوم نمره، اینه مه پارچه بگی، شهید دختر همسایه همورزده خانه تان آورد.

با خستگی تمام بارچه را گرفتم، یک ورق سپید چاپند کله سیاه چیزی با ارزش نبود، به او که خیلی خوشحال بود نگریستم. او هم بمن خیره شده بود. اشک چشمانم را بر ساخت، سر روی زانو گذاشتم و زار زار گفتم. او که از تمام قصه خبر داشت چیزی نگفت لفظه بی گناشت تا بگویم. شاید او هم گریسته باشد یکبار دستی این موهاییم به نوازش پرداخت. بلسی دست ((او)) بود. با بغضی که گلش را گرفته بود گفتم: بخن بهم سرفه، ... توانست اسم مادرم را بنهان بیاورد و منم دانستم مادرم را میگوید. هر دو ما این قبر ما درمن تشتم. آن قبر، رنگ دیگری داشت، حتی بوی دیگری. مرا مثل یک مادر خود میخواند. ای گلش آن آغوش یکبار باز شد و مرا در آغوش میفشرد. با خود دردل میگفتم: مادر... تو... را... دست دارم با آنکه ترانندیده ام، تراد رخیال دارم مادر... اشک چشمانم را نوازش داد و روی گونه هایم بقیه در صفحه (۶۱)

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرس پرسید: داکتر صاحب از خود فاهلم میگوینم داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید: از - مادرم؟ مادرم هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منکه خیم را تیلای معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون کهایم است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟

هرای که او پرسیدم گی آمد سوال بیچشم میگردم بگر همه سوالها بی جواب صماند. او هم خاموشی ماند به فکر میرفت.



فقدان کودکی و آب

تولد

فرجه از: هارون

والدین او وقتا فوتتا به سرد
 او نزدیک من شدند و خود را مطمئن
 خوابیده یانه؟
 دخترک نوزاد واقعا خواب
 هم روی خود نداشت، از سر
 اوزه در دستر شفاخانه بلگه
 در حیوه سیاه (در ریس آب)
 تولد شده بود. سرتاپای او را
 امواج گرم در برداشت
 والدین دخترک که استرا
 (ایا) گداشته بودند به نوبت
 طرف او نزدیک می شدند و مشکل
 باورشان می آمد که فقط چند
 ساعت قبل طفل آنها در ریس
 آب تولد کرده بود.
 چندی بعد طفلک بیدار شده
 و خانواده باکی با نسکی، کاتیا
 مادر او را در ولاد پسر بدو و دختر
 نوزاد آنها (ایا) به اولیسن
 گردن شناوری در حیوه سیاه
 پرده اختند.
 با وجود آنکه چنین مناظری
 را می توان در هر ساحل دریایی
 پیدا اختند.
 رانی توان در هر ساحل دریایی
 پیدا اختند.
 مشکل است امروز به آن اسم
 معجزه داد.
 زایش نوزاد در بحر باد را آب
 امروز در مالک پیشرفته جهان
 روز بروز مریخ می گردد. تعداد
 چنین تولدات در کشورهای
 شوروی، فرانسه، ایالات متحده
 آمریکا و جزایر اسکانه بهیچا روز
 به روز از یاد می باید.
 زاده از ۲۰۰ تولد در آب
 بحر زیاد رقیب منزل در اتحادیه
 شوروی ثبت گردیده. جالب اینکه
 نه تعاریف واقعه مرگ مسا در
 ویا نوزاد دیده نشده، بلکه کد ام
 موافق ناگوار بعد از زایمان
 دیده نشده است. تولد سالم
 این اطفال، درست بودن فرضیه
 ادوکتور ریگود چارکوفسکی را
 به اثبات رسانده. برصوت ۲۰
 سال قبل فرضیه تولد طفل در آب
 راتدین نبوده بود.
 تولد
 ماد طفل تسهیلات زیادی را در
 از زخم شدن و درد های سخت
 در انتهای زایمان می باشد. تولد
 در آب برای خود نوزاد هم آسانتر
 و طبیعی است، زیرا طفل در دو
 زنده گی خود در بطن مادر در

بین مایعات قرار ارد و زمانی که
 او را آب بد نیامی آید، تغییر نسبتا
 کسی را متحمل می گردند.
 هنوز هم محققین علم طب راجع
 به این نمی دانند که نوزاد در
 لحظات نخستین زندگی خود
 چه چیزی را احساس می نماید.
 ولی این کاملاً واضح است
 که بعد از ترک بطن مادر
 نوزاد ضربه قوی که ناشی از نیروی
 جاذبه زمین است متحمل می گردد
 در این اثنا نوزاد ۳-۴ مرتبه
 بیشتره اکسیجن ضرورت پیدا
 می نماید. انرژی که طفل در بطن
 مادر ذخیره نموده، جهت احسا ده
 بالانس و خوارت در مقابل نیروی
 جاذبه زمین (وزن) به مصرف
 می رسد. توازن از طرف دیگر
 که او را محول مایع به ماحول
 (بخشک) مشکلات را در زمینه
 تطابق او را گنیم نوزاد به جهان
 می آورد.
 در رساله های آخر رنتیج
 تحقیقات که در این زمینه صورت
 گرفته، به دن چون و چرا ثابت
 شده که چگونگی نخستین روزها
 وحقی اولین دقائق زندگی
 انسان در شکل روانی او را
 رابطه میان حالت تولد طفل
 (فشار فیزیکی که نوزاد در انتهای
 تولد توسط سر خود متحمل
 می گردد) و امراض روانی بعدی را
 که در آینده ممکن است هائیکند
 حالتش شود، به اثبات رسانیده.
 انسان.
 تولد طفل در آب در واقعیت
 امری که در طفل از ماحول طبیعی
 مایع که در رحم مادر او را احاطه
 نموده بود، به ماحول مشابه مایع
 از حالت بی وزنی به حالت
 بی وزنی که در آب همان می آید، میباشد
 همچنان در شرایط مذکور برای
 نوزاد لزوم مصرف انرژی جهت
 رفع نیروی جاذبه زمین حس
 نمی گردد. چنین شرایطی تسر
 نوزاد ۳-۴ مرتبه اقتصادی تر
 تمام می گردن، واضح است در
 صورتی که نوزاد انرژی مذکور
 شده در بطن مادر را در انتهای
 تولد کمتر مصرف نماید. انرژی مذکور
 در رشد بعدی او تا به ثیر قابل
 ملاحظه خواهد داشت. اطفال
 تولد شده در آب دارای عضلات
 قوی تر بوده و اولین حرکات راجع
 بهارت خاص خود را از همان
 جنین اطفال زود تر از همان
 خود می نشینند، زود تر ایستاده
 می شوند و راه رفتن آسانی نمایند
 ناگفته نماند که در آب بازی جو
 ندارند. بعد از چهار ساعت تولد
 خود آنها مانند (ایا) بالای آب
 خود را گرفته می توانند و بعد از چند
 ماه می توانند زیاد از یک کیلومتر
 شنا نمایند.
 با گذشت زمان فرضیه
 چارکوفسکی ثابت گردید. او میگفت
 اطفال شناور به سالم توسط مین تر
 از دیگران بازی آینه آنها کمتر
 مرض می شوند. آسانتر تغییرات
 حواسی را متحمل میگردند و بطور
 معمول می توان گفت آنها کمتر سرج
 وید خلق می نمایند. در صورت
 مرضی تد اوی آنها خیلی مختصر
 می باشد و هیارت از حرام با آب گرم
 و سرد با ساز عضلات و در صورت
 وخیم آن بانوشانیدن جوشانده
 گیاهان طبی مرض آنها برطرف
 می شود.
 مشکل مهم دیگره اکثر
 زائیدن را در شرایط هادی در شوار
 می نماید. عبارت از بزرگی سر
 طفل می باشد، اگر سر طفل کلان
 باشد برای او تولد شدن مشکل
 است. فشار که بالای سر طفل
 در انتهای تولد وارد می گردن،
 میتواند باعث سرخوردگی روانی او
 سر نوزاد گردد و در شکل معنیه
 تا نیروی وارد نماید. معنیه
 چارکوفسکی در نتیجه ماما گد
 قبلی زن حامله توسط
 تعریات مختلف بشمول
 آب بازی، عضلات لگن
 خاصه و بیشتر خصلت
 (الاستیکی) مسی
 بخشد و تولد نوزاد را
 با سوزش سهل تر
 می نماید.
 اگر تمام این
 تسهیلات
 بگذریم
 و بنگالعه
 ایسن
 بقیه در
 صفحه
 (۹۷)

په نا آشناووکی آشنا!

نیتو، شاعر، طبیب او

سیاستمدار

په بیاجوړ ولوکې چې د ۱۹۶۱ کال د باخون په نتیجه کې په وحشیا نه لول بچیل شوي و. فعاله او هراړ خیزه ونډه واخستله. کله چې د پرتګال فاشیستې ضد انقلاب د ((سالازار- کانتانو)) استبداد یې رژیم نسکورې (امپلا) لاجې نیتوې رهبري کوله یواځنې ملی سازمان و. چې په انګولا کې یې پخې اوکلکې نظام او سیاسي ستې د رلودې او همداروچه په چې وی کولای شول د ازادې انګولا د سیاسي قدرت واګې په لاس کې ونیسې او رهبري یې کړې انټونيو اګوستینونیتو همغښ چې د سیاست په لور کې یو مشهور شخصیت و. د افریقا د شمراو په محاکمې کې د لول د مبارزو انقلابی شعر په آسمان کې لکه خلانده ستوري اوس هم بلنډې او په راتلونکې کې به هم وپلنډې او د ((توري افریقا)) استعمار وهلی او استبداد بېلې گوتونه بسه زبا کسې.

د نیتو شمرونو مشهور مجموعه ((سیخې هیله)) نومېږي چې د نړۍ په لویو ژبو کې لیکل شوي ده. هغه په ۱۹۷۰ کال کې د اسیا- افریقا د لیکوالو د انجمن ادبسی جایزه وگټله. نیتو افریقا د شمرونو د نیتو د انګولا د شمرونو د نیتو د اوسه لري. هغه په ویل د افریقا د خلکو لپاره لوی توند ته دغه (تور) شعرونه چې د هغه تن یې لک کړي د متروکو پښو پرونه دي چې سخت او ساره د هغه په تن پورې نښتی دي.

د نیتو شعر لکه د افریقا پراخه اوتوده خاوره، پراخ اوتوندې بقیه درصفحه (۹۷)

په فعالیت پیل وکړ. په ۱۹۵۵ کال کې د دویم لمر لپاره زنداني شو. اوس نیتو پوره نړیوال شهرت پیدا کړی و. شعرونه او لیکې یې د پرتګال له پولو څخه وتلي وي او دي یې د اروپا په بیلا بیلو هیوادونو کې د یو شمېر شاعرانو او ازادې غوښتونکي سیاسي شخصیت په حیث خلکو ته پیژندلې و. له همدې کبله و چې په ۱۹۵۷ کال کې ژان پل- سارتر، لوی اراګون، سیمون- د بووار، نیکولا کاپل، د یوگوسلاویا او یوګوسلاویا مشهور ادیب او فرهنگي شخصیت نو دده لپاره د ازادې غوښتن لیک لاسلیک کړ. نیتو په ۱۹۵۸ کال کې د طب- پت سند لاس ته راوړ او د ۱۹۵۹ کال په وروستیو وختونو کې خپل مورنۍ هیواد انګولا ته ولاړ. او په طبابت بوخت شو. هغه د طبابت ترڅنګ د ((امپلا)) یا ((انګولا)) خلکو ازادې پښوونکي جنبش (رهبري چې په ۱۹۵۶ کې تاسیس شوې و) په غاړه واخسته. هغه نو اوس هم اوسه شاعر و. هم یوه طبیب او هم زور سیاستمدار.

نیتو د ۱۹۶۰ کال د جون په میاشت کې د ریم لپاره د ((د مافه مېزا)) په یوه تاجر کس د زندان د وسپنیزو میلو ترنښا کېږل شو. د اهل خلکو دده په پلوي اعتراضه غوندې وکړي او دده د ازادې غوښتنه یې وکړه.

د ۱۹۶۱ کال د اکتوبر په میاشت کې د پرتګال یوه زندان ته ولیدل شول او په ۱۹۶۲ کال د نړیوال فشار په نتیجه کې ازاد شو. خوله پرتګال څخه د وتلو اجازه یې نه درلوده. ملګروې هغه لکه پرتګال څخه وتښتول او د ۱۹۶۲ کال د جولای په میاشت کې کینشاسا ته لاړ او هلته یې د ((امپلا))

هغه وخت چې پرتګالی استعمار د انګولا خاوره په ونښو لږ لږ و. او په هغه شپه کې چې د ازادې لمر لیدلې و او د آسمان لمنه د سره شفق په انعکاس کې لکه د وینو د سمند رغوندي ښکاریده. هغه (اګوستینونیتو) د کاکیکان په کلی کې وزیږید. د ۱۹۲۲ کال د سپتمبر (۱۷) بلاری د عیسوي مذهب د پروتستان د څانګې کښی و. او لکه د مورغوندي یې د ښوونکي دنده درلوده.

نیتو خپلې لومړنۍ اوسنۍ زده کړې په ((لواندا)) کې سر ته ورسولې او په یوه روغتون کې یې په کار پیل وکړ. د یوه هیواد پال او ازادې دوست شاعر په حیث یې د شهرت او افتخار ستوري د روانې عیسوي پېر په خپل پښتې لاسیزه کې د انګولا د نوي زیزیدلې ملی فرهنگ په آسمان کې وپلنډه. هغه شعرونه له هغه پیل څخه یوې لړۍ اساسي او مهمې مسالې یعنی له پرتګالی استعمار څخه د خلاصون مسالې ته وقف شوي و.

خرنګه چې د شاعرۍ ترڅنګ یې غوښتل چې د طب او طبابت لاسه لاري هم خپلو ستم بچیلو وطنوالو ته خدمت وکړي نو په ۱۹۴۷ کال پرتګال ته ولاړ او هلته یې د ((کویمیرا)) په نامه په یوه طبیسي ښوونځی کې د طب په زده کړه پیل وکړ. په ۱۹۵۱ کال هغه وخت چې یې: ((د استګهلم د سولې انجمن)) لپاره لاس لیکونه راټولول د لومړي لمر لپاره د سیاسي فعالیتونو په ((ګناه)) ونيول شول او زندان ته ولیدل شو. له ازادې وروسته یې د پرتګال د استعمرو د محصلینو په نامه یو شمېر د محصلینو په رانیکال جنبش کې

نوښته د معریف

دا را

کسی بهتر از او نمی خواند

مسلمه ونسیمه نروغ د پده گانشی است. زنده کی ساده وی تحمل داره. گرچه استاد مدرسه دار الحفظ است اما در منزلش نیز مدرسه بی دارد که حدود شصت شاگرد را در آنجا تربیت می کند.

استاد برکت الله مایه افتخار و مباحات کشور اسلامی ماست. او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید. بار دیگر در دهلوی در چنین مسابقه کسی از او سبقت حتمی نتوانست، در مد راس نیز در مقام اول باقی ماند و لقب استاد ی را بدست آورد و سپس حکم مسابقات گردید. برترین افتخارات را در این بخش در هغه جهان اسلام نقطه او دارد.

وقتی با هم صحبت میکنیم از قرآن، این کلام آسمانی که رهت مسلمانان است حرف میزنند، او سابق قرآن است و قرآن را در سینه دارد، قرآن را جستجو می کند، همیشه تلاوت می کند، میگوید: هر کس در جستجوی بهترین ماست از آنچه آرزو دارد، بهترش را می طلبد. اگر چنین بقیه در صفحه (۸۰)

قرآن را آموخته ۲ - اهل ده بالایی لوی ولسوالی تینوار است. جشنان تاریکیش انگیزه شوی تیز گویا و سیر - مذهبی حافظه اش بوده است. وقتی باز بخت کلام خداوند (ج) را از امواج راد یو شنید، شیطنته آن کلام شد و برای فراگیری آن صد تا تعداد از اهل کشور بلکه به سرزمین دور تا هند و مصر سفر نمود. میگوید: ((حفظ کلام خداوند کاری و قرائت در دست کار دیگری است. من در دوسان ۸ ماه - قرآن را حفظ کردم ولی برای قرائت در دست آن ۱۲ سال زحمت کشیدم و هنوز قانع نیستم. در دست باید معنی آیات قرآن را فهمید تا بتوان مطابق آن - تلاوت نمود.))

برکت الله سلم حافظ و قاری نامداری است. دل هر مسلمان مؤمن را با خدا ایستد تسخیر می کند. و کودک کش

((کلام همچون آفتاب است، همه آن میان گرم و زنده از او اند)) وقتی حاد به صدا و احساس آسانی می آید، انسان همه گوش میشود و هر چه زودتر در لای امواج و خنوازان فرامیگیرد. این بنادر در مورد قاری بزرگ وی مثال حدیث میکند.

در ب کوچک حویلی راد ق - الباب سکیم - کودک در می گشاید و قاری نریکت الله سلم وسط حویلی مرا با آتانی مشایعت می کند. اتان با تالیف هادی نماز گدا ری مزین است. او ظاهراً نابیناست ولی ارچنان بصیرت معنوی زرفی برخوردار است که حتی در بینایان کمتر معانی سراغ نده میتوانند. وقتی در ترجمه شعر او خوانندم بیشتر باور کردم. او چقدر ریاضت است. تازه دانستم که او شاعر خوب بر مایه بی نیز است. در کما میزسته و در کجاها



او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید.

تهیه کننده: مورچل

ماورچ

روزنامه مستقیم

بین المللی

باز کرده دقیقه در زنده گی

صحتمند بود که تا وقتی خود را معر-
فی نکرده بود من نشناختمش
من امروز شکر کار خود را در چه سره
و چشمان آن زن دیدم زیبا
قطرات اشکی که از چشمان زن به
عنوان سیاس بالای داستان من
میریختند برای من بالاتر
و بعد متر از همه نعمات دنیا بود
- آیا ارزش این شغل را از -
همان شروع تا رسید انستید ؟

- من وقتی صفت آ مکتب
بودم عمینکه از مطالب شفاخانه
میکدم شتم زهرس عارا مید یسدم
حالت عجیبی برای دست مید اده
- از یونیفورم آنها خوششان
می آمد ؟

تناماساه یونیفورم مطس
نیود از داستان آنها خوشم
می آمدن ستان که بامرک به مبارزه
برمیخاستند .

۱۰ روز ۱۰ کیلو مایع را از بطس
اوجان ساهتم بعد از ارا عملی
کردیم . کیست به بتالوزی فرستاده
شد در انجا کانسرتش حیرت شد
گفته مریس بیشتر از ۲ ساعت
زنده ماند . نمیتواند ولی مریس
یکماه تحت کنترول مانرارد است
درمدتی که مریس در شفاخانه بود
خون ، دوا و سیرم اورا از طرف
شفاخانه تهیه کردیم حتی از
حبیب خود یون دادم یکماه که
مریس در شفاخانه بود برای شوهر
او نیز از طرف شفاخانه نان داده
میشد و اتانی عم در اختیارش
گذاشته شده بود . بالاخره
مریس رخصت شد و سه ماه بعد
بازه نزد من آمد انچنان

در انجا د وکتور مریس هم بود و
چهره غریبان مرگ را از نزد یسک
می بینند .

اکثر زن مامریضانی مرا معینه
میکند که بین مرگ و زنده گیس
نزارند و ما با همه توانمندی
میکوشیم اورا نجات دهیم .

مثلا بخاطر نام یک مریس
را از صیغه آورده بودند کسسه
(کیست تخمدان) انداختند در
بطن او ۱۰ کیلو مایع بود که باید
به تدریج خارج ساخته میشد
و بعد عملیات میکردید . ما طبعی

فندی حمید سر شتر و لیسر
عمومی و سر قابله عملیات خانسه
شفاخانه نسایی :

من تا انجا نرسیده ام ، در عملیات
خانه بوده ام ، اگر گویند که در راز
کار صحبت کنیم باز هم از عملیات
خانه صحبت واهم کردن چه کنار
در عملیات خانه صورتیست که باید
تا سرحد فداکاری تلاش کرد .



راضیه سرساتمن توفیق
انانیه ولایت کابل :

در طول مدتی که در اینجا
کار میکنم، همیشه رنج برده ام. -
همیشه فکر کرده ام که چرا بسای
یک زن تا زندان میرسد، زنی
که مادر است. من درین مدت
محبوسین زیادی را که متهم به جرم
های گوناگون بوده اند از نزدیک
دیده ام که عموماً منشأ ارتکاب
جرمی آنان فشار های اقتصادی،
ازدیاد اطفال و مخصوصاً ازدواج
غای اجباری و تحمیلی بوده است.
استند زمانی که اینجامی آیند.
مریض میباشند، عمینجامی میرسد
مثلاً شاه پیروی رانیتوانم فراموش
کنم. او به اتهام فعل فحشا
اینجا زندانی بود. به دفعات
اینجا آورده شد بار آخر به اثر
مریضی به شفاخانه انتقال داده
شد و در شفاخانه مرد. حتی
کسی را ندانست که دفنش کند.
بالاخره به کمک شاروالی دفن
گردید. من در هر لحظه
زنده گیم در باره زن، زنده گس
زن و سر نوشت او فکر کرده ام.

راضیه احمدزاده قاضی محکمه
اختصاصی اطفال :

از آنجایی که طفل زاده محیط
است خواص و کردار او نیز ناسی
از شرایط و تاثیرات خاص محیطی
میباشد که طفل را احاطه نموده
است. همچنان عوامل دیگر از
قبیل محیط خانواده، کوجه
وبازار، مکتب و مدرسه، کار، شغل،
وضع اقتصادی - نبودن بسد و
ومادر و ابتلاي طفل به امراض
گوناگون بالای شخصیت و کرکتر
طفل تاثیر دارد.

بنا از والدین توقع داریم
تا در حصه تربیه اطفال خود
بج نهایت توجه نموده در داخل
فامیل از عصبانیت های بی مورد،
تبعیض و امتیاز بین اولاد غصاء
بقیه در صفحه (۸۰)



ضیاء بیسند



داکتر مروارید



داکتر قندی



راضیه احمدزاده



میرمن سردین



راضیه از ولایت کابل

ملکه زیبایی ازبکستان



در مسابقه «ملکه زیبایی ۱۹۸۸» که توسط کلوب جوانان مربوط - کمیته مرکزی کسومول ازبکستان برای انداخته شده، حاصل جوان ناتالیا کوگانوایرنده شناخته شد. بعد از آنکه در کشورهای سوسیالیستی مسابقات انتخاب ملکه زیبایی برای انداخته شد، کشور چکسلواکیا نیز دست به این عمل زد. این ملکه را بنام «میس پراگ» نامیدند. این ملکه بیست سال عمر دارد. او فعلاً در خانه صرف تربیه طفل هشت ماهه اش است. به تصویر نگاه کنید او واقعاً زیباست.

دیوار قرن بیستم

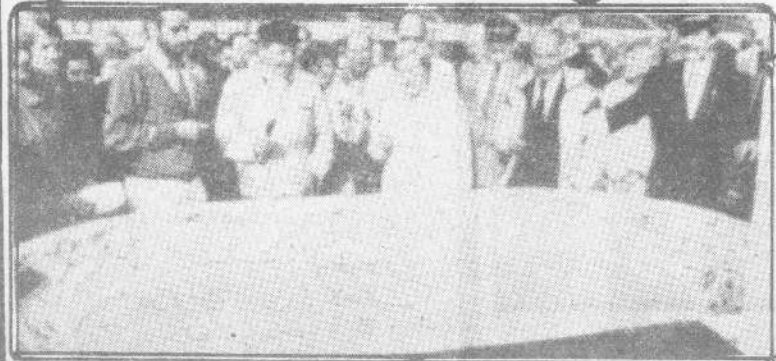
رسم فرانسوی دو صنیعک در نزد **Dominique Durand** رسم را بردیواری کلیسائی در پاریس ترسیم کرد که بنام «دیوار قرن بیستم» معنی شد. در سن ۴۷۷ پورتیت شخصیت های بزرگی که در قرن بیستم ناامان بر سرزبانها افتاده است وجود دارد.



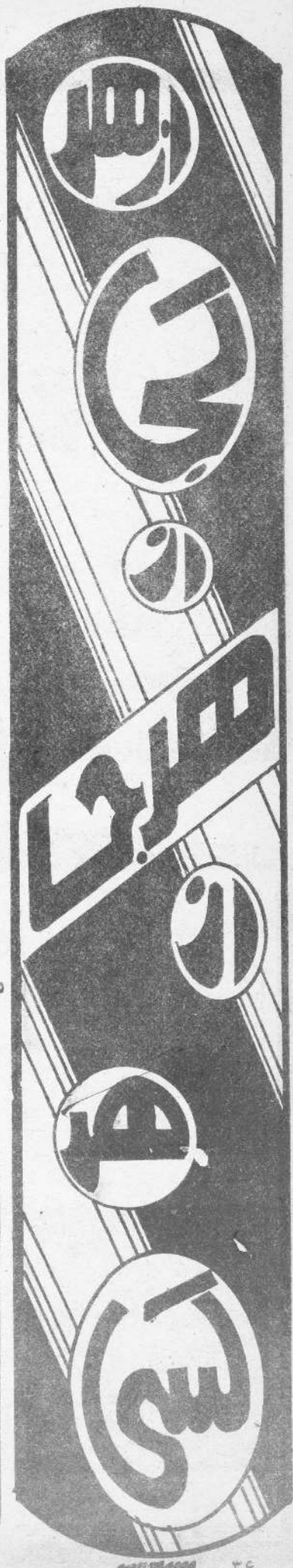
قهرمان بوکس یا درازبی نماز

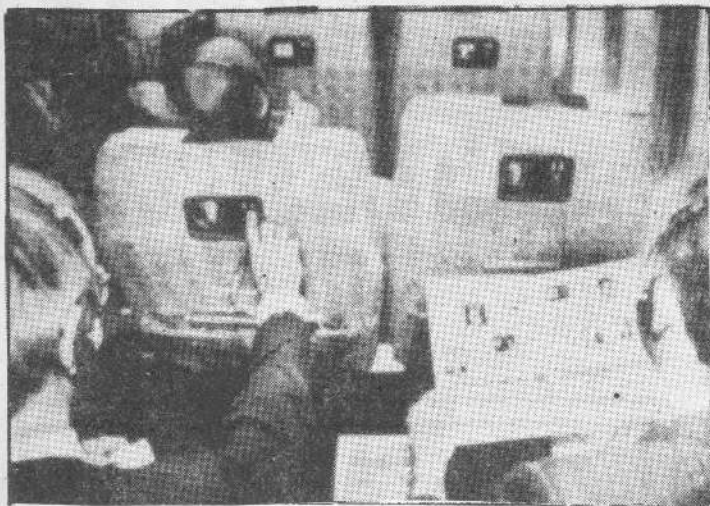
قهرمان بوکس در وزن سنگین مایک تیسون (طرف چپ) با رقیب خود بنام مایکل سپینگر در کفرانس مطبوعاتی اشتراک ورزیدند. نظریه تفاوت بزرگ در بلندی قد این دو قهرمان سپینگر به تیسون با سخن نشدار گفت: «بچه همین حالا پیش از مسابقه فقط در مقابلم بزاسو باشی» تیسون در جوابش گفت: «برود درازبی نماز تو زود می خوابی»

سالگرد استدیوم



ستدیوم المپیان هلنسکی سال گذشته پنجاهمین سالگرد گشایش را جشن گرفت. در سن سالگرد در میدان ستدیوم مودل اثر که از یک تهیه شده بود - آوردند و در اطراف آن کسانی جمع شدند که در المپیان هلنسکی مدال بدست آورده بودند.





تلوزیون در طیاره

یک شرکت هوایی امریکا طیارات خود را که در پروازهای طولانی پرواز مینمایند، با تلوزیون های کوچک ۷ سانتی متری مجهز ساخته است. این تلوزیون ها در مقابل مسافر، عقب چوکی پیشروی نصب است. مسافران میتوانند درین مینی تلوزیونهاشش پروگرام تلوزیونی را مشاهده نمایند.

شوهر جرمیه میخواند

مرد ۳۹ ساله می بنام مارتین گانی از وستون امریکا تصویب خود را که بنا بر گفته خودش بعد از آنکه در شفاخانه بحری به مرض AIDS مبتلا و بعداً وفات نمود نشان می دهد. پسش نیز بعداً به همین مرض دیده از جهان بهست گافتی انهار داشت که دولت امریکا راه پرداخت ۵۵ میلیون دالر متهم میسازد. اگر این قضیه به نفع او نیز تمام شود از پول مذکور مفادنی نخواهد دید زیرا او خود مبتلا به مرض ایدس است.



قد درازترین مرد دنیا

کی قد دراز است؟ پاسخ این سوال مورد مشاجره عده بی قرار دارد. نشرات موزمبیق تأکیدی و ورزشد که قد درازترین مرد دنیا هموطن آنها بنام کابریزل مونزانی است. می گویند که او ۲۴۶ سانتی متر قد و ۱۹۰ کیلوگرام وزن دارد. هر کسی که باور ندارد...

مادر کلان وریکار جهانی

مسن ترین انسان سیاره ما خانم فرانسوی بنام ژان ژلمیتا است که بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۸۷۵ متولد شده است و فعلاً ۱۱۳ ساله است. در تصویر او را با دیپلومی که توسط ناشران کتاب وریکارهای جهان بنام جایسنس به او سپرده شده دیده میشود.



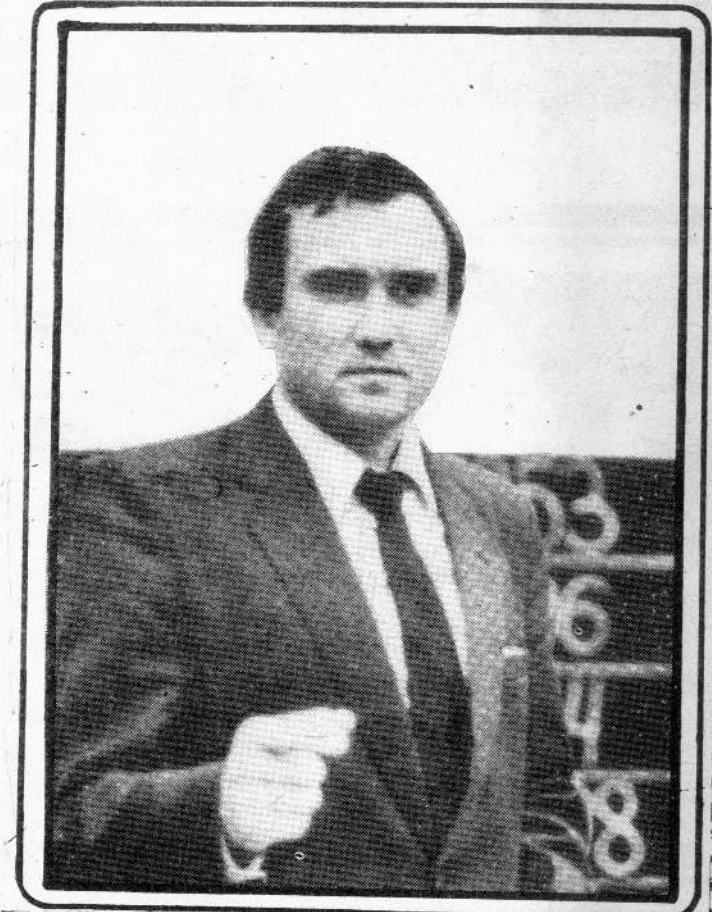
۴ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه

غذای مناسب را در وجود خود مثال داد، زیرا او ۸۰ کیلوگرام وزن خود را باخت. فعلاً او فقط ۷۰ کیلوگرام وزن دارد. درین پروگرام تلوزیونی او ۱۳ مرد چاق را همیشه مثال می آورد، وزن مجموعی این اشخاص به ۲۵۸۲ کیلوگرام میرسد. در تصویر او در آغوش سه تن آنها که هر کدام از چسب پر است ۲۳۷ کیلوگرام، ۶۹ کیلوگرام و ۲۲۸ کیلوگرام وزن دارد. دیده میشود.

امریکاییان بی فایده ۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه دارند. این وزن اضافه از معیار راه ۳ میلیی باشند. امریکا دارد، همچنان ۱۰ الی ۱۳ فیصد اطفال امریکایی بیحد چاق هستند. این معلومات را هنرمند شناخته شده دیک گریگور که در سالهای اخیر در تلوزیون به مردم رهنمایی به خوردن مناسب مینماید در تلوزیون امریکا اظهار داشت. گریگوری منفعت

ټولونه په زړه پوري دي

حيرانوونکي حافظه



وازمان خولکه څنگه چې څرگنده - ده ددغه کار له پاره مې کوم -
 لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه
 ترې کارواخلم نه درلودل - په
 لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه
 په لومړي سر کې مې له هغې ساده
 طبعي څخه چې نورې اولونې -
 هېڅ لوی، گڼه واخسته - د
 کوچنيو ((سخو)) څخه مې پیل وکړ
 دپانیدو کلمات اهامدونه مې
 په ځله تکرارول او هرځل تکرار
 کې مې نوې کلمات اهامدونه
 ورناټول - دوخت په تېرېدو سره
 په دې پوهیدم چې دحافظې
 د ښه والي له پاره دښمن خو
 محدود متودونه په پراخیزم دي
 چې دهغوی له ډلې څخه لمانځنې
 ماخپله دخپل لمان له پاره
 اختراع کړل، دښلگي په توگه
 هغه وخت چې په توره څنگه -
 باندې لیکل شوي مدونه حافظې
 ته سپارم - نوڅه کوم چې په
 مغز کې مې د یوه ټاکلي انځور
 څرنگان ته مېس کوم او په هماغه
 ډول مې په بهرني حافظه کې
 وساتم - دغه مېتود دپهرواړو د و
 تمهونو د اجرا کولو څخه وروسته
 په بهرني توگه ترسره کېدای شي
 خو مې پېرسې مې په پېرساده او
 اسانه ډول څنگه چې په موسیقي
 صورت په ذهن کې لیدو انځور
 اها رسم ساتل کوم گران کار نه دی
 خوشحاله باید په پرله پسې ډول
 ورته وکتل شي او هرځل دمنظري
 ټولې برخې باید هغه پورته پرته
 شي چې په ذهن کې پاتې دي -
 لنډه دا چې منظري ته باید ترهغه
 وخته پورې وکتل شي چې دمنظري
 ان لومړي کوچني برخې هم په
 ذهن کې لمانځي ونهسي -
 پاتې به (۱۷) مخ کې

مورې نوځکې چې دحيرانوونکي
 استعداد داوند دی، دسترس
 پورخ رانکاره شواو دڅو تننداره
 چاوشخه مې هيله وکړه چې
 په تېرېدو کې ورسره مرسته وکړم
 له دغه حيرانوونکي استعداد لرونکي
 ارتست مورې نوځکې سره مې د
 کېسې دنېاره صوبې استراحت
 لمان کې پېژندگوي شوو دغه
 استعداد اوحافظه زما دپېرې
 حيرانتاسې شول او داپوښتنه
 راسره پېداشو چې څرنگه
 کېدای شي په انساني مغز کې
 دومره پېچلي جدول ((ټېبل))
 شي ؟ لکه څنگه چې څرگند
 ده د ارواح پېژندونکو دڅېړنې له
 مني انسان په منفي ډول په

د ډاکټر د حیرانوونکي حافظې

دشوروي اتحاد د اوکرائین
 جمهوریت په مرکز کیف کې د شوروي
 اوهرنپوداکټرانو ټولنه شوه نوموړو
 د زږېت د پراېلموه هکله بحث
 وکړ
 په دې ټولنه کې د اوکرائین
 دجمهوریت د علومو د اکاډمۍ د پروفې
 ف - فرېسک څرگنده کړه د زږېت
 په مقابل کې مبارزه شونې ده ،
 داکا په هغه صورت کې کېدای
 شي چې هغه داوسپني له پاتې
 شونو (بقاياوو) یا ساکوشخه پاکه
 شي ، داکارد لمانځنې ټولنه په
 واسطه نه بلکه دفعالو شوسکرو
 په مرسته چې په بیلابیلو ترکیبو -
 پخپل شوي وي سرته رسېدای -
 شي - ددې تجربې په جبهان کې
 دجد بونځي مواد په
 خوړو کې کېږي ، زهرې مواد په
 بهر وکولو کې جذب شي او په نتیجه
 کې دتجربې لاندې پراختیوه تر-
 کنترول لاندې راسي -
 دلېننگراد دطبی علومو
 دانستیتوت پروفېټاپال (ډاکټر)
 څرگنده کړه چې په اورگانېزم کې
 یی له متعادلولو اوشاتېتوسولاتو
 څخه ژوند شونې نه دی - دا

تعدلات په ماشومانو کې په نیمه
 توگه لیدل کېږي هغه ماشومان
 چې ژوندی د هغوی هغه کسې
 د گڼتن اندازه د زړه نسبت
 زیاته ده په همدې بنسټ
 د زړه حجری دهغوی له نفسی
 کنټرول هغې څخه نه شي جوړ -
 پدای -
 نوموړي داکټر چې دلمان ټولنه
 زیاته کړه چې دوخت په تېرېدو
 سره دپهرواړو پراېلموه هکله
 څرگنده اودلېونتي (معانیت)
 اندازه په راتېه شي -
 د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ
 دپروس پېژندنې دانستیتوت
 پروفېټور ف - بوتسکو داپه ډاگه
 وکړ چې د زږېت د څېړنې اود
 هغه دغه راتک په برخه کې د -
 اورگانېزم دغای توانو ستروول -
 لومړی ، نهاری ووستل شي چې
 داتوانو له کنټرول څخه ورسول
 شي اوپه یو څرخ لاندې هم باید
 لخواکمنی شي -
 په دې غونډه کې د شوروي
 اتحاد د اوکرائین دجمهوریت
 د علومو د اکاډمۍ دپروس پېژندنې



د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ
 دپروځنک دانستیتوت پوه غونډه -
 وکړه چې په گډه دی ټولنه
 اصطلاح د ((کهرهائي تېزابو)) یا
 جوړولو پیل شي ځکه دامواد په
 په اورگانېزم کې دمواد ود تبادلي
 اوپه شلواو همدارنگه دارگانېزم د
 هغوی ترکیب لجه تنظیم سره مرسته
 ایازره خلک بدې امید دي
 چې دوي دي زار ووي څووک
 که ژوند او یا دحوانی درمسل
 غواړي نو تر هغه وخته پوري دي
 انتظار باشي ترڅو چې پدې
 هکله دپوهانو څېړنې وروستی
 بری ته ورسېږي -
 پاتې به (۱۷) مخ کې

گرامافون څنگه او چا را منځ ته کړ؟



دې توگه به ثبت کېده د اوریدو
 لپاره یی خبره برعکس کېده ه
 غږ راخیستونکی متن به دمار -
 بیچې جوړېست دغه اوپاد باندې
 دغږ د خوړیدو سبب کېده او دغه
 غږ به بیا پوي داسې برلاسې څېسې
 چې داوړیدو وړ به نه و بیا وړې گوم
 دزمانې په تېرېدو سره ان پسون
 اونورو مخترعینو چې په دغه برخه
 کې یی په کار پیل کړي و دغسی
 اختراع ته وده ورکړه - حلبسی
 پوښ لرونکي استوانی خپل لمانځي
 مویس استوانی ته ورکړ او دپېرې سره
 پای کې صفی داستوانی لمانځي
 ونیو څوکه چې د یوه بل بدلسون
 په ترڅ کې نه ماتیدونکي صفحه
 راښی - دکست یا فیتی په رامنځ ته
 کیدو سره یونوي انقلاب په دغه
 برخه کې راښی - څومره چې د
 گرامافون دصفی په برخه کې
 بدلون رامنځ ته شو په هم هغه
 اندازو ماشین هم وده وکړه
 دې مانا چې داربانی - امریکایي
 او جاپانی پوهانو له خوانوي څېړنې
 وړتیا شول خو چې په اوسنۍ
 پرمختللي ښه رامنځ ته شو -

په ۱۸۷۷ کال کې ادیسون
 دڅېړنو دښوولونو په استوانه یسی
 ډوله اله برابره کړه - دغه په خپل
 تحقیقاتی مرکزي چې د نیوجرسی
 په منلو پارک کې و د هغه بیلگه
 جوړه کړه - وروسته یی دخپلسو
 حیرانو شویانو یوالانو پورې اړیکې
 کېښوده او ویی شوه چې ده -
 اختراع کړي ماشین کولای شي
 هم ثبت وکړي او هم څېړونکی
 ده د وړ کتون هغه نامتوسندره
 چې ((مري یوکونډی وریډر لول))
 وویل چې د ثبت د ستاگه همدغه
 سندره په کټ مټ ډول بیرته
 خپره کړه -
 ادیسون دغه ماشین ((فونو -
 گراف)) ونوماوه چې له دوولکسو
 څخه جوړ دی او غږ اخیستونکی
 مانالري : د هغه اختراع شوي -

این مطلب را هم بخوانید

سرطان چیست و چگونه میتوان آنرا شناخت؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

آیا نوشیدن مشروبات الکولی خطر مبتلا شدن به

سرطان را بیشتر می سازد؟

و پاسخ هایی برای دهها سوال دیگر در مورد سرطان

رشد شده است و این عبارتند از:
قراردادن بیش از حد در مقابل اشعه ماورای بنفش آفتاب و رادیو کراتی زیاد، دود کردن سیگار و تماس بابت سلسله مواد کیمیاوی.
آیا سرطان سارده است؟
مسلمانه.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

آیا سرطان ارثی است؟
چند شکل محدود سرطان قابلیت ارثی داشته ولی انواع عمومی آن هر چند در برخی از این انواع عمومی چیزی بنام ((تایلانت خانواده کی)) معروف است، یعنی تایلانت مبتلا به نوع خاص سرطان که در میان اعضای یک خانواده مشخص نسبت به افراد دیگر جامعه بصورت کسل خیلی بیشتر است. این نسوع تایلانت خانواده کی در سرطان پستان، کولون، معده، پروستات و بیضه و همچنین در سرطان نسوع Leukemia دیده شده است.

بنابراین، زمانیکه یکی از اعضای خانواده دچار یکی از این انواع سرطان ها گردند، اقدامات احتیاطی برای اعضای دیگر خانواده توصیه میشود. (خانواده در اینجا تنها شامل والدین و کودکان نبوده بلکه همزاده گان، عمو ها، عمه ها، خاله ها، نواسه ها و غیره را نیز در بر میگیرد. آیا بواسیر نشانه سرطان است؟

خیر، ولی بواسیرها و خون ریزی ها ممکنست نشانه خطر سرطان باشد. در مورد هرگونه خوشبختی بابت همواره مشوره دکتر را گرفت.

آیا برخوردن شخص در مقابل سرطان با لای مدت بیماری تاثیر دارد؟

بله، هرگاه از دانستن این موضوع که میاد سرطان داشته باشید، بهر اسبید ممکنست مراجعه به دکتر را به تعویق بیندازید و این کار طبعاً فرصت تدابیر ازین موقع را از دست داده آید.

آیا کدام نوع غذا یا ترکیب از غذا ها میتواند موجب سرطان گردد؟
خیر، ولی پژوهش پیرامون نقش رژیم غذایی و رابطه آن با کنترل سرطان ادامه دارد. طور مثال، چروچاپاتی هائیتیت به نسل مشترک جاپانی - آمریکایی بیشتر به سرطان معده دچار میگردد؟ غذاهای پخته شده با دود بخصوص غذاهای یک ماده کیمیاوی در آن بکار رفته نیز تحت پژوهش قرار دارند.

بقیه در صفحه (۱۴)

آیا میتوان از سرطان نجات یافت یا خیر؟

سرطان را میتوان بایک سلسله آزمایش های معین قبل از ظهور اعراض آن تشخیص کرد.
چرا دانستن سرطان را در حیوانات مورد مطالعه بررسی قرار میدهند؟
زیرا سرطان در تمام اشکال حیات وجود دارد. با تحقیق در مورد حیوانات دانشمندان به کسب معلومات بیشتر نایل گردیده اند. کفیات مهم طبع بوسطه همپوتجار بعمل آمده و تایید گردیده است که زندگی بیشتر انسانی رانجات داده است.
چه چیزی موجب سرطان میگردد؟
چرا سرطان بوجود می آید؟
هیچکس نمیداند. در واقعیت امر، علل اساسی اکثر اشکال سرطانی معلوم نیست. هر چند علل یک تعداد سرطان ها را میتوان بایک سلسله نسج بوجود آمده با معیاره دیگر تراکم مایع طور مثال در داخل یک کبسه.
آیا تمام تومور ها شکل سرطانی دارند؟
خیر، تومورها دو نوع اند. (۱) تومور های عادی که تدریجاً زندگی با سلامت انسان را با خطر مواجه میسازد و (۲) تومور خبیث یا سرطانی.
تومور عادی و خبیث از هم چه تفاوت دارند؟
تومور عادی به قسمت های دیگر غضت انتشار نمی یابد و به یک اندازه معین نمو میکند. تومور خبیث (سرطانی) به رشد خود ادامه داده و در صورت عدم تدابیر به قسمت های دیگر بدن نیز سرایت میکند.
آیا ممکنست مبتلا به لهماوی و خون منشر گردد و به قسمت های دیگر غضت نیز انتقال یابد و در آنجا به رشد خود ادامه دهد. اینگونه انتشار را Metastasis یا انتقال مرض می نامند.
مجاری لهماوی چیست؟
لنف عبارتست از مایع شفاف و هاف که از تمام اجزای سراسر غضت جمع آوری گردیده و در مجاری لهماوی جریان دارد و سرانجام به جریان خون نیز داخل میشود.
سرطان با چه سرعتی رشد میکند؟
سرعت ثابت رشد وجود ندارد. بعضی از انواع سرطان در ظرف چند هفته رشد بیشتر میکنند ولی رشد برخی از انواع آن چندین سال را در بر میگیرد.
آیا Leukemia نوعی از سرطان است؟
بله، هر نسج غضت میتواند به سرطان مبتلا شود. حجتاً سرطانی میتواند با سرعت های متفاوت رشد کند و در مقابل تدابیر واکنش های متفاوتی دارند ولی وجه مشترک سرطان ها در اینست که در صورت عدم تدابیر رشد نموده و به قسمت های دیگر غضت نیز منشر میشوند.
سرطان چگونه در غضت منشر

تغیر... ها نعمیدم... شما در جستجوی متسول
 خان همسر سارساک مجدی بی، هستید و والهی بعد
 از آنکه قصر پاشا به فروشی رسید، بتول خان را دیگر
 هیچ نهارت نکردم، فرزند شاهم اگر بنام متسول
 سراغ او را بگویی، به مشکل موقوف خواهید شد، چه
 بهتر که بنام «بتول قند» جستجویش کنید، آن وقتها
 او را بنام «بتول قند» یا «لقه» (شهرین) یاد می
 کردند و در محافل اشرافی بهمن عنوان شناخته میشد
 چون در محافل اشرافی بتول های متعددی افتخار
 عضویت داشتند، خان مرحوم سارساک مجدی بی را
 «بتول قند» صدا میزدند، منظورشان از متسول
 این القاب به بتول خان همان «جاذبه» (جنسی) یا
 «همسگری» بود که این روزها روی نهان مجلات روز
 نامه های برصده بتول خان واقعا اندامی به غایت
 دل انگیز، قامتی بلند و زیبایی خیره کننده داشت
 دوستان اروپایی و آمریکایی سارساک مجدی بی، بتول
 خان را «ترکش دل» یا «طالوای ترکی» میخواندند
 و این بی مناسب هم نبود، البته من دینبازه معلوما
 بیشتر ندانم، مرحوم سارساک بی دوست من بود و به
 همین جهت بتول خان را کما بیش میشناختم و ولسی
 اکنون نهدانم کجاست... راستی گفتید خوشاوند
 شماست... آ... آ... والهی نهدانم چه
 بگم، سالها شدم دیگر او را ندیده ام... تنها
 همقدر نهدانم که همسر سارساک مجدی بی بود و
 عمر همزستی آنها ششماه بیشتر طول نکشید، بیچاره
 مجدی بی، خیلی زود، راه جهان دیگر گزشت
 ... میخواهم بگم فرزند ولی نهدانم چگونه بایستد
 گت، همین ندارد... بگم... پس بسیار خوب گوی
 بدهید

یکی از پاشاها، درست نهدانم ولی فرض میکنم
 سلطان محمد دوم، سرمشوی داشته بنام «پانها -
 سنی فتح پاشا»... هر چند این پانها سنی ظاهرا
 مباشر بوده ولی در واقع در تمام امور کشور دست
 داشته است، بین دولت ایتالیا و سلطان هم واسطه میگردد و
 بعدا مناسبات سیاسی و بازرگانی بین ترکیه و ایتالیا
 را چنان استحکام بخشیده که ایتالیایی ها به مفهوم -
 اینکه «اگر ما هم انسانیم نباید اینهمه نیکوچرانها
 دیده بگیریم» در صدد جیره برآمده اند، حتی -
 در مطبوعات آنروز شان این قدر دانی منعکس شده و
 پادشاه ایتالیا نهایتترین شان دولتی را به
 «پانها سنی فتح پاشا» اعطاکرده است. هنگام -
 اطاعت شان به «پانها سنی پاشا» وقتی سفیر ایتالیا
 در زنده از وی پرسید که آیا در بدل خدماتی که در
 راه انکشاف مناسبات دو کشور ایتالیا و ترکیه انجام -
 داده به «ده نهد کوشن از سر جمع» راضی هست
 یا خیر؟ پانها سنی پاشا برآشفته و الحقی تقصیر آهز
 به سفیر جواب داده که غالبا «شماره با و بیرون خارج
 عوضی گرفته اید، من هرگز به چنین معاملاتی تنزل
 نمیکم» شب دیگر در مضامینی که در منزل پانها سنی
 پاشا برگزار شده بود، وقتی بار دیگر سفیر ایتالیا
 بفکر چانه زدن افتاد، پانها سنی پاشا با بزرگواری جواب -
 داد که «آلمانها برای انجام چنین معامله بی چهل
 نهد پیش نهاد کردند ولی من جانب شما را ترجیح
 دادم، چانه زدن ضرورت ندارد، مرا تقصیر میکنید
 خیلی متاسفم، چنین حرفهایی حیثیت و نظمی مرا
 جرحه دارم، چانه زدن قطعاً تحمل آنرا ندارم»... این
 گفته های سفیر ایتالیا و فتح پاشا در نتیجه نزدیکی
 آنها قرار داشت، شنیده میشد، چله قطعاً تحمل
 آنرا ندارم که پاشا آن را به آواز بلند تر گفته بود،
 وقتی بگوش سفره پاشا نشست، پنداشتند غذاها
 آشپز به مذاق ایشان گوارانیا نموده، شامرا
 بهم زده است، شتابان زنه و چنانکه همیشه در

چنین مواقع کار خود را میدانست، یک بوتل کار پنهان
 با خود آورد و با توضیح پیش نهاد کرد:
 «بفرمایید پاشای من!»
 پاشا و پس از مخلوط کردن مقداری کار پنهان با آب
 نوشیدن آن، در حالیکه از کسبواستغفرالله میخواند
 از سوی دیگر به سفیر ایتالیا میگفت:
 «معدرت میخواهم اکلانس (وقتی صبحانی مشوم
 همیشه اینطور است که احساسات منی من به فلیان
 آمده حال معده ام بهم میخورد»
 شما جوانها متاسفانه این صفحات تاریخ مارا نهدا
 سمود بی فرزندم، در گذشته ها پاشاهای با عظمت
 و جبروت داشتیم که من انتخاب گواهی بخش کوتاه و
 آخری آن را دارم، گفتن چنین جملاتی به سفیر
 کشور معظی چون ایتالیا چه معنی دارد؟ و آنکسی
 سمود بی فرزندم، در آن موقع که پاشای ماسفیر کوسر
 ایتالیا را فریق عرق کرده بود، منحصر امور شرق -
 سفارت نهد در آنجا حضور داشته است. این متخصص
 معنی ژستی را که پانها سنی پاشا بخود گرفته، «نورا»
 درک کرده، سرکش غیر نهاده، و چیزهایی گفته
 است، آنوقت سفیر لهند زبان به ترجمان دستور
 داده تا از پاشا بیوسد که «با حفظ ده نهد کوشن
 آجاتی پاشا مایلند در یکی از نقاط مورد پندششان

را از همسر دوم پانها سنی پاشا خریداری و بعد قصر را
 روی آن بنامی نهدت و کلید طلایی قصر را به سرمشور
 ها سپارند، شما قصر پانها سنی پاشا را ندیده اید؟
 ندیده اید، حتماً برهد و آن را تماشا کنید، «نورا»
 در هر حال برای یافتن رد پای بتول خان، سری به
 آنها هم خواهید زد، در مسوطه، بسیار نزدیک ساحل
 قرار دارد و انسانه، آن چون قصر پنهان روی نهانها
 میگردد.
 خدا شامخیر بدهد... حتی میگویند سنگها،
 مرموزی های شتاب ها، آینه ها، همه از
 ایتالیا آورده شده، سقف ها و دیوارها همه پارنگ
 روفنی نقاشی شده، تزیینات صوری طلایی نیز
 همه کار ایتالیاست که نقاشان و رسامان ایتالیایی
 آن را کار کرده اند. خدامرحوم مجدی را فریق نور
 کند، چون دوست ایام نوجوانی من بود، لذا امن
 این قصر را خیلی خوب می شناسم، حرف ای روزگار
 گذشته! زندگی من تقریباً دهن تقریبی
 شد، فرزندم، آری امروزه هم ساختمانهای بزرگ
 قصرها و خانه های انسانه مانند می سازند، ولسی
 اینها همه به صرف خودشان بوجود می آید...
 ناموران گذشته که من از آنها یاد میکنم بایول ملت

زنی با هزار ویکی نام

نوشته: عزیز نسلیان

کار نداشتند و یک روز بازی سیاسی، قصر های
 خود شان را به صرف اجنبی ها برپا کردند...
 فرق نور باشند... سنگهای شتاب شان از ایتالیا
 وارد شد به شمول مرمر های رنگه... باور میکنید
 فرزند که انسان در آن شتابهای مرموزی جوت نمیکرد
 بخاطر حد مشکل خود بنشیند حتی بعد ها وقتی
 مناسبات ما با ایتالیا بهم خورد، خیلی بخشید
 میکنند هنگامی که پانها سنی فتح پاشا بخشم می آمد
 می گفتم که «من بچنین دوستی ها قرار داد ها
 ... میکنم»... این را گفته هم چنان خشمگین شو
 آن شتاب های زیبای ایتالیایی میزدت، مدتی معطل
 می شده و هنگام بازگشت قشلی می بوده است، البته
 من او را از نزدیک ندیده ام ولی در هر حال شخص بسیار
 وطن پرور و بوده خداوند رحمتش کند.
 دارم میگویم فرزندم، من باید بشمار باره بتول
 خان صحبت کنم به همین جهت وارد این غوغا شدم.
 قصر خیلی مهم است و باید این را میدانستید، سار -
 ساک مجدی ملزومه همان پانها سنی فتح پاشاست.
 پدر سارساک، مجدی بی که شخص متبارزی نبود،
 چندان از وی نام برده نمیشود و سارساک مجدی به
 همین مناسبت در اسم خود اضافت پانها سنی پاشا
 زاده را داده است. مجدی بی، یگانه وارث -
 پانها سنی فتح پاشا و این جهت سخت ناراحت بود
 زیرا او در زمان زندگی پدرش لحظه بی نرافت و امکان
 اثرات نیافته بود که بگاری بپردازد یا شغلی را بیاورد.
 اگر بمن میگفت «کسیکه موجب برهاری من شده همان

تصوی بطور حقه امارتکم؟» جناب پانها سنی پاشا
 جای همان قصری را که بعدا به نواسه شان سار
 ساک مجدی بی تعلق گرفت، برای امارت صرف مناسبت
 تشخیص دادند. ایتالیایی ها هر چند بعد از استخدام
 بکار بی بردند که آن زمین ملکیت ایشان نیست، بناچار
 آنرا خریداری و قصر انسانی و اروپایی اعمار کردند.
 نگاه کن فرزندم، نگاه کن... و فرست مردان سیاسی
 آنروز ما را در نظر بگیر... و اینست آنچه که من
 میتوانم سیاست بنام، مگر پاشا انانی بود که یکی از -
 ملکیت های خود را در اختیار شان بگذارد، هم
 بهترین زمین با موقعیت عالی را توسط حرفه های نام خود
 خریداری و هم قصر را روی آن به پول ایشان اعمار
 میکند، غالب ترینیکه آن زمین ملکیت همسر دوم خود
 شان بوده، البته می نهد منم که نازکی گذرد -
 کجاست؟ این را میگویند سهامت، پانها سنی پاشا
 پول زنی را که ملکیت همسر دوش بود، از جمله
 ایتالیایی ها برداخته و بنام خود ثبت میکند، انسانهای
 آنروز و واقعا چیز دیگری بوده اند، اگر امروز مثل
 پانها سنی پاشا، چند نفر معدودی داشتیم آنوقت
 میدیدی چه میشد... حالا هم دارم اما قدیمی ها
 چیز دیگری بودند، امروزی ها روی دست قدیمی ها
 حتی آب نمیتوانند بپزند.
 آری نهدانم و شما خواهید درها و بتول خان
 معلوماتی بدست بیارید و منم به همین دلیل این چیز
 ها را بشما باز میکنم، زیرا این قصر با موضوع ازدواج -
 مرحوم سارساک مجدی با بتول خان و حتی فوت مجدی
 بی، ارتباط نهان دارد.
 طول ندهم آقای من، ایتالیایی ها، نخست زمین

نی روز چندین بار خودم شاهد بودم که وقتی بسواری موتر از خیابانی می گذشتم و او متوجه مزدیوان و دهاتیان بنوا - ایستاده در کنار راه میشد و توقف کرده آنها را گرد خود فرا میخواند و میگفت: «اشب هممان من هستی» و آنها را به مسائل میس و میسوش شپانه به صرف خود میبرد تا شمع کند و خاطرشان شاد گردد. مقصود اینست که به شگفتی باشم، مرحوم تاچه اندازه خیر دوست و ثواب طلب بود، از نهکی به مردم فوق العاده شاد میشد ۰۰۰۰ فرق نورو پساد.

در صورتیکه کار بهمین مثال منحصر بخود او بود و گلا همانند غیر ممکن بود به اتفاق تمام دارایی اش موقوف گردد ۰۰۰ آری باید دهان سر ((بتول خانم)) - سا ((لقه شمیم)) را بگندد اگر بتول خانم نمی بود، امکان نداشت کسی دیگری بتواند این میراث بزرگ را به مرحله اتمام برساند، آنهن باد برخاتم بتول اگر او نیست خدایش حاضر است چه لازم که بگویم زنی بد و سیار پرفراغه بود، گفتند خهشاوندشما بود، نه؟ هیچ او را ندیده اید؟ آه ۰۰۰۰ ایوان ۰۰۰۰ زنی دیدنی بود ۰۰۰ چه کسی میداند اکنون در - کجا هاسر میبرد، در امر جمع کردن گنیم صورت تمام ناشدنی سارساک مجددی واقعا خلی کمک کرد، در غیر آن ممکن نبود آن دارایی و ملک و مال بسیار را انتهای باشد. شاید گفتن این چیزها بشما درست نباشد زیرا هر چه هست، خهشاوندشماست و لسی چون شما خود مایلید درباره او بیشتر بدانید و اصرار میکنید، از بیجهت ناگهبر دهان نمی بندم، حال بشنود که آنها چگونه ازدواج کردند ۰۰۰ حال است. این سارساک مجددی بی ما روزی به بهاری ازدواج میتلاشد، خداسرکسی نیارود، بهاری خطرناکی است انسان با تمام هستی خود خواهان ازدواج بایک زن - میشود و سارساک بی این بهاری را از خانم بتول گرفته بود، اینک در همان روزها بود که من با خانم بتول آشنا شدم، بتول خانم در آن آوان ۲۸ سال - کوچکتر از سارساک بود و مهر القاب گرفته کهن از قیصل ((لقه شمیم))، ((بتول قند)) و غیره را هم با خود داشت.

ولی من بعد از دیدن بتول خانم به سارساک مجددی خود مان نگفتم. ((هنوز ششما. نگذشته، این زن ترا بهاد نفا خواهد داد.)) فقط از راه اندرزگویی در - آدمم: - مجددی بی، برادر، خداوند نهایی و ابرای آن خلق نکرده که در قید اسارت یک شخص بماند، بلکه منظور است تا تمام بندگان خدا فیض آن را دریابند. اینک توزنی به نهایی خیره کننده، خانم بتول را - بقید نکاح در آورده، منحصر بخودگی، در نظرم کار درستی نیست. نه خداوند بندگانش این کار راضی خواهند شد، این عمل توگناه و اشتباه بزرگ است زیرا با انصاری همه نهایی به شخص خوش، قلب عده بی از همجنس است و رشک و از بیض جمال او محروم میکنی. زنان نیز روی و سخی، چون آفتاب و ماهند که برجسته موجودات پدید بخ نورین باشند، به او توهم این عمل گنکارانه دست بردار و بگدا هم تو هم دیگران از نعمت نهایی وجود او برخوردار باشید سارساک مجددی جواب داد:

- اکنون دیگر خیلی دیر شده، امکان ندارد ۰۰۰۰ ولی بنظر من، پشت پرده جبهان دیگری وجود داشت ۰۰۰ معلوم میشد که سارساک مجددی ما وقتی آگاه میماند که این زن چندین طموت را بخاک سپاه نشانده است، گرفتار این شهرت شده و فکر کرده بقیه در صفحه (۱۶)

سان معاشخوردن دایمی، تعدادی با دنجان دورقاب آمانور نبرد داشت، هر شب در مسل دیگری، در هوشل لوکس دیگر با رستوران و کلوب دیگری برای شب گذرانی میرفت. آه، که چه شیطانی را با هم روز کردیم. اگر بارها، نلیت کلب ها، گانهوها زبان میداشتند میگفتند. سارساک مجددی پولها را دودسته بدون حساب و کتاب بهر سو میبرد. وقتی از غذا و شراب های گوناگون تاحلقی پر میشدیم شب از نیمه میگذاشت، سارساک مجددی اندکی دستور میداد: ((اورکستر - دنهال مایلید)) ماسوار موتر هاشمیدیم هفت و هشت و بعضا ده موتر، یک کاروان بنام معنی، اورکستر گانهوش روی موترها می گذشت و به نواختن ادامه میداد، انهای اولوجاده را تا آخر طرف میگردیم، آن وقتها خوب بود نه اینقدر وسایط بود و نه پلیسی ترافیک ۰۰۰ بعد از طی مسافتی به رستوران یا هوشل دیگری داخل میشدیم، گروه جاز این یکی هم به دنهال قافله، موترهای ماهراه میشد، پیش روی اورکستر و در عقب اورکستر جاز ۰۰۰ حتی یکبار پیانوی بزرگ اورکستر را هم روی یک درشکه نهاده، با پیانیس آن همراه بروم، گاه تا حاشیه صحرا و گاهی تاکار دها با این ساز و برگ خود پیش میرفتم. بعد از صبح سارساک مجددی ما حسابی به وجد می آمد و در -

حیف است که بایمانستی پاشانا آمده میشود. پولی را که بهر هرات بر اینمانده، نهدانم چگونه خرج کنم، کاش شغلی میداشتم که روزی سه - چهار روز (معادل ۵ پیل) عاید میشد و اولی نتیجه کار خود می بود. بیچاره مجددی آنوقتها خیلی مضطرب بود زیرا در اثر نازدانی و فقدان درک ضرورت کار و زنده گی رومبا طفل بایمانده بود، بزرگترین اضطرابش هم این بود که پیش از بیایمان رساندن ثروت میراثی، فوت شود، بیچاره شب و روز برای نابود سازی آن همه ثروت جانکند، می خورد، می نوشید، می خوراند و می نوشاند و خلاصه با پنج شاخی می خورد و می خورد با هم کرد اما تمامی نداشت. من با چشم خودم دفتر استناد املاک او را دیدم که به شکل یک کتاب چاپی روی جلد آن با حروف ستاره بی نوشته شده بود: ((املاک تسهیل شده بنام مجددی افندی نوه حضرت سرماشیر فتح پاشا))

املاک نه، فرزند، املاک: یعنی صد هکتار مزرعه، باغ، خانه و نظایر آن. نظریه مندرجات این کتاب، حدود اربعه، چهل مزرعه اصلا معلوم نه بود، بجز آن بود، مجددی بی، همک از آنها را به پانزده بیست مزرعه تبدیل کرد، ولی حمام ها، کاروانسرا ها، ایارتان ها، ۰۰۰ این دیگر حساب نمیشد ۰۰۰

قصه افسانوی پریان

ترجمه: شفیع رحمان

مان خیمه های جتما شتافته با آسانها به پایکوبی دست افشانی میدادند و میخواندند: ((روح پدر بزرگ بایمانستی فتح پاشا شاد باد)) وقتی روزی دیدم در محرم سارساک یک حمام را فروز میگرد، همه با هم به حمام داخل شده روی صفا، آن دراز می افتادیم. فرزندم: انسان وقتی بدینگونه پول صرف میکند و بازم نمیتواند دارایی اش را به اتمام رساند، پس چه کند؟ دیوانه میشود ۰۰۰ دیوانه گپ از گپ میخیزد، مرحومی سگی داشت که خیلی مورد محبت او بود، روزی از روزها سگ مرد سارساک مجددی چنان اندوهگین شد که شب بعد از دفن سگ فرمان داد تمام گانهوها، رستوران ها، بارها و مشرت خانه های شپانه، خیابان های اولی برسم تعزیت تعطیل کنند. و عواید یکشنبه همه آنها از حساب او برداشته شود. حیف ها که همیشه در سایه - سارساک پول خوبی به جهت میزدند، امر را به منضمه تطبیق گذاشتند، حتی فراموش نمیکم یکی از گانهو داران، هاداران شب بنظر اینکه هم دستور را اطاعت کرده و هم شتهایش را از دست نداده باشد، روز سر در خود اعلاقی بدین ضمیمه آورده بود: ((بمناسبت درگذشت بزرگ خانواد و میوه همگانی ما، تعطیل گانهویی ما را برای اشب به اطلاع مشتیمان نیز می رسانم))

سارساک مجددی این اعلان بعدی خوش آمدگ عاید خالص یکماه آن گانهو را به صاحب بخشید. مرحوم آدم خیلی خوش قلبی بود و دنهال کار شواب می گشت، انهل و بخشش به فقرا، دستگیری مستندان و هرکس که حاجتی داشت، دهنم

پنج ناحیه سکوتی شهر ملکیت اصلی او بود. جزیره - های هم بنام ایشان قید شده بود، با نفوس اینها نمی شد کار را به پایان برد زیرا تمام شدن نداشت، اگر در معرض ایلام هم گذاشته میشد، عیب آدم کفایت نمیکرد تا زمین ها یا ایارتانها را به یک خریداران نشان بدهد، آه که بیچاره مجددی دوست من از این بابت بقدر رنج برد، چندین باره من گفتم: ((اگر بعد فوتم چیزی از من باقی بماند، دو چشم در لحد باز خواهد ماند.))

صبح شین که از خوشحالی فریاد میزد ((خدا را شکر که دیگر مالک پیشینی نیست)) وکیل املاک او - وارد شده گفت: ((مژده مجددی بی، اخیرا کف کردم که دو مزرعه بزرگ دیگر نیز دارید ۶۰۰ هزار لیسه میخرند، بغروشم)) چند بار خودم شاهد بودم که در چنین مواقع سروکیل املاک خود داد میزد: ((برای خدا، تو کیل هستی یا کاشف املاک؟ این مزایع، کاروانسراها، خانه ها و ایارتانها را از کجا بنام من بیرون می آوری؟ دیگر بس است برای چه دیگر در مقابل من ایستاده ای، زود بغرو اینها را و جان مرا خلاص کن))

اما خلاص شدن نداشت، یکی دیگر از وکیلش باز چیزهایی برای او پیدا میکرد پنج - شش ایارتان یا چند مزرعه ۰۰۰ زیرا ولو مجددی نتوانست آنها را مجبور بودند ملک و مال او را حراست و کف کنند و از فروش آن بهره بی برای خودشان بردارند.

چگونه پول را صرف میکرد؟ اگر برایتان شرح بدهم عقل از سرتان پرواز میکند، غیر از یک بلوک چاپلوس

ماتے میلے

ستاہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد حسن ازیامت پہ گلستان کی
 زاد جی فوتی دور دوری ہندی
 ستا بہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد ہیلو ہیلو شاگہی می ((بہ سترگی)) شکلو
 مہ می یادہ ،
 مہ می خیال مہ ،
 مہ می نرہ مہ راہلیں ...
 ستاد ہاداد خیالونو پہ شوگی
 ستاد ہیر نفونواور نفونوہ لہوگی
 لک شمعہ لگدہ ، ولہدہ ...
 ولی بیامہ خندیدہ
 خوتہ پہ دکہرہ ہی |
 بہ پہ خیل حسن مہرہ ہی |
 راہ لہی راہ ہیلہ شوہی جاشوہی
 دل چاد نرہ دہاشوہی
 نوروزما د نرہ پہ ہی کی
 د پردہ دگلوشاگی تہ غورہ ہی
 نہاتی زیاد فکر تال کی
 د دل چاد جی ہیلی تہ تختگی ہی
 کمال الدین ستان

۱۳۲۲ ار ۱۳۲۲
کابل

دو سال خیال

جی بہ سترگی می ستاد حسن وارث
 داختران خور لں ژوندی نہارث
 جی د سرشوندو نکل مہ یی نزدی شوم
 لاکھندہ زندگی می تیل خارث
 جی دزلفو خیال دی ماراکاز و خیرہ
 لہ سہی تہ می دوکان جیود مطارث
 جی داستاد وصال خیال سرہ جملہ شوم
 تیل فونہ راہ و تہیتی ہزارث
 ناراس ، می ستا د ہلتن کی شوہ پہ ہرخہ
 راہہ گراہی جی (واج) لیز ہقرارث

۱۳۲۳ ار ۱۳۲۳

سوہ زر

ستاہ بہ دایمان تو سرس نغمہ اشب
 لب بر لب چون شہد و شکر می نغمہ اشب
 تا خلوت مارانہ کسد غیر تو اشلال
 یک کوہ گران را پس درمی نغمہ اشب
 بانالہ جانسوز و نزلہای دل انگیز
 اندر دل سنگ تو اوسری نغمہ اشب
 صرست کہ نغمہای جہان جان مرا سوخت
 صرہای جہان را بہ شدی نغمہ اشب
 نند کلیہ تاریخ من از روی تو روشن
 زان روی بہ تو نام قسری نغمہ اشب
 اکونکہ ز وصل تو مرا چن بہ کام آسے
 بر شام سپہ مہر سحر می نغمہ اشب
 چون پر تو خورشید زد افسان بہاری
 مریان تو بر سوہ زدی نغمہ اشب
 عظیم شہباز

غزل پشیمان

اشب کہ در سکوت در چشم سیاہ تو
 سرمست چون سیدہ فردا نیستہ ام
 فردا اگر نیامت اندر مکتوب تو
 چون بانوی نیامتی نغمہ اشب
 تاباں ہرنگہ تو مظلوم نیامتی ام
 اندر مسر خاطرہ تھا نیامتی ام
 در روی نگاہ تو ای سرکش ای نیامتی ام
 چون لالہ دانداز بہ صحرای زلندہ ام
 انسرودہ در تلاطم دریا نیامتی ام
 عازنہ بہارت

رخ دہ آئینہ چوارشو نمایان سازی
 گل مہتاب بہ دہاچہ شگوان سازی
 نازازد و نہای و طاب از نزدی سازی
 مہر تن را چو آراستن آباد ک سازی
 خانہ سپر مویکسرو سران سازی
 کہہ ہودم کہ دگر دل بہ کس آسان ندہم
 باز ما را تو نہی کہہ پشیمان سازی
 تہہاری وین آن دہکدہ خاموش سازی
 کہ ہرہم موارحم شادان روشنی سازی
 گوشی دیدہ بہ دیدار زبانی
 شہر تارک مرا باز چرافان سازی
 قصہ ام راہ کجا نزدی کہم سازی
 تو خود از لطف مگر شکم آسان سازی
 سیدعلیشاہ روستایار

غزل

بی همان به سرشود ، بی توبه سر نمیشود
 داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمیشود
 دیده عقل مست تو ، چرخه چرخ بست تو
 گوش طرب به دست تو ، بی توبه سر نمیشود
 جان ز تو جوش میکند ، دل ز تو نوش میکند
 عقل خروش میکند ، بی توبه سر نمیشود
 خمر من و خمار من ، باغ من و بهار من
 خواب من و قرار من ، بی توبه سر نمیشود
 جاه و جلال من تویی ، ملکت و مال من تویی
 آب زلال من تویی ، بی توبه سر نمیشود
 گاه سویی وفا روی ، گاه سویی جفا روی
 آن منی کجا روی ، بی توبه سر نمیشود
 دل بنهند بر کسی ، توبه کنند بشکسی
 این همه خود تو میکسی ، بی توبه سر نمیشود
 بی تو اگر به سر شدی ، زیر جهان ز سر شدی
 باغ ارم سفر شدی ، بی توبه سر نمیشود
 گرتوسری ، قدم شمع ، ورتو کس علم شوم
 در بروی عدم شوم ، بی توبه سر نمیشود
 خواب مرا بیسته ای ، نقش مرا بشبسته ای
 وز همه ام گسته ای ، بی توبه سر نمیشود
 گرتو نباشی یار من ، گشت خراب کار من
 مونس و مونسار من ، بی توبه سر نمیشود
 بی تونه زنده گی خوشم ، بی تونه مرده گی خوشم
 سر زخم تو چون کشم ، بی توبه سر نمیشود
 هر چه بگویم ای سنده ، نیست جدا ز نیک و بد
 هم تو بگو به لطف خود ، بی توبه سر نمیشود

مولانا جلال الدین بلخی

تازه انگلی
 رانده گورده
 دلتا کوانگور اینه می
 در داد خیل بی درده تن نیکنی انامور می
 بیاسیابه بی و نه گوری به ستر گور

ماه و حسنه
 وقتی ماه را من بینم
 که بر هزاران بنم دردمی درخشد
 میدانم که در اندوه خزان ،
 من - تنها - نیستم .
 ((اوته نوچیساتو))

موج

دوستش دارم
 و پیوسته از اومی گزینم
 مثل موجی که
 در ساحل ((اینتر))
 می شکند و یازمی گردد

((بانوکاسا))

زیرش

آیا او همیشه مرادوست خواهد داشت؟
 من نمیتوانم دلش را بخوانم .
 اندیشه های من در این بامداد .
 مثل موهای سیاهم
 درهم واشفته - است
 ((نانوریکاوا))

بار

در کوهستان خلوت
 برگ های نیزار .
 در باد
 بر بر می شود . . .

من
 به یاد دختری استم که اینجان نیست
 ((هیتومارو))

لیونی غرور

ارمان زه لیونی کرم دل سوبه سر وید
 ساقی کرم میخانه کن د نشوبه سر وید
 بیگا می خوب لیده ، هم دیار کلی کی میله
 اشاراته وایه ، شه دینوبه سر وید
 اشعاراته وایه ، شه دینوبه سر وید
 قران بی دلیمو چی شول سر وید
 یانه می ورسره شول دلسی شبه کلی اقیار
 که خه هم ننگاریدل دسولگوبه سر وید
 خوزما وی وچی شونلهی د خولگوبه سر وید
 د تورو لغو مینغ نه چی کرمی سبینغ راننگار
 غرور به شی دینی دکتوبه سر وید
 ما پرینده چی زه خیل سرستاله سر وید
 ادم شی به لحد کی د درخوبه سر وید
 فاروق فردا

تاتو باور کینی

ای تو پاکیزه تنهن فصل خدا
 به ره آمدنت ، جان به لب آمده را
 نقش قدمهای
 نگاهت بکم
 توتاباور کینی ،
 که بهاری زخزان می آید
 ای تومولوده همه شادی ها
 به ره آمدنت ،
 بره اهوری پیش های دلم
 به قدم های تو قربان بکم
 تاتو باور کینی
 که به هرانه ، ابایی این ، باور من
 همه آبادی بی دور زمان می آید

موله من

اه که رهای من ، پرزتمنای توست
 مست فزلهای من ، جوشش لبهای توست
 گفت که شمرات منم ، شمری بگو بهرم
 وای تومولای من ، شمر قدمهای توست
 جان خرابایان ، بسته به پیمانه ات
 عاشق بشکسته دل ، مست زبمنا توست
 زاهدی بیچاره بین ، عشق فرودده خلق
 عاشق مغرور بین ، خاک در راه توست
 مست زخمخانه ام ، نی زدیمانه ام
 مستی مستانه گی ازین دهنای توست

شکوه

په زړه کې چې می مینه نن سپالیدلې ده
 د ژوند توره تیاره کې می رتالیدلې ده
 بهیزې چې دا اوښکې نه زمالسد ووسترو
 د دې اوښکوباران کې می ښکلا لیدلې ده
 رقیبه راشه ښه پې ننداره کړه بري خبرشه
 جفاکې داشنا چې می وفا لیدلې ده
 اشاراته موسکې شه اوږه غټو غټو گوره
 لویوه دامید وې عشق کې ستالیدلې ده
 غمونه د زړه کې می ورته وڅنډې موسکې نس
 د یار دنده کې مینه می رشتیا لیدلې ده
 زړه کې به ټول برهرش خوله عشق نه به وانه وې
 په زړه و د تورو شوکې می محلا لیدلې ده
 بلقیس اندر

مان لو پو هسکو غرونو له هوانه
 مان تورو جاود بند لوښپوله تپو
 او ا بیا لې بیا لې شراب د مستی خنبلې
 اورد ستورو د موسکاله با قهر موسکې
 د زړه یې پکې پږه ول ول کلان کینبول
 نوم
 ژوند یوه شپه ده
 زموږ د زړه کسری ترمنځ
 رانسې ل دایو خاڅکسې ژوند ون
 چې دایو خاڅکسې ژوند ون
 په خندا تیر کړو

شکوه

دوش د یدم که دل پر زتمناي تو بسود
 غرقه در خون جگر د رې سوداي تو بود
 وعده کردی که بیای به پرستاری وې
 دیده اش تابه سحر فتن قدمهای تو بود
 حیف صد حیف که با مال جفایش کردی
 ان دلی را که چنین واله و شیدا ی تو بود
 ناله مرغ سحر دامن شب را بدرسد
 دیدمش چاک گریبان زهوسهای تو بود
 خواستم لب بگشایم به شکر خنده صبح
 دل سودا زده ام خسته زغمهای تو بود
 عهد بستنی و شکستی و هزاران اتسوس
 که هنوز چشم امیدم به تولا ی تو بود
 خواستم تا که بجوم ره جز گوی ترا
 هر کجا سزده ام نقش کف بای تو بود
 به نلک رفت زبیداد تو صد شکوه سحر
 آسمان نیز بر آشفته ز غوغای تو بود
 تویی شهره به نیکو نامی درین شهر و لیک
 وای بر حال بهانه که چه رسوای تو بود
 بهانه

سوکور

سترگو اوترو ورته هیڅ ونه وې
 د زړه سند رو ورته هیڅ ونه وې
 لویه خبه د او سو را نلله بري
 د او سو رو ورته هیڅ ونه وې
 هغوي زمونږه ونی تویی کړ لس
 زمونږ ملگرو ورته هیڅ ونه وې
 تیره لمبه شوه د پسر د یو د لته
 زمونږ لښکرو ورته هیڅ ونه وې
 نظرون ښکل کړې خوزې شونډې د یار
 لښو شکرو ورته هیڅ ونه وې
 د لیلانو هوډو رو سو خپله
 خو سر بیرو ورته هیڅ ونه وې
 اخیسې ښکل کړ اسمعیل په شونډو
 د جاخبرو ورته هیڅ ونه وې

غزل

هرچه بر سرم بارد غصه، پس نمی گویم
درد دل بر پی دلم پیش کسی نمی گویم
بسکه بیم آن دارم مستمع نگردد زار
مرض حال خود حتی با نفس نمی گویم
بحر عشق و فارغ از کثا کثر تو نشان
قصه من سرکش بر خار و خوسنی گویم
ایکه گشتی ام حرف از عاشق بزن رو-رو
راز عشق را با هر دو الهوس نمی گویم
پیش از این چه می بینی بر سر سخن با ما
آنچه را که بشنیدی باز نمی گویم
عشق می کشد سوی شاعری مرا بیخود
ورنه من غزل (رفعت) از هو می نویسم

احمد ضیا (رفعت)

از شام تا مابوط

من در مریح عشق
باشهر شکسته و دامن لاله چون
همچون شفق به دامن شب آرمیده ام
گرد رسد بگوش خیالم پیام صبح
رخت سفر ببندم و گویم به شب و داغ
عفت تیره را -
در یاد، سر زخم
چون قطره از دماغ او پیمان چکم بدنت
بر شاخ لاله ها،
بر سنگ یادها
اما بیاد ((تو)) !...

۱۲۲۱ ار ۶۷
شمس علی (شمس)

تایخودی

شعر مغرور تیار آگهی می خوانم
رنگ صولت خانه روح خدا میدانم
آن من تا اوست در باری خروشان در دلش
معبد و معبود من تصویر جانبخشای او است
معنی شعر بقای جان جان جان
آیت فواید شوقستان فواید دل
آن در کتاب فطرت نام فسرل میماند
آن ((فروغ)) کشور دلمها مگر شعور من است
گر خودی تا بیخود دید رشع درل میوانش
خاله نسوز

کیر

داونکوی آشنا، بر رخ جرمی نه منسی
به خوله در ی سلگی می مری نه منسی
د سترگو فیضی ویشلی زو به زو به بانده می
چی رفته ای به سینه آشنا، زما میلسی نه منسی
خود می هیبت کی خان شه چی، هم جهان نبوی
ما به کاله می زماخوردی زما ترخی نه منسی
زده د (سیا) آسان ستوری جرگه کوه خلکو
دلی زما د میس گل زما د (دزی) نه منسی

دزمه (سیا)

نگین عشق

تو با اسطوره رنگین کمان لا زورد عشق
به سوم چون چکاد آرزو بر نور مای
به د ستانت گلاب وازه های عشق
به چشمانت گل دیدار
به قلبت باور بندار
ازان در راجه خاموش بود آلود
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می ای
و دهن آبی ات آبستن بند ارهای سبز
به لبها پت بلوغ خنده ها را بارور کردی
و فانوس نگاهم چلچراغ راه پاکت باد
که تواز دوری می
که بنشانی نگین عشق را بر قلب فنا کج
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می ای
زولشت (لیان)

بیرار

منم از ساجت تلخ سکوت نیمه ای شب
من از تظا هر ابر سیاه تیر مهی
و از تمام هر آنچه حصار نفرین است
برای رستن قد جوانه ی سبزی
پیمان مو منی از بی نماز بیزارم

فصیح

دار ی شد میزان خرم آد پی
زین کرم، هستی فعلی رفت
در تاراج؟
دیگانگی بیلگی دردست
باز گرد پنجمین فصل خدارا
التجاسمیکرد...

وهریز

جاده رویا

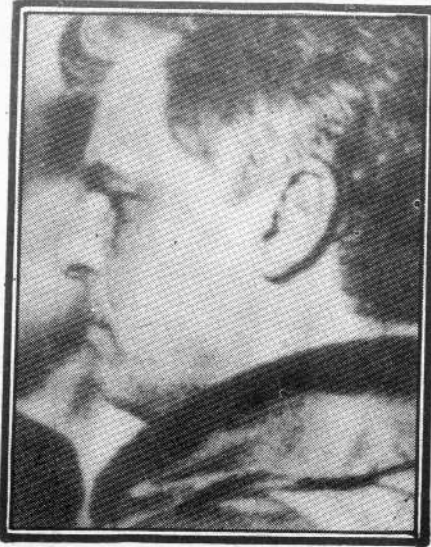
دیشب که بر سکوت و تنهایی زدم
باده و ناله های سرور و خورشید
آنجایه نام آرزوی صبح زنده خشی
از دیده های منبده و تار آرزو
بروزه در نشاندم و تها گریستن

میخواستم ستاره شمع، با میان ماه
ببینم مردم از سایه بیخای آرزو
بروزه شمع بتا طر با میان نیو شام
درد او حسرتی که تمام آرزو شست
من با یی میهم
همراه آرزو
سوی د پارچاده رویای سزینوست
خاله

فلم پولیسی سیاہ و سفید بنام غیرت

آماده می شود

از یاسر نبیان کارگردان سابقه دار و خوب کشور فلم (سیاه و سفید) (حلالی) را دیده ایم و فیلمهایش (تلاش) و (تاریگران) را در آینده نزدیک خواهیم دید. او در این اواخر دست به ساختن فلم جدیدی بنام (غیرت) زد. یاسر نبیان در باره فلم جدیدش میگوید: تازه ترین فلم من که معروف ساختن آن استم بنام غیرت یاد میشود که در باره آملی متری به شکل سیاہ و سفید از طرف افغان فلم تهیه میگردد. سناریوی فلم را خودم نوشته ام. غیرت فلم پولیسی جنایی است. داستان فلم از جایی شروع میشود که در بغدادی خریدن حیوانین به هوش که با فروشند و بعد هکذا است. اندر میروند با یاقوت شدند. غیرتین با آبی قیمت بسیار توافق نمیرسند. در نتیجه همین روز فروشند و با یک مومیز به قفسل میرسد به جان قاتل کسی دیگری به هم قتل دستگیر میگردد. در جریان حرارت فلم ناباب خبره

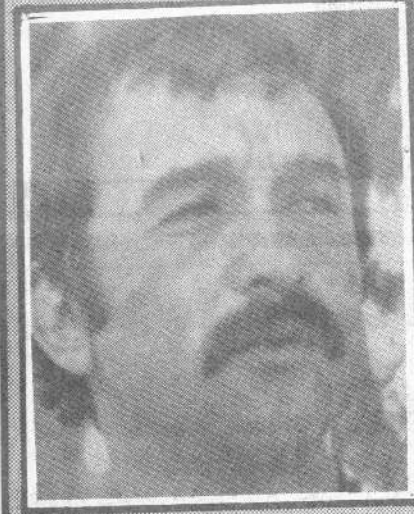


ستاره های بازیگری در یکلامهای تجارتهای

همه چیز از سارا برنار شروع شد که در شروع قرن اجازه داد تا یک نوع بودن برزجی بنام او را شروع کرد. سرازان از ستاره های شناخته شده جهان سینما در یکلام سامان آرایش و عطریات حتی مسواک خوراکی استفاده زیادی به عمل آمده. در این اواخر موتیکا وییتی نیز به این کار رو آورد. ویلی او کوزمیتیک و لباس را انتخاب نه نمود. بلکه عینک را انتخاب نمود. خودش می گوید: قبول کردم بخاطریکه یک عمر است که عینک میپوشم. عینک برای من حیثیت محافظ را دارد زیرا خوب نمیبینم و مکل حرفه من گشته. همین عوامل سبب شد که با خود بیاندیشم که زنها دیگر

که از ماندن عینک هراس دارند و خجالت میکشند، شاید باید بدانیم که این عینک سینما با علقه و پیگیری عینک میپوشد. از عینک استفاده نماید. در آمریکا برای جاودان ساختن چهره های محبوب و چاپ تصاویر آنها بر روی قطعی های گرم ها و عطریات استفاده شایان شده. حتی سریالهای تلویزیون نیز عقب نماند و بنام قهرمانان مرکزی آن عطریات مخصوص به بازار عرضه کردند. چه خواهد شد اگر این مرض به اروپا نیز سرایت کند و میکیلی بلاچیدو تصمیم بگیرد، انترشیف (کلونیا) بنام اختاپوت را اجازه بدهد.

نقطه نیرنگی



موفق در ادب و ادبیات

محتوای غیرتین در ایران کربوکا و رمونی سینما و تلویزیون، نقطه نیرنگی را که تازه کی رسیدت دارد به نظر شما چگونه قبلی خواهد بود؟ این فلم از جمله کارهای دایرگم هست که من زیاد ترس می بینم و شاید هم اولین فلمی باشد که به این تپ دایرگت کرده ام. طوری که قسمتی از فلم نقطه نیرنگی را دیدم، بیشتر روی بهلو های روانی و عاطفی آن کار کرده ایم که کمتر در کار سینماگران جوان ما به آن دست شده است. به نظر شما روانشناسی و به رسوم رسیدن دوران الهام های پر سوز و آواز فلم را چگونه بررسی می کنید؟ درین فلم قدم قدم (دریاب) است، و قصه دو بعد شخصیت دریاب و درون و بیرون که باید هر دو بعد به گونه تصویر سازی شد. فکر بیشتر توجه این اصل بود که چگونه تنهایی و رویاهای دریاب و روی نوار فلم جان بد هم چون این شخصیت مرکزی با عقده های واپس زده، احساس حقارت و خودکم بینی، احساس نفیست و محیط ماحول و تلاش که برای



نقشی جدید من

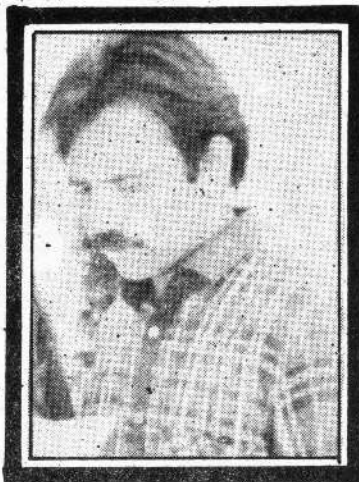
سید میران فرهاد در قلمهای

اسم سید میران ((فرهاد)) بوده و از جمله هنرپیشه های استم که به قول سینماگری: ((در اجزای نقش جسارت اخلاقی و مقنات عمل را از خود نشان داده و در ضمن وقت و ابتکار عمل در بازیگری نقش سپرده شده به همینه تلاش میوزم در هفت فلم هنری نقشهای متفاوت را ایفا کرده ام. همین اکنون درد و فلم هنری (لا سینمای) تلویزیونی (مصرف بازی استم. فلم هنری سینمای (سفر)) و فلم هنری تلویزیونی





از خطرات حنان زرمال :
 يك وقت در یکی از نقاط دور -
 دست کشور روی ستم سمارنا -
 پیشی داشتیم هنوز نمایش شروع نشده
 بود مردم بی صبرانه انتظار
 میکشیدند ، چند قدم دورتر
 از من يك ریش سفید ایستاده
 بود ، او از يك شخص پرسید :
 ((کو هنرمندان کجا هستند؟
 بنسیار آرزو دارم آنان را
 ببینم)) شخص با انگشت مرانشان
 داد و گفت : ((پهلویت هنرمندان
 ایستاده است)) ریش سفید
 دغمتا گفت ((وای خدای من
 چه می بینم ، این خورق ماست
 من فکر میکردم شاید آدمک ها
 چوچه باشند که در راه پوچندین
 تن شان جای می شوند ، تسو
 به خدا هیچ باورم نمی شود .))



آدمک های چوچه

پدر خوابهای شیرین

نلم یا ادهمن العه هنرمندیهای گانیک سرگرمی عادی روز بازار
 در گذشته هابه هنر همه گیر انکاف یافت . فلم هایی به گونه
 فلم های جنینی ، موسیقی ، داستانی ، تاریخی و مستند و غیره همواره
 با انسون رخشنده خود ملیون ها انسان را مجذوب خود میسازد .
 دیر زمانی است که راه دوران کودکی نشی را پیموده و اکنون
 به صنعتی با تکنالژی عالی و مدرن مبدل گردیده است . امروز فلما ی
 ۲۰ ملی متری با کانال های متعدد آواز ، دبله ستهیو (آواز ستهیو)
 عالی) و تجهیزات کمپوتری و سایر فلهمرداری به کار روزه فلم تعلق می
 گیرد .

مراحل آفانین وراه گشایان این هنر تقریبا بدیار فراموشی
 سپرده شده اند . پیش از آنکه دیوانه های انسانی (برادران ریاست)
 به پرواز آفانین نمایند بی بایست بگان مگس های که بی حرکت بودند راه
 رفتن را بیاموزند . یکی از پیشگامانی که به مگس هازندگی بخشیدند
 ماکس سکلا د انوفسکی بود . وی که ۱۲۰ سال پیش بتاريخ ۳۰ اپریل

احمد ولی و هنگامه از هم جدا شدند

احمد ولی و هنگامه زوج هنری که سه سال قبل با هم ازدواج
 نموده بودند ، اخیرا از هم جدا شدند .
 مآخبر جدایی این دو هنرمند را با فامیل شان در کابل
 مطرح نمودیم که آیا واقعیت دارد یا خیر؟ در پاسخ دریافتیم
 که بلی این خبر واقعیت دارد و جدایی آنها در اثر تقاضای
 خانم هنگامه صورت گرفته است .
 خزاننده گان مابه خاطر خواهند داشت که مجله سپارون
 خبر موزی این دو هنرمند را سال قبل نشر نموده بود .
 هنگامه به اطر از دواج با احمد ولی به آلمان غرب سفر نمود
 شمر از دواج آنها پسری بنام احمد مسیح است که فعلا به آسرا
 فیصله محکمه احمد مسیح نزد هنگامه میباشد و پدرش صرف در هفته
 یکبار اجازه دارد او را ببیند .

چرا این جدایی صورت گرفت؟
 به این پرسش ما پاسخ دقیق نداریم ، باشد ولی آنچه مسلم
 است اینکه این ازدواج اول این دو هنرمند هم نبوده و تقریبا
 پیشینی هایی که وجود دارد مربوط میشود به اینکه باید هنگامه
 بقصر باشد . به محال ما از قضاوت در مورد می گذرم و همینقدر
 می گویم که خوشبختی هر کس در وطنش است و آرزوی برم شایع
 که در مورد آمدن احمد ولی هنرمند خوب افغانی به وطن وجود
 دارد به واقعیت بیهولسد . و احمد ولی که مردم وطن او را دوست
 ست دارند ، راه خانه را در پیش گیرد و برای این مردمی که رنج
 دیده اند ترانه . بخم خود را نیز فراموش کند .



فریده در فیلم سفر



در کتری فیلم سینمایی جدیدش راتهما میبیند و میخواهد برای فیلمش چهره های انتخاب کند ، بالاخره با تمام اداره مکتب با کارگردان فلم من ویک خواهر خوانده ام (انجانا) معرفی گردیدیم .

زمانیکه با محترم سعید ورکری آشنا شدیم او را نخست به جهات اساسی سینما زمینیه های موفقیت یک هنرمند را اجرای نقشش آشنا ساخت و در این راه تشویق نمود همان بود که در فلم سینمایی اثر نویسم (سفر) نقش یک دختر جوان مبارز را که با جمعی از گروه جوانان در یک منطقه در خدمت کشور خدمت مردم کشور قبول کرده اند نقش بازی کردیم . من در خدمت خود راهمون رهنمایی همسایگی کارگردان فلم میدانم ، من با این سفر به سینمای کشور خود روی آوردیم و تلاش می نمایم با این آثار نیکو مصدر خد مت صادتانه بسازم هنر و فرهنگ خود شرح .

از دوران کودکی وقتی بوده سینما تمثیل هنرمندان سینما را می دیدم دلم ذوق میزد و با خود میگفتم : (آیا ممکن خواهد بود که من هم روزی هنر پیشه سینما شوم ؟) این آرزو در حدود روز تا روز رشد من یافت با اخر تصمیم گرفتم در انجمن تمثیل کلاخ مرکزی سازمان پیشاهنگان شامل ششم و به این کار موفق شدم ، با جوی ده یکه در روس مکتب را دنبال میکردم با علاقمندی زیاد خود را به انجمن تمثیل پیوستم ، چند پستی ناسیانه را نقش بازی کردم آرام ، آرام به شعرك جوانان در راه یف در یگر خدمت من نمود جوان تحت رفتن بود محترم استاد پیوسته در چند راهم و نماشنامه کوتاه ویلند نقش های مختلف را ایفا کردم ، اینکه چکونه و افسی سینما گزیدم ، روزی در مصاحبه مکتب ما اتمیه عالی عایشه در انجمن (در انجمن) با مصدق صحبت داشتم ، آگاه شدیم که کارگردان فریده سینما محترم سعید است



پرسشهای از انیل کپور

از انیل کپور ستاره معروف سینمای هند پرسشهایی بعمل آمده که آن را به گونه ای ذیل پاسخ داده است .

سوال : چی کسی عاشق دیوانه شماست ؟

جواب : من خودم .

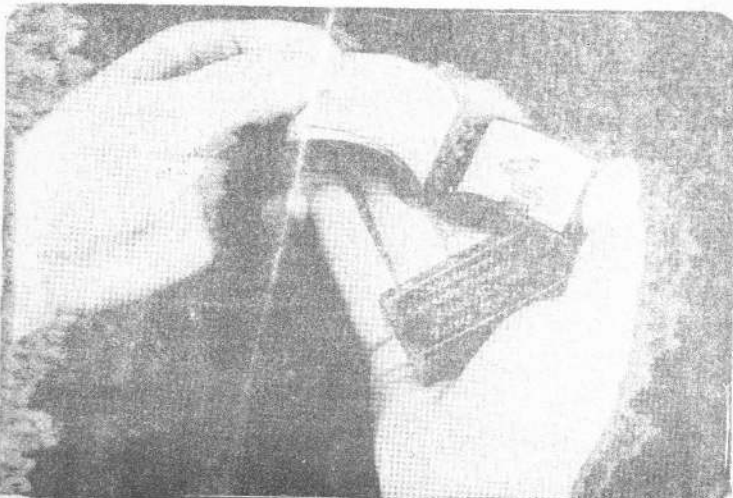
سوال : کجا خواهی زنده کی کنی ؟

جواب : در شهر فلم .

سوال : اگر یک توه بی از جواهرات میخواستی کجا خواهی باشی ؟

بقیه در صفحه (۷۴)

توشت و انجمن تخنیک در این جا از همگامان هایی لحظی استفاد نموده و آنها را به بیانات بزرگتری نشان میدهند ، اما اینک بسند حرکت باشت ، بلکه زنده ، اینک اولین مدل را چگونه انجام میدهم فقط به شیطان معلوم است و من : ماکس سکلانوفسکی که در اولین نخستین بار در المان این نمایش را عرضه داشت ، سالها بعد بقیه در صفحه (۷۲)



۸۶۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ (۱۳ نوامبر ۱۹۷۸) در تهران به چاپ رسید

مناخ این نوامبر ۱۹۷۸ در روزنامه (برنیتر) در کسان (انور) اعلان نیم صفحه می برای پروگرام جدید تئاتر مشهور پهلوسن (روتسورگرتن) به نشر رسید ، در این اعلان صحبت از اجالتنسیس (اختراع صبر جدید) یعنی پروسکوپ ، بود ، شام همان روز در مناخسوها تماشاچیان چیزی دیدند که تا آن وقت به چشم شان نخورده بود ، در آنرا ، ماکس و ایمل سکلان انوفسکی در آخرین بخش پروگرام تئاتر پروسکوپ (پروسکوپ) خود را با کار انداخته و در ظرف ۵ دقیقه هشت صحنه فلم را با (عکس هلیکوپتر) بروی پرده نمایش دادند ، ۲۰ متر با صحنه بی از آنکه تیک صحنه بی از (رقص در فضای آیتالو) ، صحنه کهدی صحنه بی از آنکه رقص در حال بود و صحنه بی از کتی گیری ، تماشاگران صورت زده نمایش دادند .

هر صحنه فلک با موسیقی همراه میشد ، در بی حرکت و تصویر اولی با احساس هر روزها در اولین نمایش منی بود ، اثر انور تئاتر انور شد ، اولین فرق در شرح و هلهله این اعجوبه اختراع گردید و منویسست ، خبر آواز مرحله نهی را نپید داد .

مناخ ۵ نوامبر روزنامه معروف شتاتس ، پروگرام سیتونگ

کتابچه ای که با گرداندن اوراق آن تصویر حرکت در می آید .



حرفهای درباره این دیکلماتور خوب را در صفحه ۱۴
مطالعه کنید .

فسریده انوری



۵۳

فریده امید

هنرمندی که درین تازه گیها به سیناروی اورده
است مصاحبه اش را در صفحه ۵۱ بخوانید



داده‌هاستونی و ستاره



دو کارگردان معروف سینمای هند نام امیتابھ را از فلم‌های خود حذف کردند

نیتوان چشم پوشی کرد که توسن بخت و اقبال او در حال حاضر از نسا افتاده باشد. این حقیقت مسلم و آشکار است که تردید و شکاکت به همراه ندارد.

ولی سوال درشت و قابل - محاسبه این است که راز موفقیت امیتابھ که همانا استیلا - اذمان عامه است در چیست؟

چه انگیزه ها و عوامل و - موجهات سبب میشود که فلسازان بقیه در صفحه (۸۸)

را از دست داده اند. زیرا به قول آنان امیتابھ امروز بگانه دوران خود بوده از نظر بینندگان فلم و از لحاظ اعتبارات پولی و از - جهات خصوصیات و شایسته کی های کار خود، هنرمندی است متفرد به خود. چه این هنرمند در میدان بزرگ سر نوشت سینمای هند و در بین جمعیت هنرمندان فراوان سینمای هند مقام والایی در صدر داشته و توسن اقبال او همواره سراسر دگرمان بوده است و به هیچ وجه

کاش با امیتابھ تغییر عقیده داده و به عرض او شتر بکهن - سنها را نامزد بازی در فلش نمود و می خواهد فلم خود را توسط شتر و تکیل نماید.

هنوز این خبر بد تی سبب شده به سردی نگرا نهاده بود که خبر دیگری شایعه گرفت مبنی بر اینکه رابیل رول کارگردان نامی دیگر هم، نام امیتابھ را از فلم خود حذف و کلید این دروازه بسته را بدست دهرمندر سپرده است.

این دو کارگردان که از شهرت و محبوبیت فراوان برخوردارند، انگیزه تغییر عقیده خود را انشا - نکرده اند ولی در حلقهات فلسازان شوم برخوردار گارایمان حل به عجله به معورد و تصمیم اتی شان شده است. مردمان صاحب صلاحیت در این محدوده ابراز نظر کرده اند که این دو کارگردان توانا و آگاه، با این عمل عاجلانه یک شانس طالین

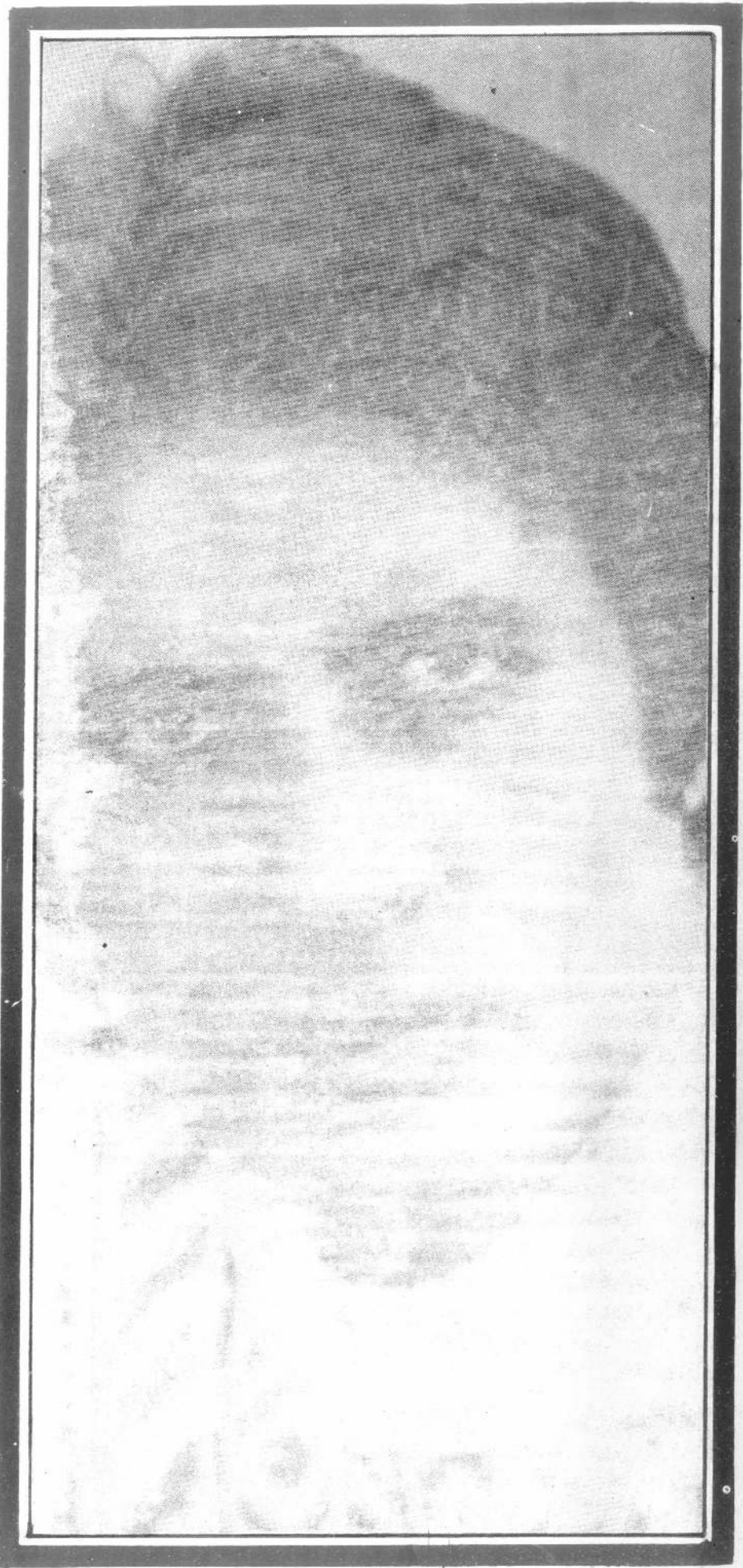
لقب ((سوزاستار)) یا هنرمند فوق العاده هنوز از جلوه نام - ((امیتابھ بچن)) حذف شده و هنوز هم با همین خصوصیت در سکوی موفقیت و محبوبیت قرار دارد. اگر چه فلم پر آوازه او ((شهنشاه)) مواجه به عدم موفقیت شده و توفیق چشمگیر راهی همراه نداشت ولی باز هم او مانند سلطانی بدون رقیب در قلمرو سینمای هند حکمروایی میکند و سحر الزجه او در بازارهای سینما برق آسا رویه صعود می رود و در پیشانی فراع او کوچکترین اثر و نشانه از عدم توفیق خوانده نمیشود.

باوص اینک سهلش گیتی یکی از فلسازان و کارگردانان معرو اخیرا باطنظنه خاص، فلم جدید خود را با شرکت امیتابھ اعلان کرد و چند شات مختصر از فلسم، فلمبرداری شده بود که وضع دگرگون شد. بطوریکه اخبار دست اول میرساند که سهلش در ادامه

امیتابھ به چن

هنوز چن در سلطنت رقیب در سینمای هند

تنگد و آبی در سینما



در طلسم عشق مدهو پالا

به عقیده او
آتش عشق
معمولی نیست
معه با و آتش میهای تپنده
اطفایده خامه
گلاره



صاحبه از لیلای پادا

باید که از این شعر در باره خود چیزی بگویم
او این شعر را در باره خودش نوشته است
چون از آن سالها

وقتی برای نخستین بار عشق تان (ماد هوپالا)
مقابل شدید چه احساسی داشتید ؟

لحظه دیدار

تاری هجر برک آن یادگشتیم
از افتخار بابه تریا گد اشتیم
زاهد تو امید بهشتی وجوی شیر
ماد بین ودل بصورت زیبا گد اشتیم
از هر خندنگ ناک سوگان ناز او
دافق به صفحه دل شیدا گد اشتیم
در دل عشق زندگی عقل و هوش را
مجنون صفت هدی به لیلای گد اشتیم
رفتم گرچه خود ز دیار حبیب لیک
دل در گرو به آن بت و ننگد اشتیم
یک ماه هلال ابرو و ماه دگر رخس
گرنام اوکه (ماه دوپالا) گد اشتیم
از مشتري زهره و مریخ تابه ماه
سیر فلک نموده شه با گد اشتیم

لطفا در اولین دیدار احساس (ماد هوپالا) را
که از دیدار شما برآید ست داده بود بیان کنید.

این سوال را بایست از خود ماد هوپالا پرسید
پانام موضوعی است که میتوان برداشت احساس
ماد هوپالا را تا اندازه بی درک نمود.
وانهم در وقت گرفتن عکس دوتایی با هم سرور
بخت قرار گرفت و کسی که اینک تقدیم میشود و در
Bandra Bombay (بندره بمبئی) منزل شخصی
ماد هوپالا گرفته شده. اسم ماد هوپالا هم بطرف
راست عکس بالایی دروازه به حروف درشت
انگلیسی (MADHUBALA) نوشته شده.
دیده میشود، و وقتی که از او خواستن نمودن تاپک قطعه
عکس یادگاری با هم بگیریم پس از لحظه بی شکست
بطرف اتاق خواب خود رفتیم و آینه بی در دست

آماده عکس گیری گردید، پرسیدم آینه بسرای
چيست؟ گفت تو بگو گفتم:
در کشتن من حاجت شمشیر نسد ارد
آینه بک بگیر که از اشک بیسرم
گفت: نی!
گفتم: یار من از حسن خود آگه نبود
کردن آینه سازان بشکستند
گفت غرور زن قطری است و به آینه احتیاج
ندارد.

گفتم: مام از کشتن رخسار گلی می چنینم
هر کجا آینه بنهید مرا یاد کنید
گفت میدانم که تو کلچین کشتن حسن
خوب رویان هستی و خوب گل چین هم هستی، اما
هدف من از آینه چیز دیگری است که کمی بان نزدیک
شده بی اما نه چندان.
ومن باز گفتم: چشم تو کار سفر و بیامان میکند
آینه را خیال تو بخانه میکند
گفت اصترین بسیار خوب، به هدف رسیدی زیرا
از خیال حرف زدی.

گفتم من نه نغمیدم بقیه اش را تو بگو منظورت
از خیال چیست؟ گفت:

قبل ازین که منظور خودم را بگویم راجع به
شعر تو فکر کردم و زیر لب تکرار کردم ((آینه را خیال
تو بخانه میکند)) و علاوه بر این در یکی از نظم هایم
این شعر را عملی خواهم نمود یعنی آینه را بخانه
میسازم، پرسیدم مثلاً کدام فلم؟ گفت فلم مغول
اعظم که عنقریب شوتنگ آن شروع میشود. ترا هم
خبر میگویم تا شوتنگ آنرا ببینی. من ((شوتنگ))
آن صحنه فلم برداری را دیدم. در اثنای فلم برداری
رقص عالی و زیبایی واقعی و زنده ماد هوپالا در ریا
((مغول اعظم)) در هزاران آینه انعکاس یافتند
بود، شاید خوانندگان جمله سپاهین هم فلم
((مغول اعظم)) ویا اتلا همان صحنه رقص
((ماد هوپالا)) را در فلم ((مغول اعظم)) دیده باشند
برگردیم به اصل مطلب باز هم تکرار کردم که
منظورت از آینه و خیال چیست؟

گفت: خیال بلی، منظور خیال است،
نقش تصویر بالایی ((سکرین)) یا پرده سینما هم یک
خیال است. یک خیال گد را مانند خیال در آینه
و تو این خیال را (خیال مرا) بروی پرده سینما
دیدي، دلباخته این خیال شدی. با این خیال
راز و نیاز کردی، سخن گفتی، شبها بیدار ماندی،
این خیال را پرستش کردی، دریند ارگتار و اشعار
خود آنرا به سوه عالی و جهانی منعکس ساختی.
بالایی خیال عاشق شدی، برای خیال من هزاران
شعر سرودی، درد نیایی خیالها زندگی کردی،
در خیال من غرق شدی، برای گریه ها کردی
نامه ها فرستادی، بیوگرافی های مراد رجیلات
انسانی نشر کردی و برای فرستادی تا بالاخره
خیال تو به حقیقت پیوست، یعنی باید اری در عشق،
تصمیم واراده و فاداری به معشوقه ترا دوست
ساخت که مرا از نزدیک ملاقات کنی. سخنش را قطع
کرده و گفتم:

استقامت بی کرامت نیست در بنیاد سرد
شمع از خود رفته است اما جاکم رفته است
گفت: ((خاموش من حرف میزنم)) و ادامه داد

بنابراین منم خواستم ترا در عالم خیال تماشا کنم،
یعنی در آینه، آینه شبکه هم اکنون در دست
من است و ترا در آن می بینم، البته خیال تورا
و بدین حالت عکس میگیرم که خیال تو در خیال من
باقی بماند، تو که سالها با خیال من زندگی کردی
بگذار منم لحظه با خیال تو باشم و خیال
بهر ترا زوال است، زیرا همیشه با آدم می باشد
و یوفانیست و هم قد سبت آن بیشتر است.
من سخن ماد هو را تایید کرده گفتم: ((شما
راست میگویند))

ادب عشق تقاضا کند بیوس و کسار
دو تنه چون هم افتاد همان آغوش است
خندیده بمن گفت، باز هم از موضوع بپرت شدی،
منظورم این نبود که تو گفتمی، دستم را کشیده گفتم:
بپاهکاس منتظر است و در حالیکه خود را برای عکس
گیری آماده میکردیم، من به عکاس گفتم:
ای صورتت پار مرا مستانه کنش

چون بناتز میروسی بگذار من خود میگویم
در حالیکه ماد هو با تهنقه می خندید گفتم: شاهر
عاشق بینه و عاشق شاهر بینه من (مجنون قرن
بیستم من) بیای کن گفتم: بلی، در صورتیکه
تو لیلای قرن بیستم باشی. هر دو خندیدیم و عکس
یادگاری خیالی و حقیقی را با هم گرفتیم، در پس
وقت پیش خدمت نزدیک آمده، آهسته و با ادب
گفتم: ((چای صبر تیار است)) و عکاس را مقرر نمود،
من و ماد هو بطرف سالون برای صرف چای رفتیم
بعد از صرف صبره البیم های عکس هارا، کتابها
و دیگر چیزهای اشک خود را بمن نشان داد و
مکتوب ها و کتاب های را که من برایش فرستاده بودم
نشان داد. بعد از آن همان شب را که با پسند
اشتب نیکش نماید، همان ماد هو بودم - و فردا
صبح پس از صرف ناشتا در کابجه یاد داشت خود
نوشتیم:

در آغوش گلی دو شینه جاد داشت
که هر برکش بهاری روناد داشت
به شمع هم نشین بودم شب دوش
که چون خورشید و میروان داشت

ایا هنوزم اثری از آن عشق اتشین در وجود
تان باقیست. یا اینکه با همان دید از نخست شعله
های آن فرونشست.
با اینکه میدانم حالاد پیرستاره محبوب سینمای
هند از جهان فانی رخت سفر بر بسته است.

آتش عشق، یک آتش سوزی معمولی نیست
که به اثر و اثر پیم های اطفائی خاموش گردد
عشق آتشی است جاویدان که همیشه میسوزاند
گفتم عشق نه ((هوس زود گذر)) بلی میسوزاند
عاشق ازین سوختن لذت میبرد، میسوزد و میسوزد
و این سوزش ابدي را دوست میدارد - شعله ای که
از نگاه معشوقه می جدد، عاشق را میسوزاند و این
سوختن مانند شمع زود خاموش نمیشود، بلکه
مانند خورشید همیشه میسوزد و اطراف خود نور
افشانی میکند یک عمر میسوزد و زود میسوزد و راه
تاریک زنده گی را روشن میسازد.

شعله بی بیرون جهید از آن نگاه سحر کار
از فروغ سر بسو دنیا و عقبا سوختند
گوشه پندد رگما را سفندرتب کسند
آتش زود دست را از گری ماسوختند

با هم خواندم که:
زیلی ویاون هولند دولذاد و شیفته همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند نسبت به همدیگر بی نهایت رومانیک می اندیشند.
هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا بدری برای انجام مأموریت قصد سفر را به رید و جنیرومینا پید
زیلی نگران است که نباید هولند اسیر دام خورویان شود. اما هولند برخلاف وید و مید هده که به عشق آشنیش وفادار ماند.
وی که در راه سفر به رید و جنیروم یکی از ایالات کشور مدت کوتاهی را اقامت می گیرند ملول و غمگین و حتی به بستری مرض می افتد.
زیلی خود نروید آن ایالات را هولند می رساند. سرانجام هولند مصمم میشود که سفرش ادامه دهد. هولند پس از انجام مأموریت و نه روز اقامت در ان شهر راه برگشت به وین، دزد و سله و در همین اقامت گزیده... او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشته وضع را درگرون یافت. او که تحت بازرسی پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زیلی راز ناپدید شدنش را جویا شود.
پاول هولند، سرانجام بامردی بنام روبرت فرد من آشنا شد. روبرت عکسریخ اینا لوی را بنام های تینوزاد بامن، همیلیوترنتی، ماریوتریلینو، گیزاری نوونو و کارلو سامیا معرفی کرد.
هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ زاید ست آورد است.
پاول پس از تحمل مشقات زیاد خودش را موقعی به همیلیوترنتی رسانید که وی نقش زمین کردید و جسد به قتل رسید و اش روی اتاق افتید بود.
سرانجام زیلی با زنی بنام پتراوند از دوستان همیلیوترنتی آشنا گردید. پترا مدعی شد که نام اصلی گذشته او زیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برنیشویک است. زیلی که به عشق تیلی خود تونیوترنتی خیانت نموده و به قتل او دیدش همیلیوترنتی منم است. او ده سال میشود، زیر همین نام - جمعی به سر میبرد و خودش را از انظار پولیس و نگهبانان گشت، در فرجام پاول هولند، پس از دید تعاد و وی و فرار او در رینوز سرد زمستانی، بر حسب تعاد فیزیکی با زیلی بریالایی یکیل، مقابل میشود. اینهم آخرین بخش سریال:
ترجمه میرحسام الدین برومند

از خودم پرسیدم:
چه ساعتی زیلی، همیلیوترنتی را به قتل رسانید؟
چرا حقیقت را کتمان میکند؟
باغ افتید، در جوار قهوه خانه کثیف بود. بریالایی یک پل ایستاد بودم. زیلی من در ریای بی - پهن آب نینجا داشت. آنجا آرام بود، چنان آرام که انگاشتم فقط من در جهان هستم. من محوطه بیست و در ریای خروشان بودم.
از خودم بیخود بودم که صدای شرفه باها توجهم را به خود معطوب داشت. آهسته سرم را در آوردم. او در برابرم قرار داشت، چنان نزد یک که دستم میتوانست به او تماس کند. آن یک رویا نبود. نا - تنیزی نبود. بیخوشی نبود. او بود نفس میکشید و رویش چون برف سفید میزد.
زیلی بود، زیلی لورید و...
وی فریاد برآورد: «شام خوش مزه من!»
او بالا پوش و موزه های پشمی به تن داشت، بلافاصله لباسش را روی لبام گذاشت، لبانش سرد بودند. زیلی را به سوی خود کش نموده. گفتم:
زیلی تو، تو...
او که صدایش یک زاماجدی مثل همیشه بود، بسنا استفهام پرسید:
پترا به توقصه نکرده؟
نفس عمیق بیرون آورده. گفتم: چنانچه چیز را قصه کرد... راستی تو همیلیوترنتی را کشتی؟
زیلی جواب داد: بلی، من یک گوشواره ام را در

سرم را چنان دیدم که مگرا آهسته زیر لب زمزمه کرد: دوست دارم!
- زیلی، تو قاتل دو انسان هستی.
- هولند، هولند... من دین دنیای بی پهنای فقط ترا دارم، و مریخش!
گفتم: مگر دیوانه هستی، چطور ممکنست یک قاتل را دوست داشت؟
به گله شخی کودکانه اصرار کرد: من جز دوستی و صحبت تو چیزی دیگری را نمی شناسم. در حالیکه چشمانم به چراغ های زیریل و کفایت جوار آن بگونه نامشروع چشیده بود، پرسیدم: ترشتری ترا روزگاری در قنادی ((واکنر هایل)) رفت و آمد داشتی، مریخاقت، نه؟
جوابم را نداد و گفتم: سگرت داری؟
نهاد سگرت دود کی؟
- چرا؟
- تو قلب ضعیف داری، زن قاتل با تو قلب ضعیف!
تا گریه سگرتی برایش پیش کردم...
زیلی با شوشیزه کی و دلهره گفتم: قبل از آنکه مرا پیدا کنند، تو باید اینجا بروی راستی من همانوریکه قتل اتفاق افتاد، به موشن پرواز کردم. او در حالیکه دود سگرت از زبان سوراخ های بینی اش بیرون و بهوا بلند میشد، گفتم:

خدا با عاشقان است

منزل فراموش کرده بودم، شاید آنرا یافته باشی.
به ادا حرفهایش گفتم: بلی زیلی، در بازی یک کوچ فرورفته بود، آنرا با خود داری؟
- بلی!
- پس بده.
پلاد رنگ آنرا از جیبم بیرون آورده، روی کف دستش گذاشتم. تشکر کرد و آنرا گرفت. دستانش مثل یخ سرد بود.
گفتم: بیبا!
پرسیدم: کجا؟
در واز اینجا، نباید ماری بنیند.
تصور کردم که با انبوهی از تختل در عالم خواب و رویای سنگین، رویایی که بزرگ و بزرگتر میشدند، پیوسته بودم.
-۱۶-

روز بعد در روزنامه ها خواندم که پولیس گمان کرده بود، من اختطاف شده ام. آری هولند، بایست المان را ترک بکشم. انسان اکنون در جستجوی من هستند. بعد مثل دیوانه ها بالسن نیمه نهاد گفتم: من خوشبخت هستم، خوشبخت، خوشبختی ام مرزی را نمی شناسم، چون ترادارم و آنگاه حرفهای قبلی اش را دنبال کرد. چون پاسپورت آماده داشتم، بعداً - در زالسبورگ اقامت و متعاقباً انبرلین به ترتی تلفون کردم.
وقتی صدایم را شنید، ابتدا نتوانست جواب بدهد. بعداً تصور کردم او ترس دارد. انقدر خوف که به پولیس خبر بدهد.
- از چه خوف داشت؟
- از من، پاول، از من!
اینرا گفتم، بلافاصله به خندیدن آغاز کرد. خیالاتی و هیجان زده بود. بدنهای حرفهایش گفتم: ترس از مرگ!
- بلی، تمسک به پشوش را کشتی!
زیلی گفتم: من اورا نه گفتم بودم، حضور در صحنه قتل، پاسپورت پولیس را شسته ساخت. تو آنرا به اطلاع المان ها رسانیدی.
- نمیدانستم که المان ها خیال کتن او را

داشتند.
- چرا میدانستی؟
- نه... باتاکید گفتم: باور کن دروغ نمیگویم...
دین میان موتر غول پیکری از فراز پل عبور کرد. پل اندکی لرزید و زیلی خودش را در آغوشم رها نموده، گفتم: دوست دارم هولند، محبوب من!
-۱۷-

در دنیای فکر با خودم به گذشته ها سر نمودم بیاد آمد که با پرتاب نارنجک دستی سون گودال ها، باعث قتل پنج مرد شده بودم... در نتیجه فقط یک سند از آنجا یافته بودم، با خودم گفتم: مرگ ترتی هیچ اختاری به زیلی بار نیاورد، سلما! هیچ قتل مایه، افتخار نیست. و او را عاشقش بودم. اما آن مرد به او دروغ گفته بود... آدم وقتی قتل میکند، هیچوجه دلیل نهد تو نمیتواند داشته باشد... اینکار فقط مستلزم یک تعویب هم می باشد.
با خودم اندیشیدم: شاید یگانه دلیل نزد زیلی این باشد که ترتی در عشق نسبت به او خیانت نموده، اما اکنون که مرا اینهمه دوست میدارد، چرا از محبتش سرباز زنم، چرا بدست فراموشی سپارمش، باید او را دریانت. ماکه قبلاً در عشق و محبت همدیگر احساس آراش و خوشبختی مینمودیم، چرا باز هم این چانس را از دست بدهیم؟ من پنج نفر را گفتم و زیلی به دفتر منم است.
این کلمات نواز شرکانه و سوار از محبت زیلی که: ((دوست دارم، هولند، بخدا دوست دارم)) مرا از دنیای تصوات و خیالات چند دقیقه ای ام بیرون آورد. با خودم گفتم: باید به پایان ماجرا رسید.
زیلی ادامه داد: همیلیوترنتی اصلاً به خاطر پولیس را در جریان ننگ داشت که باوش نمیشد به دریافت دست یازند. در حالیکه خنک تم را میفرزاند، گفتم: ادامه بده... باید حرف زد، همه حرفها را، همه گفتنی هارا.
- من در مرگ پشوش قصر نیستم، این فقط اتهام می تواند باشد.
- او اینرا میدانست؟
اوورد پیروی بود پاول،... او ترس داشت وقتی آدم خوف و اضطراب شدید داشته باشد، نمی تواند درست تمسقل نماید. او گفتم که بزودی در زالسبورگ با من ملاقات میکند... با هم قرار گذاشتم. درست ساعت ۱۶.
- او نه ساعت ۱۶ را پیشنهاد کرد؟
زیلی جواب داد: او چنین فکر میکرد که این نقطه یک دام می توانست باشد، اینووی یک ساعت قبل، یعنی ساعت ۱۵ آمد. او مرا به کتابخانه منزلش راهنمای کرد.
دین هنگام رنگ تلفون صدا آمد.
- تلفون کننده، چه کسی بود؟
- پولیس، غیر قابل تحمل بود، بایست آن - اتفاق قتل پیش می آمد.
- اکنون اینجا در هتل زنده کی داری؟
- بالاخره بایست جایی برای بود و پیش داشت.

اینووی هتل ایسکلینوزور را برای اقامت ترجیح دادم.
زیر چه نامی؟
- زیلی لوریدو!
آری، من با معشوقه و محبوب همدل و همزمان وهم تنم تا آخر نتوانستم به این رایش که نام اصلی او زیلی نیست، پی ببرم به او گفتم:
یک عکس ترا به پترا نشان دادم. او ترا شناخت.
- اونزد پولیس خواهد رفت؟
- هنوز نه!
- چرا نه؟
- من باید به همه چیز بنفدیشم زیلی، به اینکه سرانجام مرا چگونه یافته ای... هتل های - زالسبورگ را دنبال تو تلفون کشیدم. در هتل پترا نشا تو نشا بود. تردد، نگرانی و دلبولایی عجیبی در - زیلی به ملاحظه میرسید؟ با ترس دگت: من در - حالت بدی قرار دارم، هرگاه مرا نشان بدهی محبوس میشوم.
گفتم: کجا معلوم که پتراوند نشانت بدهد.
- او نمیداند من کجا بسر میبرم. بعد بالحسن



ارامتی گفتم: چون به کمک تو ضرورت دارم، نسبت بتوشقی بی پهنای در قلم دارم. هرگاه یک عشق راستین در میان من بود، علی الرغم حساس بودن وضع، خصوصاً اینجانب بودم، برای اینکه ترا حلقه داشته باشم، اینک در برابر تو و نزدت قرار دارم... در زیر این پل، درین سرمای کشنده در کنار اینهمه کفایت، انتخاب راه باتوست که - بدست گرداب حوادث مراد لرین زار رها میکنی ها هم دستم را بگیروی و سون گلشانه خوشبختی وضع روانی نابه سامانی داشتم. انتخاب که امین راه ممکن و بهتر بود، آج که بعضاً عشقها چقدر هولناک مخوف و شیطان می باشد.
... و کلمات شیون و صحبت اهیز زیلی که دوست دارم... دوست دارم، (خدا با عاشقانت) بهم در گوشه طین می انداخت و مرا در انتخاب این راه دشوار گذشتن ها پذیرفتن از عشق که به پختگی رسیده بود، بیشتر باین بست مواجه ساخت.
ازله ها بسوی کوازیل در حرکت افتیدم.
زیلی آهسته پرسید: تصمیم ات چیست براب دست - پولیس میسپاری یا؟ حرفی نتردم. سخنانش را - دنبال کرد.
- فرار نمیکنم، خودم را مضمی هم نمیکنم.
لطفاً ورق بزیند

سرنوشت «مدرن تاکیگ»

۴۳ میلیون ریگارد دیتربولن و توماسی اندرسن در جهان بفروشی رسیده است

حالا دیتربولن میخواهد قتل جدید پیروزی را فتح نماید

سرنوشت موزیسین های دوگانه * آلمان غربی گروپ ((مدرن تاکیگ)) چطور شد ؟ چرا آنها باهم کسرت اجرا نمیکند ؟ بلانهای دیتربولن و توماس اندرسن در آینده چیست ؟

این دو دیگر موالات است که دوستداران موسیقی آوازخوانهای دوگانه * آلمان غربی مطرح میسازند * علی الرغم آنکه گروپ ((مدرن تاکیگ)) ازهم پاشیده است ولی فعالیت های هنری دیتربولن و توماس اندرسن بطور جداگانه ادامه دارد و هازم هر دو در مرکز توجه منتقدین موسیقی قرار دارند *

طرفداران موسیقی ((مدرن تاکیگ)) نه تنها در آلمان - فدرال بلکه در ایتالیا ، اطریش و کشورهای سوسیالیستی حتی ایالات متحده و انگلستان موجودند ولی گروپ مذکور هیچگاه در جمع ده ((گروپ داغ سرشناس)) Heal - Parade جهان جای پای برای خوش بازنه نمودند *



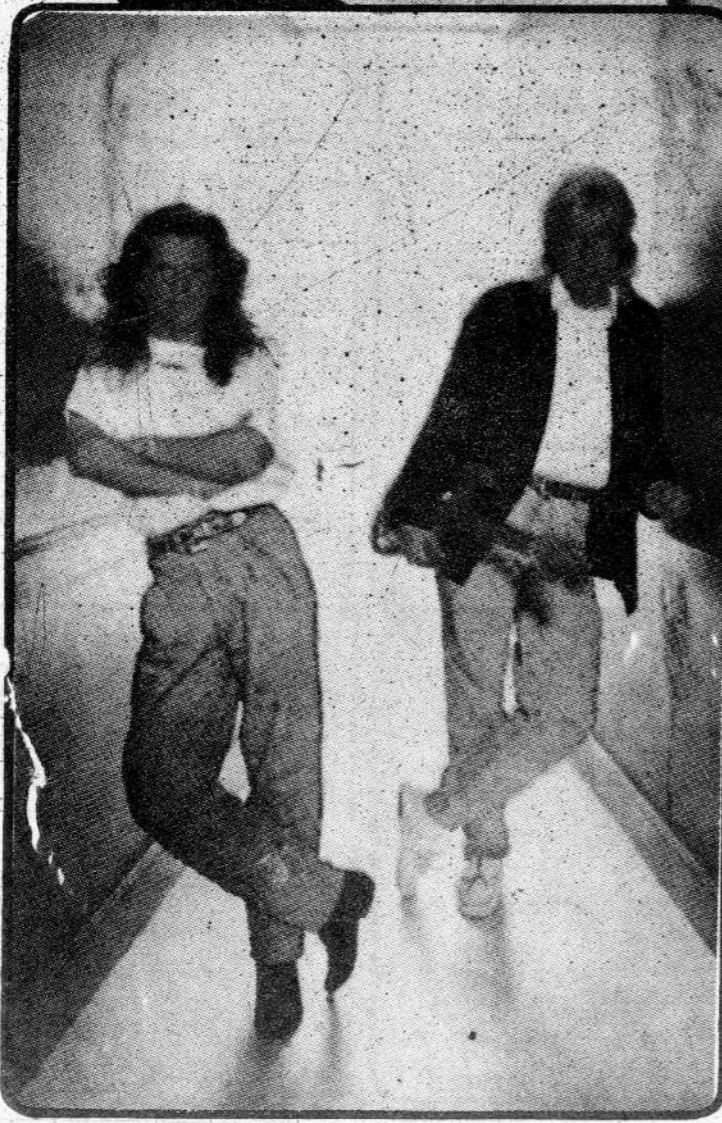
دیتربولن و توماس اندرسن همواره با یک بازوگان ها تفریها یکسال قبل خانه بی رادر ساحل بحر خریداری نموده و خانواده هابریک دارای آپارتمان جداگانه ولی خوشبخت شتوک اند * هرگاه دیتربولن هبای زیاد نمیداشت حاضر بود تا بیشتر اوقات فراغت خود را در آنجا در زمینه * که بعد از جدایی از توماس اندرسن گروپ Blue System ((بلوسیستم)) را ایجاد نمودند * در سال ۱۹۸۶ آنها گروپ جدید دیتربولن دوویسن آلبوم موسیقی خوش را بنام ((حرارت جسم)) Body Heat برای دستار ایش آنفید *

حالا بدون رفیق عصی مزاج خود توماس اندرسن دیتربولن صدم است تا جلوی تازد و قتل جدید پیروزی را فتح نماید * او

چطور شدند؟



گروپ همیشه باقی ماند تا شش ماهه * آنرا از هم پاشید * دیتربولن میگوید : ((اندرسن همیشه ۴ الی ساعت ناوقتتر از بده برای ثبت ریکارد جدید به سندیومی آمد این عمل او برای مانیر قابل تحمل بود و هیچ گروپ دیگر در چنین وضع نمیتوانید موفقیت بدست آرد * همیشه مشکلا جدید زاده میشد حتی زمان ثبت تلویزیونی * چرخش در روابط ما زمانی بوقوع پیوست که برای توماس چیزهای دیگر پراهمیت تر از همگاری در ((مدرن تاکیگ)) گردید * دیتربولن معتقد است که در جدایی ((مدرن تاکیگ)) قبل از همه مقصر اصلی همسر توماس ، نورا است * قبل از معرفت با نورا ، توماس کاملاً انسان دیگری مستقل بود * ولی بعداً همه چیز وارونه گردید * طور مثال باری در حین ثبت صدیقی ، توماس همه چیز را رها کرده با همسرش به میلان ایتالیا برای خریداری -



کلمسین لباس شقای زنانه سفر کرد * همچنان وی به پرس کوچک شهادت یافته بود که در ((آسمان هفت)) می نبت *

هرگاه اگر ما خواستیم سفرهای کسرتی به دور جهان بشل ((سکر پیوش)) (Scorpions) داشته باشیم لازم بود تا وی پنج - روز بعد از وقت موعود بوسله (پیکا معمولی) ظاهر و آماده گردد *

آری ، بولن بخانه موزیسین و پرودیوسر سکوی پروزی تکیه زاده است * ((انقام آواز اندرس)) باعث ایجاد گروپ ((بلوسیستم)) یا ((سیستم آبی)) گردید که ارمغان آن زایش دو آلبوم است و فعالیت پیگیری در این راستا باعث قرار گرفتن وی در بین سرشناسهای موسیقی آلمان فدرال گردید *

کارهای بولن به صفت پرودیوسر ، آوازخوان های چون (سی . سی . کی) و بریت نیلسن را به شهرت رسانید و خود دیتربولن نیز با همکاری او به آنتیپزدست یاننده ((که هیچکس بدان نیاید نگردیده است)) ساخته های او شش بار به شهرت رسید ولی خودش دو زمینه * فرآورده های موسیقی اش خوشبینانه قضاوت نمی کند زمانیکه پای شهرت بیلتس بلیتل هادرمیان باشد *

او معتقد است که از نقطه نظر موسیقی امکان آنرا در تاسا به گروپ سهدنی (ABBA) ایبا نزدیک گردد *

((گاهی بمن میگوید که بسیاری از آهنگهای ((مدرن تاکیگ)) شبیه هم اندم برایشان میگویم تا به نام چیزهای که در آلبوم است نظر افکنند * فکر میکنم مهم آنست که وقتی رادیر ، ساخته های مرا پیش منماید شنونده باید تا فوری آنرا بشناسد * مجله شیگل زمانی نوشت ((بولن ضعیف دوستدار ایش را روشن قلب آنها را قوت می بخشند *)) چنین قایسه رامن دوست دارم * من طرفدار صلودی های روح انگیز هستم که به انسان نیروبخشند *



دشمنان دشمنی

دیارانې یا مینې ډولونه

یارانه یا مینه د انسان د پناهه گونو خوا سو په وسیله په پناهه ډوله پخو نندل شوي ده . د لاسي د حسی په وسیله د لمس کولو د شامی د حسی په وسیله د بوی کولو د ذایقی د حسی په وسیله د خپلسو د باصري د حسی په وسیله د لید لسو او د سامی د حسی په وسیله د اورید لسو مینه .

د لمس کولو مینه هغه مینه ده چی په ښاري سرویسونوکی د گټی گونی لمبرکته د لاس په لگیدلو سره منع ته راسی . د ډول لاسی مینه په دغه لډی کی ډیره ښه انجور شوي ده :

لاس دی زما په لاس ټکر شو
په دي خبرشه چی یاري د سره کړه
د بوی کولومینه هغه مینه ده چی د بوی په وسیله زړه ته لاره
پیدا کوي . په دي مینه کی مین د مینې د زلفو په بوی پسې لیونی وي
لکه چی وایي :

داسی د یار د زلفو بسوي دي .
که د زار په ښار په کوڅه راغلی يم

د ختلولو په وسیله مینه هغه مینه ده چی د شونډو او وړی په وسیله د زړه صفید وچی ته ننوی . او تر ټولو خوزه مینه ده دغه ډول
مینه د ایس کرم د ختلولو په وخت کی رامنځ ته کيږي . لکه چی وایي :

ستاله نري زې قربان شم
چی ایس کرم دي پري خاڅه مین دي کړه
بله مینه د لید لومینه ده . د مینه د سترگو له لاري زړه ته سرور
ښکاره کوي . چی د نجونو ښوونځیو تومخ د ډول په یونظر مینیدل
ډیر لیدل کيږي . په دي هکله پاملرنه وکړي دغی لنډی ته :

په زهر و سترگو راته گوره
پسې شوه شپه یاري نه د سره کړه
اوله مینه هغه مینه ده چی د غوږ وټوله لاري زړه ته ننوی .
دغه مینه په رسنی د فونونوکی د تیلونو مینې په نم هم یادوي . لکه
چی وایي :

په تیلون کی راغز یزړه
زه دي په تشه غږ یدامینه په

اوز د دخلکوله نظره

- د نغو اوز ده نوکان د بیکاري علامه ده .
- د نارینه اوز ده و پستان د ننی . تپلی او کوڅه گشتی ثبوت دي .
- د اوز د او ډیر خوږ و سرچینه ناپوهی ده .
- د تیری کونکو لاسونه تل اوز ده وي .
- سري باید پښی له خپلی پر ستنی اوز دي نه کړي .
- اوز ده بې تونه د سوبه او شر وپو غښتلو په وخت کی په خپله تجربه کيږي .
- او اوز ده زړه اېوال فرج د سوری د کلاسیک ادب مشهور لیکوال داسی بیانوي : (پوتن په کتاب کی ولوستل چی ډیره اوز ده - زړه د حماقت علامه ده . په دي وخت کی یی خپل بحان ته پسه هنداره کی وکتل او ویی لیدل چی دده زړه هم له حد نه زیاته اوز ده . هاخوا د پخوا یی په بیاتی پسې مخ وار اوه . خوبیاتی یی پیدا نه کړه . وروسته یی خپله زړه په موتی کی ټینگه ونیوه . اوله موتی نه راوتلی زړه یی د ډیوی لمبی ته نیز دي کړه . کله چی زېری او وواخت نو د اوز په لمبه باندي د نوموړي لاس وسو اوله ډېری نه یی لیري کړ . په دي وخت کی نه یوازي دده زړه وسو - بچید . بلکی مخ یی هم ورسره وسو بچید . وروسته له دي پېښی نوموړي د کتاب په حاشیه کی ولیکل چی :
- د اخیره رښتیا ده . لکه چی په ثبوت رسیدلی ده .

پسرلی په لنډیو کی

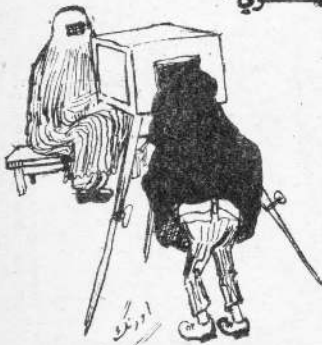
اشپزان شخی غاري گسرخسې
وخت پسرلی شو شنه بالک به بخوښه
بهاره بکله سی خوښی زړي
چی تاکی خوربه شنی شوتلی ډانډ یگونه
په شنو شوتلومی خوله شنه شوه
اوس په په شنو شونډو د یار سلام ته محمه
د پسرلی په وخت کی راشه
ما به اوسل کی سړي ملی توبلی وینه



د سرگرم له پېښو څخه

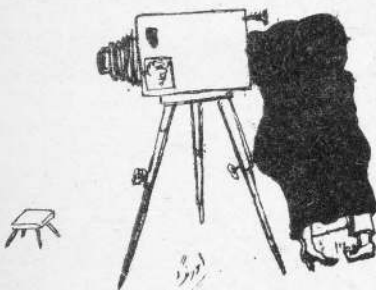
يو خو غلا شوی و چيزی

— اد بي غلا دي اد بانوگاري دي .
 — جيب وهونکی دوه پوله دي .
 يوهغه چی به گټه گونه کی دخلکو
 جیبونه وهی . اول هغه چی
 د جیب به محای پردی مضمونونه
 وهی .
 — غل یوازی بیسی او سامان
 پتوي . خواد بی غل انسانان
 پتوي .



پسرلی

پسرلی له دري برخو (پسه —
 سر — لی) خخه جوړ شوي دي
 دا په دي مانا چی به دغه موسم کی
 بارانونه پریوړی اوجی بارانونه پریوړ
 شی . نویه کوچوکي ختی اولای —
 پیدا کیزی . دغه لی (لای) پیر
 بله د زار ه بنار په کوچوکي د سړي
 په سره راوړی چی له همدی
 کبله له (په — سر — لی) خخه
 پسرلی جوړ شوي دي .



په بنار کی ناروغان پیر دی . که درملتونونه

د ورستیو قیقوشمیرنواولتنو له
 مخی خرگنده شوي ده چی په
 بنار کی له ناروغانو خخه درملتونونه
 پیری . خوافسوس چی د ناروغانو
 د نسخی داروکی نه پیدا کیزی .

سرپرست رئیس

د راد یو جریدي پرله بسی داستان :
 لومړي برخه

د جریدي د پرله بسی داستان خوز ولوستونکو
 سلام !

په دي هیله چی د ژمی په سر ه هواکی له سینس
 خرسید لو . بزوي بهید لو اوډاکترته د تللو له ناروغیو
 په امن اوسې د دي اونۍ پرله بسی داستان بیلی
 کوو : « لنه موزیک تاسی به خپله وڅیړی »
 راوی : هغه وخت چی زموږ ریاست د پتاتو
 سپینولو د مستقل ریاست په نوم یاد اوډاکترته د
 پتاتو سپینولو کمیته شوه . او اوس نه یوهیزم چی نوم
 به بی خه شی وی ، بلکه چی ماتقاعد کړی دي او په
 خپل کورکی پتاتی سپینوم .

خداي می دي غاړی نه بند وی چی د خوشلیزو
 خبره ده . بلکه چی په هغه زمانه کی له پتاتو خخه
 د چیس جوړ ولوسعت زموږ په هیواد کی منع ته
 نه و راغلی ، اوکه راغلی و نوله همبرگرسره بی لا —
 خپلوی نه وه کړی ، که خه هم په دغه ریاست کی له
 پتاتو سپینونکو ، پتاتی خورونکی پروو ، خورونکی
 کارونه به د ویره په چپه چوستیاکی سرته رسیدل چی
 حتی د پتاتو خور لویه وخت کی به د جا د خولسی
 خر بهار او شربهار هم نه اویدل کیده ، تردی حد
 چی سړی به فکر کاوه د ژوند یو هدیره ده . « پسه
 دغه محای کی یو آرام او غمگین موزیک وڅیړی »
 خوله ورخونه یوه ورځ دغه له مود و راهیسې
 ویده ریاست سمد لاسه راوین شو .

ریاست هغه وخت دوه مرستیالان لرل ، یو
 اداري او بل هم فنی مرستیال و . موز د خپل
 پخوانی رئیس په لیږی کید ونه یو خبر شوي ، اوکه
 دغو دوه مرستیالانو د ریاست د جوړکی له پاره مامور
 رین نه وای راوین کړی ، نوتروکال پوری چی بیا د
 تشکیل او تعییناتو ساه په موسسه کی چلید له څوک
 د رئیس په برطرفی نه خبریدل .

لومړي اطلاعیه چی له دغی پینس وروسته په
 د فبرونو وگرخید ، زموږ اداري مرستیال د ریاست
 له مقام خخه صادره کړی وه .

هغه محان د ریاست له بنسټ ایښود ویکو خخه باله
 او هغه د جا خبره چی له فنی مرستیال خخه بسی
 د جوړکی دوه دري توشکی زیاتی نړی کړی وی ، په
 اطلاعیه کی راغلی وو چی ، « له دي وروسته ریاست
 ست تولی چاری به اداري مرستیال پوری اړه لري ، —
 حتی که څوک وڅواری چی له د فتر خخه د بانسدي
 بسوارتو کړی ، نوموږ او مکلف دي چی د دي کار له
 پاره د سرپرست مرستیال اجازه ترلاسه کړی . »

کله چی فنی مرستیال له دي موضوع خبر شو
 نو د ژمی په سر ه خله کی بی ماغزه و خوتیدل . په
 دغه ورځ فنی مرستیال ترغرمی پوری خپل دفتر ته

ننه نه ووت . اوډ باندي د ریاست د مقام تر مخ کښته
 پورته تاویده ، هغه دي ته سترگی په لاره وچسې
 کله به اداري مرستیال د ریاست له جوړکی پاخیزی
 اوډی به په جوړکی پښه اړوی .

اداري مرستیال هم د ویره بی خبره نه و . —
 اخلاصمندانو بی اطلاع ورسولی وه ، اوله دي بسی
 خبر کړی و چی فنی مرستیال ورته به کمین کسې
 ناست دي . ترغرمی پوری د جوړکی له ویری حتی
 خپلونیز دي د دوستانو ته هم راپورته نه شو ، او محان
 بی په جوړکی پوری نښلولی و . که دي پوهیدلای
 چی د پیرچای خښل به بی د باندي وتلوته اړ کړی
 نویه هغه ورځ به بی هڅه جاي نه و خښلی . کله
 چی غرمه د پنځو د قیقو له پاره د باندي ووت ، بیا
 د سترگو په رپه فنی مرستیال جوړکی ورغښتی ونیوله .
 د فنی مرستیال لومړي کار د اوچی د ریاست
 سکرتوته بی د متحد المال مکتوب د صادرولوا سر
 وکړ . په مکتوب کی د اداري مرستیال اطلاعیه په
 پاڼه رد شوي وه . او فنی مرستیال محان د ریاست
 کلیل اعلان کړ . کله چی اداري مرستیال په
 د هلیزکی له پینس خبر شو . دننه د فترته بسی
 د ننوتوږه پښه نه کړ . او خپل پخوانی دفتر ته لاړ .
 پنځلس دقیقې به لانه وی تیری شوي چی د فنی
 مرستیال متحد المال بی ورته پرمیز کښود . اداري
 مرستیال چی د مکتوب په پای کی د فنی مرستیال
 لاسلیک ولید ، بی له لوستلو بی مکتوب په لاس کی
 وروزی ، او باطله دانسی ته بی ورگوزار کړ « په دي محای
 کی دي په خپله لوستونکی یوه هڅه او پروونکی موږ
 زیک وڅیړی »

دوي د وار ه پوه بل مخامخ نه سره ورتلل ، خو
 ترشایی یو د بل سیوري ته اوراچاوه ، په خپله د —
 ریاست کارکوونکی هم دوه پلې شول . یوی پلې له
 فنی مرستیال سره سرخوخلوه . اولی پلې له اداري
 مرستیال سره ملاتړلی وه .

ترماز د یگره پوری د وار ه مرستیالان په برابر ه
 توگه د ریاست له صلاحیت خخه برخمن وو . خو
 مهمه دا وه چی سبات به کوم یوله بل خخه مخکی
 کیزی . اداري مرستیال هوشیاری کړی وه او پریوړ
 ته بی ویلی وو چی د سهار په پنځه بجی کورته ورسی
 راشی . خوفنی مرستیال له دغی پتی نقش نه خبر
 نه و . خوار کوتی به اووه بجی تکی نیولی و . او
 د مامورینو له راتللو د مخه بی محان ریاست ته را —
 ورساوه . کله چی د ریاست تر مخ له تکی کښته شو ،
 وارله وار بی له خوکیدار نه وپوښتل :

— له مانه مخکی خوه څوک نه وی راغلی ؟
 — اداري مرستیال سهار د ملا اذان په وخت
 راغلی و زه ویده م راوینس کی م
 بیاسی د روزه ورته برانستله .
 باتی به بله شماره کی

ای مردک خپله

ای مردک! بدین هیکل زشت
 و س مو
 تاچند بدنبان زنگان می روی
 هرسو؟!
 نبود بخرابات چو توشله
 و پرو!
 نی شکی تو زیباست نه رفتار
 تو نیکو!
 شم است بدین چهره شدن
 واله و عاشق!

ای مردک فاسق!

XXX

گوش تو چو بولانی ولبهای
 تو کرده.
 چشمان تو چون تشله و بلسک
 توفشده.
 دندان تو چون تیشه ورننگ
 تو چو مرده.
 چون پشت زنی گیری زنی
 گام شمده.
 درخیل زنان تنه خود را کنی
 تیلسه.

ای مردک خپله!

XXX

باآنکه دوزن داری و داماد
 ونواسه.
 روشن شده چشم توه سیمایی
 کواسه.
 باریش سفیدی تویی نقل
 و تاسه.
 چشمت بدرآید چو زنی بینی
 زکاسه.
 ناخانه اش او را کنی چون زنگلو
 دنبال.
 ای خورد کلان سال!
 ارسال: نروع و فوج

هفتاد روپیه خام

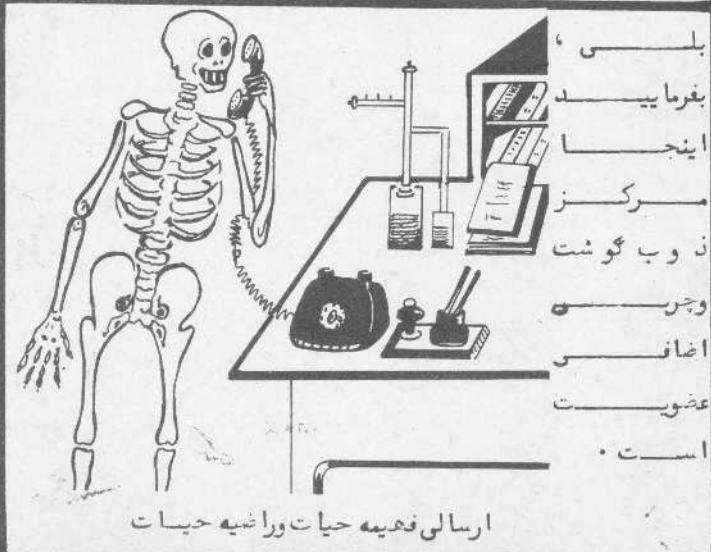
کیسه بری گدر جستجوی
 مرد لوکس و پولدار بود او را
 در روسی پیدا نمود و به -
 بسیار زحمت خود را پهلسوی
 آن مرد رسانید و جیستر را
 برید و دید که هفتاد افغانی
 دارد و بسیار حکر خسرون
 شده در همیا وقت مرد
 لوکس گفت: او برادر چسرا
 ایقه شور شور می خوری کیسه
 بریلا فاصله جواب داد: -
 همراي هفتاد روپیه خامست
 بسیار گپ ترن!



نکته‌ها

لتمان حکم را گفتند ادب
 از کی آموختی، گفت از آنجده
 شاگردان مکاتب که حاخوی شان
 در سینما عا گرفته میشود.

- سر باشد کلاه قیمت است.
- تنه‌تیش که زیاد شدن رخها
 بلند می رود.
- گوشت بی حکمت نیست
 و شلغم بی علت.
- ارسالی: احمد فرید خزاعی



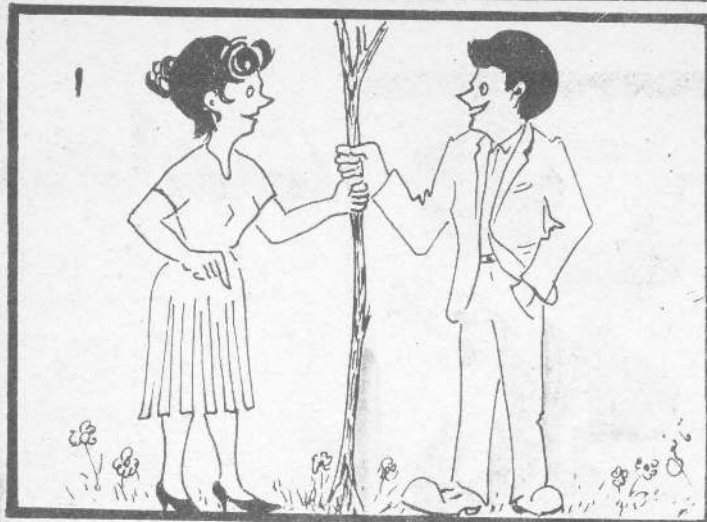
ارسالی فهمیه حیات و راهیه حیات

خواهی نشوی رسوا!
 همزنگ آمرت باش.

اطلاعیه ملی بسی

چون از دحام نفوس در شهر
 کابل زیاد شده است و موترهای
 ملی بس قطعاً نمی توانند در
 انتقال موفق شوند، لذا به خاطر
 کمک به همشهریان گرامی هیئت
 رهبری ملی بس تصمیم گرفت که
 موترهای تیلو در آرا در لیسن
 های خود به کاراندازد.
 بناً قبلاً به آگاهی عمومیتان
 باشعامت و دلیر رسانیده میشود
 که اگر در تابستان گرمی کردند
 و یاد زمستان خنک خوردند و مریض
 شدند به ما عرض نیست.

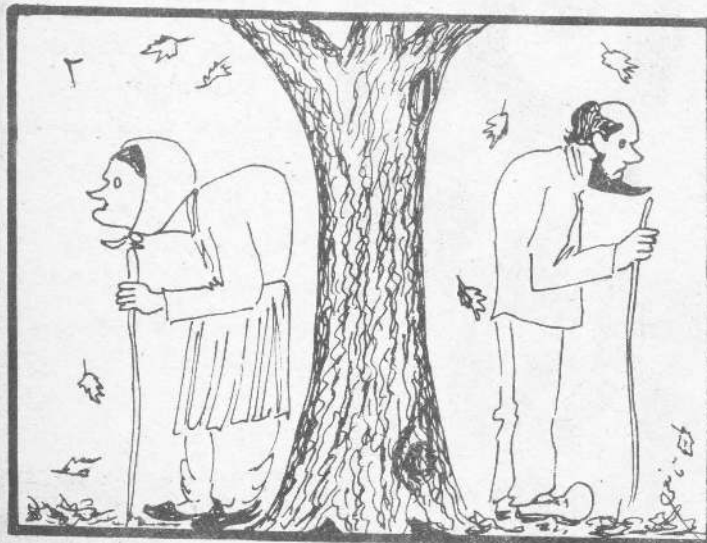
قهرمان کم خورگی



مستری گارسون راصد از د
 وفرمایس يك خوراك برنده د ا د
 گارسون برسید :
 - قربان مرغابی خوب است؟
 - نخیر ... من زیبا د
 غذا نمیخوم .
 - من بریان بیارم ؟
 - نه ، زیاد است .

- خوراك كیوتر چطور ؟
 - نخیر ... خیلی زیبا د
 است .
 د رعین موقع از میز معلومیس
 یکنفر گارسون راصد ا کرد و گفست :
 پتتر است برای آقا يك خوراك
 مگس بیارید !!
 ارسالی : سلیمه و سمیره راصح

دلیل منطقی



یکی از روزها معلم به شا -
 گردانش گفت : امروز برایتان يك
 سوال علمی د ام ان اینکه اگر
 من يك سکه پنج انغانگی را در این
 گیلان که در ان مواد کیمیایی
 موجود است ، بیند انم ایاسکه
 از زمین میروند و یا هیچ واقعه رخ
 نمید غد ؟ اولاً فکر کنید و بعد
 برای نتیجه را بگویید ، يك شاگرد

فورا جواب داد که : هیچی واقعهی
 صورت نمیگیرد . معلم گفست :
 جواب درست است ولی اینوا بگو
 که چطور به این زودی خواستی
 جواب را بگویی ؟ شاگرد گفست :
 بخاطریکه اگر سکه از زمین میروست
 شما تران میباید ا ختید .

ارسانی : میرویس کمین

چندک

ابرو باد و مه و خورشید
 و قشک در کارند
 تاتوکاری به کف آری و رشوت
 نخوری

ارسانی : محمد عمایون

تازنده ام لطف خود از ما مکن
 در رخ .
 بعد از مردن تیل و نسان
 به درد نمی خورد .
 XXX
 د و سه روز است که یام نیست
 پیدا .

مگر پوره شده رفته گد امها ؟
 ارسالی : باقی عمیله من عزیزی

خانم: یوسف بیچاره چندر
 بد بخت است! از یک عم خلاس
 نمیشود که عم د بگره سرافشش
 میاید . اینه در هفته قبل موشر
 بعد یدش تصادم کرد ، سه روز قبل
 خانه اس حریق شد و علاوه از د و
 روز به اینطرف است که زنش خانه
 را ترک کرده و خانه بدوش رفتنم
 است .

آیا بد بختی از این بیشتر
 میشود ؟

شوهر بلی عزیزم ، بد بختی
 بالاتر از این هم میشود و آن وقتسی
 است که زنش بعد بد نظر گشند
 و دوباره به خانه برگردند .



از بهار تا خزان در انتظار معشوقه

شجاعت

گویند در جنگ جهانی دوم بین آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها هیتلر رویه منسوبین توای مسلح خود کرده گفت: هرکس بتواند بیرون فرانسه را نزد من بیاورد، برایش جایزه بزرگ خواهم داد. چند روز بعد عسکر لاغر آلمانی بیرون فرانسه را بیاورد و هیتلر سپرد.

هیتلر خیلی خوش شد با وی دست داد و گفت: ای سرباز غیر اصرین به تو وحکایت کن که چطور توانستی بیرون فرانسه را به اینجا بیاوری؟

عسکر لاغر آلمانی به ساده‌گی گفت: بلی صاحب باعسکر فرانسوی مشوره کردم، بیرون آلمان را دادم، بیرون فرانسه را گرفتم.

ارسالی: فریاد بوبل



از فرهنگ غم‌شریک

- × تلیفون
- بغترین وسیله برای ناراحتی و مزاحمت دیگران
- × میزماوریت:
- یگانه جای پوره کردن بیخوابی ها.
- × رستوران:
- جای که بعد از رفتن به آن، مجبورستی به شفاخانه هم مراجعه کنی.
- × تلویزیون:
- وسیله‌یی که با دیدن آن مجبورستی بخوابی.
- تعیه کننده: تسرین وحدت



مشکند

هرکس بظرفی سرخود می شکند بیگانه جدا دوست جدا می شکند گر لوده سرش میشکند عیب نیست آن آدم عوشیا ر جرامی شکند حالاکه سرین نشکستاست بیسا وین قامت سرین نخمید است بیا

اعمار شفاخانه متکی به نظریه مسوول صحت عامه باید در محل آرام دور از شهر پلان گردد، اما نسبت نداشتن راه های ترانسپورتی وعدم عراده جات کافی به نظرم بهتر خواهد بود تا این اقدام در مرکز شهر عملی گردد. حینکه موقع به ابراز نظر مسوول اقتصاد شهر رسید، بلا درنگ ادامه داد و میگوید: بهتر خواهد بود تا به خاطر جلوگیری از مصارف بی لزوم روغنیا عراده جات کارکنان شفاخانه و به خاطر رسانیدن ادویه و خوراکی به شفاخانه، با آنکه ادیت های شعری در شهر بیشتر برای مریضان متصور است با آنهم تطبیق پالیسی اقتصادی شعر بهتر خواهد بود تا شفاخانه در مرکز شهر اعمار گردد. آمر مالی شهر که به گفته های مسوولین به دقت گوش فراداده بود، بالاخره تاقتش ساق

ابتدا امر بخش پلان گذاری ابراز عقیده نمود، تا اولاً این طرح خوب در ماستر پلان شهر گنجانیده شود. بعداً در زمینه اعمار آن مطابق پلان اجراء گردد. هنوز گفتار امر بخش پلان پایان نیافته بود که کلید سخن را مسوول بخش صحت عامه در دست گرفته ادامه میدهد: قبیل از همه باید محلیکه در آن چنین شفاخانه اعمار میگردد تثبیت گردد، زیرا طوریکه وضع شهر میرساند اعمار چنین شفاخانه در مرکز شهر نسبت تردد عراده جات و تراکم کثافات دور از قوانین صحی بوده، باید برای اعمار آن محلی دور از شهر انتخاب گردد. در ادامه گفتار مسوول صحت عامه امر بخش ترافیک شعری بیغرض نمانده، سهم خویش را چنین ادانه نمود: به اجازه محترمین: گرچه

بنابر تجویز مقامات شهر قرار بدان شد تا به خاطر سهولت ساکنین محل شفاخانه اعمار گردد. بدین منظور فیصله گردید تا جلسه وسیع پلانی به اشتراک همه مسوولین در محیط شهر دایر گردد. عمان بود که در هفته بعدی تدارک جلسه گرفته شد. همه مسوولین سر وقت معین خود را حاضر جلسه نمودند. یگانه اجندها که پیشنهاد گردیده، طرح اعمار یک باب شفاخانه مجهزتر محلی از شهر بود، بعد از اینکه منشی مجلس اکثریت آرا مجلس را منبری اجندها ذکر شده اعلان نمود، مسوول شعر بعد از گزارش مفصل پیرامون موضوع یاد شده جریان را غرض نظر خواهی صاحب نظران در مجلس ارایه نمود.

مشکند



مه هم محصل همسم

محصلی در ایام تعطیل خود بھر مؤسسه بی مراجعه کرد تا کاری برایش پیدا کند، اما چیز باع و حش جابن دیگری برایش کار پیدا نشد، در باع و حش برایش گفتند که میمون ما همین روزها مرد و تو باید پوست میمون را بیوشی و مقابل چشمان بیند و گسان درد اخل پنجرهها مانند شادی دلقک بازی کنی، محصل بیچاره مجبور قبول کرد و پوست میمون را پوشید مابن طرف و آنطرف خیزک و جسنک میزد که ناگهان پنجره با بین بایش شکست و در اتاق زیره بالایی یک شیر درند افتید و از ترس زیاد در کنجی خود را پنهان کرد، شیر آهسته به طرف او آمد و او را بو کشید، محصل بیچاره قریب بود جان بسیار اما شیر آهسته در گوشش گفت: غم نخور مه هم محصل همسم.

اگر ثابت شود که در مسیح مردم زنده می کنند، روزی در زمین هم مردم زنده می خواهند کرد.

در حقیقت راهی نیستی، طلای زانمی میتوان یافت.
با دادن مایه خنسی پیدا اند.
که امروز بگفته زنده می کنند.
میدهند، نیستی بازم وجود دارد.

در برابر ابله های که از تک زدن بندید می آیند، یاد این خوب برداخته میشود.

ترجمه: حمید خراسانی

- × توازن: قلب به طرف چپ کیسه بول به طرف راست.
- × انسان که نسان طفل بدون آیند است.
- × بعضی از کتابها رود تسر از مو لنین خود کهنه میشوند.
- × زمان در مجموع کم هوش تسر از مردان اند، و اما هر زن جداگانه هوشیار تر از همسر خود است.
- × کسی که جستجو میکند، یافت میشود.
- × در مورد کارهای خوب گذشته هم چیزی در روزنامه های خوب گذشته نمی توان یافت.

تسیر



منطق دیوانه تی

یک نویسنده شوخ طبع تعریف کرد است که روزی دیوانه بی باشوق و شور زیاد مشغول باز کردن یک کلافه نخ بهم پیچیده بود است که دیوانه دیگری به او می رسید و می گوید: اگر به دنبال سرش می گردی زحمت بی فایده می کنی چون من آن را قطع کرده ام.

شده به نوبه خود ستم شایسته اش را درین خدمت عام المنفعه ادا نموده، چنین ابراز عقیده نمود:

دوستان مسوولین شعبات مختلف شعرداری نظریات مفید شان را ارایه نمودند اما به نظرم بغتر خواهد بود تا نسبت عدم بودجه و تخصیص کافی در زمینه و از طرف دیگر به خاطر جلوگیری از مصارف بی لزوم الی تکمیل طرح ماستریلان شعری از اعمار و ساختمان شفاخانه جدید صرف نظر گردد. حین ضرورت مرخص داران میتوانند مرخصان خویش راه شعری همجوار عرض تداری انتقال دهند. همه مسوولین که از تدویر جلسه چندین ساعته خسته شده بودند، نظر امر مالی شعرا را ترجیح داده و مجلس را موقفاً به پایان رسانیدند.

سید امان الله "اشرفی"



همزشتينوارى

غزل يى په "بنکلا"

خرنگه شکلی کر

ليکونکى : ناروځ نسر د

د خيرادبي مکتب خانگري سبک حمزه شاعر منل شو سبب دى

د پښتو ادبياتو تاريخ د پير - روښان نهضت، تحکمه نشي هيرولاي چې دغه نهضت وکولاي شود پښتو ادبياتو د باره د بيا وړ تيا د گرا ت کړي او هغه ته د دود ي پراخه زمينه برابره کړي.

خو هغه ته چې د حمزه د شعر - بحانگر تيا جوړ وي د هغه شعر د پورتنيو بحانگر تيا وړ يو واحد د فتر د ي چې يو د بل سره د حمزه په شعر کې داسې نه شلید ونکې اړ پکې لري چې که چيرې يوله نوموړي وصفونو څخه - د حمزه په شعر کې ونه ليدل شى سړي داسې فکر کوي چې د بل چا شعر لولى نه د حمزه .
يار محمد مغموم د حمزه د ((بهير)) په سريزه کې ليکي چې ((... تصور او غزل د وار و ته پښتون رنگه ورکول د حمزه د شاعري خصوصيت دى . د حمزه د شاعري نه که پښتون تصوف او ويشتي شى نو شايد چې د غزل يى هغه خوند ياتى نشي کوم چې تراو - سه برقرار ياتى د ي تحکه چې د هغه تصوف په اصل کې د پښتون ملت پښتو زبى او شعرا واد ب د ښيگر ي د باره د غزل په جامه کې يو مسلسل او بى له جهاد دى))

لا رپيداکره . کوم شکلي انغو - رونه ، تشبې کاتې او استعارې چې اوس اوس په پښتو شعر کې ليدل کېږي بې مبالغې ويلې شو چې د هغوي ښکلا تيز بنسټه لومړي حمزه په غزل - کې ايښي و .
بې لهاد زلفوتستى به جا و د لسو تحکه خو حمزه زما په برخه يى غزل کړ و د پښتو په ادب يى کې هر پيو شاعر بحانته بحانگر تيا وړې د رلود ي څوک په شعر کې صوفى . څوک عارف . څوک نازک خيال . څوک شه او څوک غه دى . خود به شاعر کې تصوف . نازک خيالى شاعر نه ښکلا او همدارنگه د ختيځې فلسفې رښې بحاليد لي دى . ((زه چې حمزه غزل بول . متصوف . نازک خيال پښتون شاعر بولم دا خبره هم د - لومړي لعل د باره وړاندې کوم چې حمزه د ختيځې فلسفې معاصر و تحيره د ه))

چينى څخه اوبه ورکړي د غزل رښى يى تازه کړي او هغه يى په حقيقت کې بياراژوندي کړ .
کوم خدمتونه چې حمزه پښتو غزل ته کړي په حقيقت کې پښتو شعر ته هغه خدمت دى چې هيڅ مخکښ سابقه نه لري او د پريزات د لاسل شته دى چې زما دا خبره ثبوت ته رسوي . خود اخبره هيڅکله په دې مانا نه ده چې تر حمزه د مخه پښتو شعر ته چا خدمت نه دى کړي څو کوم خدمتونه چې حمزه سرته رسولى هغه داسې خدمتونه دي چې تر پوره وخته پورې به نه يوازې پښتانه شاعران له هغه څخه بهره مند وي بلکه د پښتو شعر لوستونکى به هم له هغه څخه بې برخى نه وي .
غزل کې د ((ښکلا)) عنصر ته يى داسې لجاى او وده ورکړه چې په هغه سره نه يوازې غزل ښکلى بلکې د غي ښکلا د شعر نور و قاليو ته هم

په همدغه بحالنده د دوره کې وه چې زموږ د پښتو ادبياتو په نړي کې ميرزا خان انصاري راوړيزيد او د پښتو شعر د يوه بى لا روښانه کړه او د ادبياتو د پرمخ تگه لري يى پيښلى کړه . که چيرې موږ د پښتو ادب بېس بهير په نه تميد ونکې لري کېد - ميرزا خان انصاري او کاظم خان - شيدا نومونه د پښتو غزل د بحالندو نوونکو په توگه نشو هيرولاي . نوموړي ته د پښتو غزل د رسونکى په توگه او غزل رنگه کوونکى . پښتون کوونکى او په پښتو غزل کې د پرونو ورو صفاتو د ايجاد ونکې په توگه د استاد حمزه شينوارى نوم به هم خو چې پښتون وي خو چې پښتو وي . خو چې پښتو او بيات وي او خو چې پښتو غزل وي . زموږ د ادبياتو په تاريخ کې به په زرينو کړنو ثبت او تل به ژوند ياد - بحالنده وي . تحکه چې غزل ته د - خپل روڼ استعداد او اند پښنى له

پدر خوابهای شیرین

نخستین سرچشمه خواب خود را از عکس‌هایی متحرک بخاطر می‌آورد: ((ناگزیرم به ۱۸ نوامبر ۱۸۷۹ به عقب برگردم. درین روز پدرم برای اولین بار خطابه علمی بی‌در (ظرفی)) برلین انزمان درجساد. فریدریش تیا تراپولوی امروزی - ایراد کرد. درین جامن ماشین پروجکتور را که عکس‌ها را خیلی بزرگ بر روی پرده ای می‌انگند، بکار مینداختم. از همین روز اشتیاق عکس‌هایی بی حرکت را حرکت و جان بخشیدن براتعیب میکرد.

چون زنده گی، بازیچه برای کودکان، قیلا تیرعاقه ماکس را به بیدار نموده بود. چه همیشه هنگامی که از این جمعیه کاغذی رابه سرعت میچرخاند واز بریده گی تاجان بداخل جمعیه به نوارهایسی عکس نگاه میکرد. عکس‌ها شروع به زنده گی میکردند.

همانگونه که در علم و تحقیق تصادف همواره نقش بسزای دارد، او را نیز یاری رسانید. کامره ((کودک)) در پهلوی دژول فلم برایش آینه خلق نمودند. پیراز کار و زحمات زیاد بسته کاری نخستین کامره را ساخته. و شروع به اولین فلم برداری‌های خود کرد. برادرش ایمل رابتاریخ ۲۰ اگست ۱۸۹۲، بر روی بام منزل شون هاوزرالی ۱۶۱، در حالیکه حرکات جغناستیکی را اجرا نموده، فلم برداری کرد. وی در ظرف ۶ ثانیه ۴۸ عکس جداگانه برداشت. حال آنکه تصدیقات که چگونه بدون پروجکتور فلم هایش به نمایش بگذارد. ماکس سکلارونفسکی نخست این سلسله عکس‌ها را بر روی کاغذ سلویدین کاپی وهر عکس را جدا جدا برید و آنها را به ترتیب روی یک دیگر قرار داد. به این ترتیب اولین کتابچه یاسینمای دستی را به وجود آورد. تخنیکر جوان بی هم برای ساختن پروجکتور، ماشین کاپی و غیره آلات می‌گوشید و بالاخره موفق به ساختن پروجکتور خود بنام ((بیوسکوپ)) گردید.

خبر اختراع جدید بزودی سرحدات المان، بهور نموده و تماشاای فلم با ((بیوسکوپ)) در فولیس - برگرس پارکس اعلان گردید. ولی در اثنا که برادران سکلارونفسکی به انجا رسیدند، چنان انسرده و عکسین گشتند که گویا از برهائی بلند اولمپیان فلم سقیظ نموده باشند. چه بتاريخ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۵، یامعروفی و تماشاای فلم‌های ساخته برادر را لومیر فرانسوی که روز قبل در گواندکانی پاریس برای نخستین بار در معرض نمایش قرار داده شده بودند، مواجه گردیدند.

تاثر و شوک آنها در اثر کیفیت بهتر فلم‌های لومیری باخبر مع قرارداداشدن نمایش فلم هایشان، دوچندان شد. دو ماه پسرتختین مخترع سینما توگرافی صاحب امتیاز بودن بین لومیری فرانسوی و برادران المانی برای چندین دهه ادامه یافت.

درواقعیت امر، پدری برای سینما توگرافی وجود ندارد، فقط سلسله بی از مخترعین، که انکشافات تخنیکي آنها بیشتر مستقل از یکدیگر بیان آمده، دیده میشوند.

نامه‌های پیشماری رابه گونه لومیز لومیره که با ((سینما توگراف)) خود یکناله واحد فلم برداری و پروجکتور طرح نمود میتوان ذکر کرد. تولد ((د همین الهه هنر زیبایی)) مرحون زحمات مردانی چون ماکس سکلارونفسکی است. ماکس سکلارونفسکی بتاريخ ۳۰ نوامبر سال ۱۹۳۹ بدوود جهان گشت. خدمات شایانی وی در رشد و انکشاف سینما توگرافی قابل قدر و با ارزش است. یکی از افتخارات بزرگی که وی در اوان حیاتش نصیب شد، لقب پدر خواب‌های شیرین است که جاپانی‌ها بوی دادند.

حمزه لادیرتنکی جوان او ان بر معین خطنه ویداشوی چی له - غزل سره بی ار یکه بیداکر ماورژدن وری، پوری چی د سراومخ وینسته بی سپین شوی غزل لیکی اولاهم زینار باسی چی خیلد زنه قوت اندیشه ارتول ذوق اورد نیکلا بیژنده نسی استعداد د غزل به رگ رگ کسی بحای کر ی غزونی، یون بوری - وونی، سیرلی به اینه کی اونسور د بشتو حمزه بیژند غزل هغه رنی بیلگی دی چی د هر یوه داننگوبه رگونوکی د حمزه له ویشوره بخلی ی ستایه اننگوکی د حمزه د وینوسره دی ته شوی د بشتو غزل هوان زنده ی بابا کرم

هغه به خیلوینود غزل چمن خروب کر اود هغی به بدل کی د حمزه بیژ غزل د اد بی مکتب بنسب ی کیینود شو چی هغه د خبیراد بی مکتب دی. دغه مکتب که جیری تر حمزه وروسته دوخت حواد نودل نه کر کولای شی چی د بشتواد بیاتوبه غنامندی کی ستره اغیزه وینیندی د بدل خبره می تحکه وکر د پیر حمله داسی شوی چی د اد بی مکتبوتوله موسینوروسته مختلفی نظر بی رابیداشوی چی به نتیجه کی خبره د مکتب د بیار تیا خحه د هغه ورائی ته را وتلی ده. خود دی خبری له یادولو سره سره زما د ایاور دی چی دغه مکتب به بشتواد بیاتوکسی تلپاتی وی تحکه چی حمزه به دغه مکتب کی پرزیات لاریان روزلس دی اود دی مکتب د تلپاتی والس د باره د پیر غوتو غور پیدلویاند ی تینگ باور لری. لکه چی وایی:

حمزه سیرلی لاد خبیرنه نه کسی پوری غوتی به غور پیدو نیگا ری د خبیراد بی مکتب جانگسری سیک د حمزه د شاعری منل شوی سیک دی چی اوس اوس نه یوازی به لسه بشتونخوا یلگی به بره بشتونخوا کی هم زیات لاریان لری. اوز غورام به همدغه مقاله کی ووام چی د - خبیراد بی مکتب ویا یوازی د هغه به لاریانواویوازی د لری یا د بری بشتونخوا پوری ار نه لری. دا د مشترکی بشتواد بی مکتب دی.

چی د خپلی ودی. براختیا اوسا - تنی د باره د لری اوسری بشتونخوا به هر فرهنگالی بشتون بانس دی مساوی حق لری. د مکتب حمزه برانستلی اود حمزه غزل د دی - مکتب د سبق کتاب دی. او بخله حمزه زمو د بشتی سیمی مخکستی لارنود اوگه شاعر دی.

د هر ی ژبی شاعری خانسته هانگر نی لری. د یوی ژبی بنسبه شاعری هغه وی چی کولای شی له خیلو تاوند یو ژبو سره سیالی وکر ی اوهم د هغوی بی تحریرسی به خیلو زیز و نرکی ووزی او وده - وکر ی. چی د حمزه شعرد گاود - د یوی ژبو د پیرولور و شعرونو سره نه یوازی سیال شعرد ی بلکسی به دی هم بریالی شوی دی چی هغو ژبو له شعری بیلی و خخسه بر دی یاتی نشی. استاد حبیب لیکی ((د حمزه صاحب فن او هنره بشتواد پاکسی د امتیاز لری چی ده به خیلو هنری تو توکی د بشتو فارسی او اردو ادب عینی بیگری بشتی خصوصیاتو سره داسی گنکر ی دی. چی د بشتو غزل بی په نه سینار کر ی ده))

د حمزه به غزل کی محتوا و شعر - بت سره داسی بیل کیزی چی یود بل سره نه شلید ونکی ار یکی تینگوی او همداسبب دی چی حمزه د علامه اقبال لاهوری به قول د ژوند د بیلا بیلوار خونو ترجمان بولی. حمزه تل زیار ایستلی دی خه همداسی غزل وایی اود ژوند د مختلفوار خونو ترجمانی وکر ی. به همدی ار وند. استاد حمزه شینواری، د دی بونستی به حساب کی تاسوه غزل کی مقصدیت اهم گئی او که شعری داسی وایی:

اول زما داس خیال رچی به غزل کی زیات اهمیت شعریت تا برکول په گاردی. خو حالات داسی پیدا شول چی به غیره غزل د غزل شه خاص افاد یه موسوم کیده نوبخه بی به غزل کی همد - بت ته هم مخه وکر. خود دی دا مطلب نه دی چی گوندی ما بنسبه غزل کی شعریت او تغزل ترک کر ل نه داسی نه ده. ما د غزل هم - کوشش وکر چی به بحای یاتی شی او مقصدیت هم بنسبه کی پیداش او دینونقاد انود خیال سره سم ما د غزل نه بشتون جوړ کر واوله پرخو - شحال م چی د سرحد شعرا د دی قدر وکر ((

تقاضا است

بقیه از صفحه ۱۰

رحمانی و فریدون مشیری را بیست
از دیگران می‌بسنید.
نریده انوری در طول مدتی
که با رادیو تلویزیون همکاری
داشت هزار بار چرخه شعر از طرف
بی بی بزرگرام های محله تلویزیون
مشعله اران هنر بزنامه های
خاص شعر، درودی و سرودی
زمنه های شیعانگام، ارمان سحر
ترازی طلایی، از هر چمن شنسی
و دیگر بزرگرام های اذین رادیو
بی بی بیکلمه کرده است.

له دی خبری سره دلفن مرستیال بتوسنی
وکره او مه خوله بی بی بتدی راماته شه
لدي د خونا نیوله باره د موزیک یاسرته و فر
شنی))
ت بیه گرانولیتونگو^۱ تانی خه فکرکی حسن
منی مرستیال به ده سهارخیل د نتره لار اوکته
که تللی وی له اداري مرستیال سره بی خه کری
وی ؟ ایا دنیا ستره جوکی دکالت موضوع به د برون
بنودی دنیس^۲ بیس روخس به صلاحیت بیسای ته
ورسیری^۳ اوکته خنکه^۴ د موسی^۵ د کارکونکوترضخ
به ده وار و مرستیالانو بلویان خه دلول کری لارا
غوره کری ؟
د اهغه بوسنی دی چی دنرله بیس داستان
درهنه برخه به بی به رالتونکی کبه کی د رته خوز ب
بوات
اوس بو لوئی او بخونکونی خدای سپارو^۶ د ژوند
و شیبه بو به تیتر



بستون حمزه یوزل ته د لوستونکی
بام روارو پم د انزل و نزل دی چسی
به کی د حمزه مقصدت او شعریت
به شکی اند ازکی هنرمندانه
انجور شوی دی

حمزه شپواری

د ۲۳۰۳ پانچ

ندلی د ۰۰۰ نزل کولای شی هر هره
دلری او پ برهنه خه چی دشعیر
نور قابلیونه انعکاسوی نزل هم هغه
انعکاسوگرکی چی بی ده دی برخه کس
بستونفزل به د بستون نزل رسول
استاد حمزه شپواری د لول نخیل
استعداد او فلسفی اندیسنی له اغیز
خنجه شکرگاره وی
نوارم د بستونفزل د بلار پایاوار

قازها و قوما

بقیه از صفحه ۹۲

بستون شیرتوش مرا د خترک
آبرواتوشید و تشکر کرد^۱ د یار د ...
انواع شیر اوزبانان کرد قازها
ونوهارا هزارانه بیته و پرواز نسوده
رفتنه د خترک یابرادرش دواره
به دودین اغاز نمود^۲ د رین هنگام
قازها و قوما د وایر یاز گشت
نمودند^۳ د خترک جیران شد کبه
چی کتد^۴ دید که بر خت سبب
استاده است^۵ د خترک برایش
گفت^۶ د خترک عزیز مرا بمان کن
سبب و حق مرا بخور د خترک
هر چه زود تر آخورد و تشکر کرد
د خترک آنها را با شاخ هایش در
افوش گرفت و با برگهای آنها را
بمان نمود قازها و قوما آنها را
ندید^۷ د پرواز نمودند^۸ د خترک
یابرادرش د یاره دودند^۹ د خترک
بقیه بود که قازها و قوما د خترک
و برادرش راد یله^{۱۰} اتفاق غنساغ
کردند^{۱۱} د رانولهارا باها به زدن
اغاز کردند^{۱۲} کم بد کبراکرش از
بشت او بایین بقیده^{۱۳} د خترک تا
تنور دودید^{۱۴} برایش گفت^{۱۵} د خترک عزیز
مرا بآجات دده^{۱۶} و بمان کن
بولانی آرد^{۱۷} خور د ریاخورد
د خترک هر چه زود تشکر
خورد^{۱۸} و خود یابرادرش در دورن تنور
نشست^{۱۹} قازها و قوما قناع قناع
کشان بدون آنها طرف جادو گسر
پرواز نمودند^{۲۰} د خترک ارگم
شدن ناز هامه^{۲۱} بین شد^{۲۲} ارتسور
تشکر کرد^{۲۳} و یابرادرش یکجسا
رهسپار خانه گردید^{۲۴} د زمانی که
خانه رسیدند^{۲۵} چند لحظه بعد
از آنها بد رویادشان نیز رسید^{۲۶}

وحشت جنگ

بقیه از صفحه ۸۷

نیز خواهم برد^۱ تاجه وقت
تا چه وقت ؟
ولی انانیکه جنگ را بر ما خمیس
نیکند باید بداند که مردم ما زانوی
م را بخیل نمیزند^۲ مردم ما زنهار
پد زها^۳ د ختره غامضسرمخای ایسن
خاک از بلست بلست خاک خنوده
دفاع میکند سرما دای وطن
شاید زنی این مرتضی هرگز
رهام نکند زیرا ما نیا نجان جنگ
تحلیلی اسمی اختری که در هر
قدم بهترین جوانان ما را گوت^۴
زبان رابیوه ساخت^۵ انجمن
پس ساخت ولی بی گت را می توانیم
بما سولیت گوم که هیچ قدر شن
نور جوانان ما را خواهد شکست
... داماین یکن کو جرد ز...

خواند نیدا

قهرمان الیگ رنجی

در میان مرد های جهان شایسته
منردی سانسند اقنای
پیتروان بون از عالند بیاید
شود که از خانمن خغه است
وتوهمین شده^۱ وی مدت ۲۳ سال
با خانم خود صحبت نمی کند
و به صورت خاموشانه به وی یاد
ابست های خود را می دهد^۲ دین
مدت ۲۳ سال از بر خاش ایسن
نجدت مانندی^۳ العاری ها از را -
بنات بر شده^۴ د تمیکه ایسن
عمل به خان وان بورن مانندی
را ایچاد کوبه تا برای اقنای
پیتروان بورن چهار طبقه دنیا
بنیاورد^۵

لیاق عروسی

این نواسی غیر عیادی
از لوش یک کمینی پرتگالی اما ده
می گردد^۱ لیاق عروس که در ای
رنگه کی روشن می باشد و از تنگه
به درازای (۱۲۰۰) متر ساخته
شده برای محسه آزادی در نیوی-
یازک دوخته می شود که در سال
۱۹۹۲ با کرسنوفارکو سمسب
(عروس) خواهد کرد^۲ ابتکار
مراس عروس باشکوه مربوط میشود
به شخصین تجارت نایشی
(شو بزنیس) امریکا و اسپانیه
درین مراسم که نام (مامسلس)
یادمی شود تنها ۱۰۰ نفر دعوت
شده است^۳ امامراس از نرسین
تلویزیون در سیاری ارکستر
های جهان به ستر خواهد رسید
جانب است که در رخس نشنرات
یک کمینی جابای نیز شرکت
دارد^۴

پاسخهای ...

بقیه از صفحه ۵۱

جواب: میخواستم زنجیور -
کردن د خترک باشم
سوال: اینه رادبرایینه
هویتی خوش می آید ؟
جواب: نه خیر کاملا دلیل
مشخص دارد
سوال: درگشته چی بودی ؟
جواب: شامپاز
سوال: لطفاً یک رازتان را
بگوئید ؟
جواب: فقط خزده ساله هستم
سوال: اگر یک وسیله کارآمد
خانه میبودی، چی
میخواستی باشی ؟
جواب: یک ایرکاندیشن

به جز حواوت نعمل هر
چیز را دم
سوال: فادت بدت را بگو ؟
جواب: ناختمای خود را می
جویم
سوال: در ستر خواب چیستی
میوشی ؟
جواب: روحانی
سوال: قفتک میخوری ؟
جواب: نه خیر
سوال: به طرف کسی
میخواهی ختم گسند ؟
پرتاب کنی ؟
جواب: به طرف خود - وقتی
که حدس نادرت بزتم
سوال: وقتی که خانم تان
در انتهای ویده دادن با
(ماد هوزی نیکیست))
(د خترک) شعرا و اگیر کد،
چی میگوید ؟

جواب: بگد از چنین شود
سوال: از درد دوری کن -
خیره با ((سانیا)) یکجا
باشید، چی خواهید کرد ؟
جواب: بهتر است از کسی که
در خواب خرسر کند،
دور باشم
سوال: حرف دلخواه نسو
کدام است ؟
جواب: زنده کنی بنگد از زندگی
کم
سوال: برای آخرین بار چی
وقت به معبد رفتی ؟
جواب: هفته گذشته، زمانی
که شوکت فلم بود
سوال: برای آخرین بار چی
وقت گپه کردی ؟
جواب: وقتی که کاکایم
نامزد گردید



هارون يوسفي، زحيد مهيار، سروزات نوري، حبيب سابر

نوی پوهنځی سینمايي

ددغه سريال هر کرکټر زموږ د ټولني دځانگړو څير څرگند وکوي

زموږ په سينماکي سريال يوه نوي پديد ده، بايد رامنځ ته شي

هما مستندي له خپلي رول څخه راضي نه ده

فهر لسيزه پخواه زموږ په لرغوني هېواد

گي سينما يا اوبه هنر رامنځ ته شوي. او د وخت په تېرېدو سره يې وده او پرمختيا موندلې ده. اوس راز سينمايي او ټلويزيوني فلمونه جوړ شوي دي. اوس اوس په کال کې د رڼې يا څلور سينمايي او ټلويزيوني فلمونه جوړ يږي. خو تراوسه پورې زموږ د سينما په نړۍ کې د افغاني سريال معاني نه دي. بسدي دي وروستيو څوکلنې د دې نشتوالی د ليري کولو لپاره پاملرنه او کوشنيسو ترڅوچې د تعليمي او تربيتي راديو ټلويزيون لخوا د يونيسف ادارې د سادي مرستې پر بنسټ پرمخ و شوې يواغاني سريال جوړ شي. د دې منظور د پاره هارون يوسفی و حيد - صدي زې، انوري او نجيب ساکب د سريال سناريو وليکله.

د سريال جي يوکېدي سريال دي د (شير آقاو شپږين گل) په نوم ياد يږي. ٦٦ برخې لري. د سريال عمده امتياز يې دې کې دي چې پر صحف مسايلو، ټولنيزو ناخوالو او د ټولني بزوايو، مناسباتو باندې د طنز او کيدې په قالبوکې غير مستقيم تماس نيول شوي چې د کورنيود پاره پير وړونکې او په نړۍ پورې دي. د زياتو معلوما تود پاره غواړو د انوري سره خبرې وکړو. په اوسنيو سريالونو کې د سريال جوړولو ته څه ضرورت احساس شو؟

له دې نه چې تاسې د سريال د ايرکټ په غاړه درلود، راضي ياست؟
- ما تراوسه ځنې ټلويزيوني تياتر او ټلويزيوني نمايشنامې (لکه خرس، او بد نهست، قصار - سازان او يو شمير نورې) د ايرکټ کړي. او د ځينو فوق العاده پروگرامونو لکه د شب شعر و شب قصه، تاشا او د نوي کال د برنامو کارگردانې مې هم کړي. خو تراوسه مې فلم نه و د ايرکټ کړي. البته نه يواغې ما بلکه هماغه افغانې بنځي تراوسه ټلويزيوني اويا سينمايي فلم د ايرکټ کړي دي. دا چې د سريال د ايرکټ دنده ماته سپارل شوې وه زه با لکل راهې يم. ځکه له يوې خوا ماته دا دنده نوې او په زړه پورې وه او له بلې خوا دا لمس نسي سريال دي چې په هيواد کې جوړ يږي. په هر لومړني مثبت کار کې انسان غواړي چې لومړي او پيشگامه اوسي. ما هدا هيله درلوده، ولې دخپل کار په هکله څه نه شم ويلې، ځکه نه پوهيم چې ترکومې حد ته ورسېدو.

د دې نه چې تاسې د سريال د ايرکټ په غاړه درلود، راضي ياست؟
- ما تراوسه ځنې ټلويزيوني تياتر او ټلويزيوني نمايشنامې (لکه خرس، او بد نهست، قصار - سازان او يو شمير نورې) د ايرکټ کړي. او د ځينو فوق العاده پروگرامونو لکه د شب شعر و شب قصه، تاشا او د نوي کال د برنامو کارگردانې مې هم کړي. خو تراوسه مې فلم نه و د ايرکټ کړي. البته نه يواغې ما بلکه هماغه افغانې بنځي تراوسه ټلويزيوني اويا سينمايي فلم د ايرکټ کړي دي. دا چې د سريال د ايرکټ دنده ماته سپارل شوې وه زه با لکل راهې يم. ځکه له يوې خوا ماته دا دنده نوې او په زړه پورې وه او له بلې خوا دا لمس نسي سريال دي چې په هيواد کې جوړ يږي. په هر لومړني مثبت کار کې انسان غواړي چې لومړي او پيشگامه اوسي. ما هدا هيله درلوده، ولې دخپل کار په هکله څه نه شم ويلې، ځکه نه پوهيم چې ترکومې حد ته ورسېدو.

تاسې که د سريال د لوبغاړو او نورو هنر کارانو په هکله معلوما تراکړي.
- په سريال کې د سينما او تياتر پيژندل شو او مو فقو څيرو لکه حاجي محمد کامران، حيد، عبداللهم، مرتضی باقرا، مشعل هنريار، فعيادي، حکيم اطرازي، همام مستندي، خورشيد، ياسين يارمل، عزيز نروغ، جانان او سينو نورو برخه اخيستي ده. د فلمبرداري چارې قاري زاده او غنې ظرغيار تر سره کړي. حکم نرغود د د ايرکټ د مرستيال دنده په غاړه اخيستي وه. په سريال کې له اول نه تر آخره پورې يوکلنې تر اوليدل کيږي. د سريال پيښې په يوکلنې گوراو ټاکلي. کورنۍ پورې اړه لري. حوا د ت به يوه پکوري راغلي، يعنې تياتري صيفه لري، چې د پکوري برخه کې نيس هنرمل او د هغوي ادارې مخ رول درلود.

وخت د صدي زې وايي:
- غواړم د دوستانو خبرو ياته کړم چې د دې سريال يو لمانگري خصوصيت دادې چې پېروي کورنۍ پورې تړلې کرکټرونه هر يو د ټولني د خصوصي خبرې معرف دي. مثلاً، بناري مدرسه تپه، بناري عادي تپه، بوروکرات تپه، کليوالي تپه، اوسانه تپه. بايد ووايم د سريال موز د پاره يوازې نيست و چې له نيکه مرقه د بحد و د پيژون سره په موقفيت سره سره شو. او دا اميد واري يې موز ته بيد اکره چې کيد اي شي په راتلونکي کې د ايروسه اداسه ومومي.

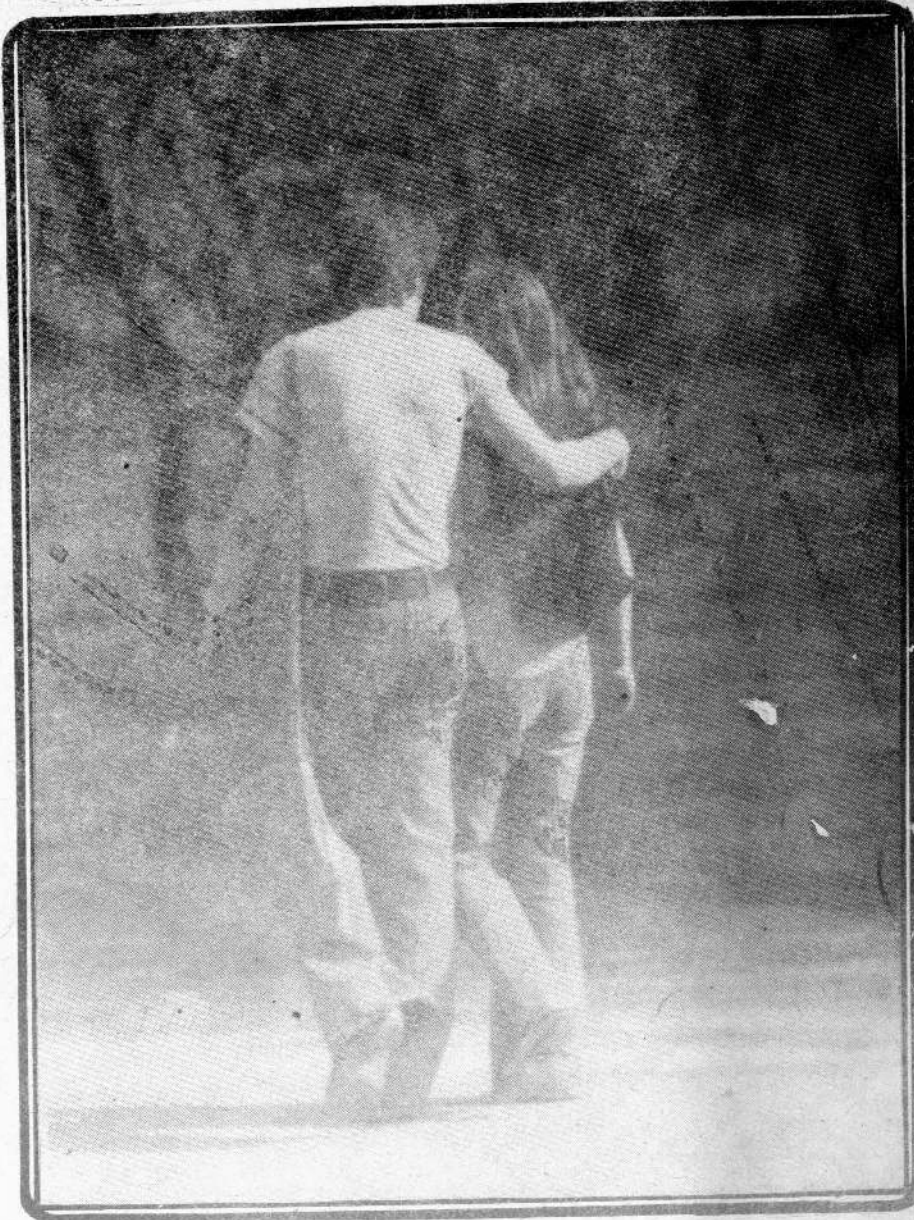
همام مستندي د سريال د لوبغاړي په صفت وايي:
په سريال کې تشثيل تر فلم اسانه وه. ځکه چې ثبت په يوې محدودې ساحه کې صورت نيسو. خو موز يوه مستونزه درلوده. هغه دا چې من موز ته هماغه د ثبت په وړه را کول کيد چې د زده کړيد پاره مو ورته پوره وخت نه درلود. نو هيله مته به چې ليد وکړي پر سختگيرۍ ونه اوسي. په راتلونکي کې هم غواړم، سريال کې رول ولوبو. امانه داسې رول په دې سريال کې مادي پوي بې بند و پاره اود سکون چلو، رول ولوباوه چې ماته هېڅ په زړه پورې نه و. کله چې سريال بند اري، موراندي شو، بيا به هغه هکله د ليد و نکوا وکړه کتونکونځي خبرې کړو.

آیا قد کوتاه

می تواند بهترین باشد؟

آیا طول عمر با قد ارتباط دارد؟

مترجم: ستانک



رشد جسمی سریع همواره بصورت ناگهانی و متوان گفت خود بخودی صورت میگیرد. ناگهان یک نسل بصورت کل نسبت به نسل قبلی قد بلندتر باری آید و این ظهور ناگهانی با همان تندی که آمده از بین میرود. شجره نامه کامل بشر که کلید اکثر معماها یا اسرار قد را در خود نهان داشته، این واقعیت را تایید میکند.

دو دهه پیش سال قبل نسل وابسته به نخستین دوره، نسل دوم پیدایش که بنام استرالویتا کوس یاد میشود ظهور کرد. یکی از آن ها که راست قدم برداشت، مبلهونها سال کار کرد. هیکل قوی و لسی نه دماغ نسل خودش را ترک گفت و در نتیجه نسل کوچکتر ولی پرمغزی را از خود بجا گذاشت.

بعد از گذشت دوره، خیلی کوتاه، تخمیناً یکصد هزار سال پیشی کانترهوس جایش را به سیناتریوس داد. قد متوسط در میان مردان (۱۵۶) سانتیمتر و در میان زنان (۱۴۴) سانتیمتر بود و حجم مغز سیناتریوس بزرگتر از حجم مغز پیشی کانترهوس بود. بار دیگر تپه قد کوتاه و پرمغزی را پدید آمد.

در حدود (۱۵۰) هزار سال قبل روی کره زمین را انسان نیا - ندرتال گرفت. قد او (۱۵۴) سانتیمتر بود. دیک دوره، دیکر صد - هزار سال دیگر انسان نیا ندرتال جایش را به کروماگون ها یا افراد اولیه نسل امروزی سپرد.

حال، انسان اولیه امروزی صاحب قد بلندی شد. ولی نه، طبیعت بطور باور نکردنی پلهوس است. در طول (۳۰) تا (۴۰) هزار سال قد انسان صرف کس بیشتر از یکمتر متر بوده است.

دانشمندان راهپایه بر آنست که دلایل اصلی نوسانات قد را نهادند. اینکه آینده چگونه خواهد بود، نزدیک حدس و گمان است. نوا پروسه تکامل بیولوژیکی انسان پایان نیافته است. ولی در بین مضمین خاص ملاحظه آن هستیم که آیا اولاده، ما، قد متوسط ما را به نیده ستایش هاتر خواهد نمود. نکتهست ولی واقعیت چنان است که در طول هزاره سال پروسه تکامل بر طبق تمام نشانه ها همراه با نوسانات قد، طول عمر انسانی نیز تغییر یافته است.

انسان با قد های مختلف میتوانند به مرحله پیری نهایی برسند ولی تحقیقات نشان داده است که در میان افراد واقعا پیرانشناسی دارای قد متوسط یا پایینتر از آن، بیشتر اند. در واقعیت امر، افرادی با قد بلند در میان این کهن سالان واقعی استثنا کاملاً نادر است. ولی بهر صورت چرا باید طول عمر را با قد ارتباط داد؟ بگذار نظری به ورزشکاران بیفکیم. در مسابقات دوش فاصله کوتاه

صرف ورزشکارانی برنده شده میتوانند که سرعت قابل ملاحظه ای داشته باشند ولی در مسابقات دوش فاصله طولانی موفقیت صرف - نصیب ورزشکارانی است که از قدرت نهاد تحمل وادامه آن برخوردار باشند. هرگاه (۵۰) نفر از میان قوی ترین ورزشکاران دوش جهانی را برای هر دو نوع فاصله از صد متر تا فاصله طولانی بعد مسابقه (مراوتون) را برگزینیم و قد متوسط را در هر گروه محاسبه نمایم آنها متوجه خواهیم شد که با طولانی شدن فاصله کاهش منظم در اندازه قد ورزشکاران بوجود آمده است. به عبارتی دیگر برای افزایش قدرت تحمل و دوام بهتر است قد را کوتاه ساخت (طبعاً در حدود معین).

این واقعیت توضیح منطقی بیولوژیکی دارد. در افراد قد کوتاه نسبت به افراد قوی هیکل تمام ارگانیسم با هماهنگی بیشتر یا بطور ساده بهرست فعالیت میکند. اینست آنچه که آنها را تساهل میسازد تا کار معینی را بدون آنکه بازدهی آن کاهش یابد برای مدت طولانی اجراء نمایند. عوامل کلیدی همده این تحمل و شکیبایی خاص افراد قد کوتاه را یکایک توضیح خواهیم کرد.

نخست از همه، تمام سیستم بدنی آنها تکامل یافته است. در ارتباطات بین اعضای بدن را به خوبی تا بهین میکند و کنترل هورمونی و عصبی، دوران خون و تنفس، دفع مواد زائده و متابولیسم (استقلاب) آنها را بهرست و منظمتر میسازد.

ثانیاً بدن بزرگ به انرژی اضافی غیر تولیدی و متابولیک دیگر بخاطر برداشت و تحمل هیکل تنومند تر و اعضای قوی و با انرژی تبدیل و همچنان ساختمان های مختلف آن که وزن و قد اضافی را متحمل میشود، نیاز دارد. این حالت را میتوان با ساختمان تعمیرات مشابه دانست. هر قدر تعمیر بلند مثل تر و سنگین تر باشد، بهمان پیمانته تعداد پ قوی تری را ایجاب میکند. مصرف مواد غیر تولیدی آن بیشتر است و هر متر مربع مساحت مو ثرو آن بهر آن گرانتر تمام میشود. بدین ترتیب هیکل و ساختمانهای فرعی کمتر در متابولیسم (استقلاب) سهم میگیرد و از نگاه بیولوژیکی غیر فعال اند. به عبارتی دیگر باز دوش بدن اند، درست مانند اکثر ساختمانهای فرعی در تعمیر بلند مثل. از اینسبب تحلیل چنین استنباط میگرد که از لحاظ ظاهری در میان افراد قد کوتاه نسبت به افراد قد بلند، بدن ساختمان بیشتر منطقی داشته و هیچگونه اجزای غیر ضروری و زاید را با خود ندارد. مردان قوی و هیکل بزرگ میتوانند به برابر وزن بدن شانرا از زمین بلند کنند. در حالیکه مردان نهایت قوی هیکل صرف میتوانند حداً اعظمی در برابر وزن بدن شان را از زمین بردارند.

بقیه در صفحه (۸۱)

معمولاً عقیده بر جذاب اند و این زیادی دارد، ولی نیست که افراد قد بلند خوش هیکل، قوی و یک واقعیت است که قد بلند داشتن مزایای در باره قد کوتاه چه؟

بقیه از صفحه (۲۷)

وقتی که ...

بیست و هشت شاگرد گیتار دارم و برای آنها فقط سه جاز گیتار وجود دارد .

در نمود امید و ارج مقامات مسوول توجه نمایند . لطفاً در مورد تعداد شاگردانی که تربیه نمود مایه معلومات بدهید ؟

در تئوری به خاطرند ارم ولی اکثر گیتاریست های پروفشنل که از روی نوت گیتار مینوازند مانند ظاهر -

شباب ، قاسم از گروه موج ، خالد از گروه گلشن ، نعم شیب ، بصیر ، ننگیالی ، طعماس و عارف همچنان

بسی از دختران شاگرد اینمندان - استاد آرمان ایاری مآلفته میتوانی که عشق در کارهای هنری شما چه تاثیر داشته است ، منظوم این است که آیا شایسته چیزی عشق ورزیده آید ؟

بلی حتماً . تمام هنرمندان انگیزه بی به خاطر هنر خود داشته اند و همین عشق است که بر انسان

احساس ظریف میدهد و بسند و احساس هر آهنگ و هر میده خشک و بیروح است . من هم بازنده می و باوظن عشق ورزیده ام .

استاد شما آواز نیز میخوانیید ، چسند پارچه آهنگ در اد پیرو تلویزیون ثبت کرده آید و کدام آنرا

بیشتر می پسندید ؟ من در صد پارچه آهنگ در اد پیرو و بیست پارچه در تلویزیون ثبت کرده ام و از جمله آهنگ (دست از طلب برند ارم تا کام من بر آید) و (مرگ تو) برایم زیاد دوست داشتی اند .

سفرهای هنری تان به کجا ها بوده ؟ بلی من به شوروی ، منگولیو ، یوگوسلاویا ، سفرهای هنری داشتم و همچنان سفرهای شخصی به سو -

یس ، هالند و بعضی جاهای دیگر داشتم که در آنجا کسرت های خصوصاً اجرا نموده ام .

در طول مدت کارهای هنری خود چه جایزه های هنری به دست آورده آید ؟

من تا به حال هیچ تقدیرنامه ، تحفه و جایزه رابد ست نیاورده ام . فقط مرهم بودم که مراتب شوق کرده اند و برای من تشویق و قدر دانی آنها مهم است و بس -

زیرا هنر به خاطر تحفه و جایزه نیست بلکه باید در خدمت مردم باشد . محترم آرمان طوری که اطلاع دارم خالد بستان هم زناختن گیتار استعداد و شهرت جهانی کسب کرده است ، نیز شاگرد شماست و لطفاً بگوئید که خالد فعلاً در کجاست ؟

خالد به آموختن موسیقی علاقه شدیده داشت و بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید ، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانیس گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد . خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در رین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

بول نقد ، یک گیتار به قیمت بیست هزار فرانک و کسرت دور دنیا . او تا به حال به کشورهای آلمان غربی ، ایتالیا ، جاپان ، هسپانیا ، یونان و فرانسه کسرت داده است و یک و نیم سال است که مصروف این کسرتها میباشد .

آیا گاهی خود را با بستان مقایسه می کنید ؟

نخیر من هیچگاه اینکار را نمیکنم زیرا این یک قانون است که شاگرد از استاد بیشتر و بهتر نیاموزد ، در وجود خالد استعداد زیاد است و وجود داشت و بی جوان است و زیاد تر هم میتواند بیاموزد . البته این راه خاطری نمیگرم که خالد پسر من است . من از یک افغان گپ میزنم . در همه افغانها استعداد های شگرف در زمینه های مختلف وجود دارد فقط گفایت میکند تا این استعدادها پرورش داد .

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است ؟

بلی ، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد .

انگلیسی حین الزحمة برداخت

تاصحت فرانت تمجین نمود ولسی

اداره افغان موزیک حین الزحمة استاد را بر اساس نوبت معین نبرد اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود ، باتعاضا مینمایم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در برداخت حین الزحمة تساری برکت الله اقدام لازم نمایند .

بقیه از صفحه (۲۸)

کلام خدا ..

می بود هر شاعر فقط یک شعر تازه می سراید و به دنبال ارمغان خود در سفر است ، من نیز میسندم و نمیکنم ، گوشش دارم و هنر و خوشتر

بیاورم !! در راههای اخیر کیت های

تلوات تران مجید به آواز قاری برکت الله ثبت گردیده و به بازار عرضه شد که طرف توجه موطنان مقرر گرفت ، طوری که اطلاع در ا -

شتم قاری برکت الله برای برخی از سامعین مبلغ بیش از یک لک

بقیه از صفحه (۳۵)

همانچ ..

از دواج های نامناسب ، مصروفیت های بی مورد در خارج منزل جدا ، جلوگیری نمایند ، زیرا چند وقت پیش بچه می را -

آوردند که در یک سرفت دست داشت ، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود ، از خانه

عماش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند ، ولسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتی را مشترکاً انجام دادند ، چون سابقه جرمی نداشت ، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جسم و -

حالت او صرف برای دو ماه جفت تجرید تربیت بسام دارالتاد بی معرفی اس کردیم .

مروارید اکثر ملالسی از یوتسون :

من قدسیت وظیفه ام را همیشه در نگاه عمای سیاستگران

مریضان یافته ام . همین جلاهم که نزد شما می آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود ولسی بلاستامانده بود که زیاد خون غایب کرده بود مرضی وقتی بسه شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست با من صحبت کند .

مریضان عم داشته ام که بعد از بهبودی اتن بانگاههای ملامتبار اعصابی فامیل او مخصوص شوهرش مواجه شده ام و معوض هرگونه سیاست دشنام نارسان

کرده اند ، مثلاً چندی پیش خانمی را آوردند که حمل ششما بود ، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهر مرضی با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد ، دوایی را که عاجلاً به مرضی ضرورت بود خودم

برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرضی را عملیات کردم ، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها



آیا قد کوتاه

کمی چنان بنظر میرسد که طبیعت در طبع بدن انسان بسسه انتخاب و ایضات عالی دست یافته است یعنی قد متوسط . ضمناً قابل یاد آور است که قد متوسط مرد امروزی در حدود (۱۶۵) سانتیمتر است . اضافه بر آن میتوان گفت که سنگست بدن این وایهانت عالی ((قد متوسط)) بهترین مظهر شکمبایی و شمل بیرون طولانی نهن ناصله که زندگی انی نامند باشد .

ظوریک مشاهده میکنید کوتاه بودن قد نیز مزایای خودش را دارد . در نخستین مرحله ، این پورش بسا طرخ خواهد شد که چه واقع شده که بقای هر دو تپ افراد قد بلند و قد کوتاه در جهسان بیرویه تکامل نامین شده است . در حالیکه اخیرالذکر اینقدر مزایای زیادی هم داشته است ؟ پاسخ روشن است . علت بقای افراد قد بلند هیکل قوی آنها است و بقای قد کوتاهاها را شمل بیشترشان تا صحن کرده است . کدام یکی از این مزایا بیشترینه نیاز مرد امروزی است ؟ البته که شمل . پس افرادی که میخواهند قد شان رشد کند ، نباید بساظر افزایش قد در صورتیکه قد کوتاها ولی نورمال دارند راه خود را کم کنند . جایانی هابطور خاص با افزایش صحنی قد مخالف اند البته به استثنای موارد قد های نهایت کوتاه ، پروسورام ، او ، ژوکوفسکی معروفترین ایندو کورتولوژیست اطفال در اتحاد شوروی نیز همین عسقیده را دارد .

ناتش بساظر داشتن قد بلند عمدتاً در به چنگ آوردن قبل از موقع جوانی نفعته است . عمری که در آن به بنیه ظاهر جذا بیست جسمی توجه خاص میذول میگردد ، با گذشت عمر ، انسان در به چنگ آوردن قبل از چهره های مهم دیگری ناتش میورزد و وایهانت قد را نسا ندیده میگردد و یا اصلاً اثر او به فراموشی میارود .

از کسرتش در جابان و از مردم آن خیلی رضایت داشت که در آنجا یک کست وید ویوی را از او ثبت کرده اند .

— خالد چه وقت به افغانستان هودت می کند و آیا شما از زود آرید که نزد او بروید ؟

— افتخارات هنرمند در وطن و در بین مرد مشرمیاشد . خالد بعد از اینکه کسرت دورد نیارا تصام کند ، به افغانستان میاید . صحن فقط علاقمندم که در یکی از کسرت هایش شرکت کنم . من هیچگاه از وطنم جدا نمیشوم و با هر سرزوه خاک افغانستان بیوند ناگسستنس دایم .

— آیا امکان دارد که یک لحظه خوش از زنده گی خود را تصرف کنید ؟

— خوشترین لحظه زنده گی من — وقتی بود که دانستم خالد در کانکور جهانی مقام اول رابه دست آورده است . خوشی من تنهادر این نبود که من پدرش استم ، بلکه خره من یک افغان استم و وقتی که یک افغان بیروز میشود بیروزی صحن دانی از هنر مند .

است و همچنان من استاد خالد — بودم و هر استاد از موفقیت شاگسرت خود مسرور میشود .

— خوب حالا به جای رسیدیم که بشمار رمورد زنده گی خصوصی خود حرف بزنید .

— بسیار خوب من فعلاً پنج ماهه ساله استم . خانم قیلا معلسم انگلیسی بود ولی مدتی است که بیگاری میاشد . خالد بیست و چهار سال دارد ، دخترم که نامش مشعل است نه سال دارد با وی شدیداً انس دارم .

بعد از اینکه از آرمان به خاطر سخنانش سیامگداری کرد تمام روز به این فکر شدم که چرا هنرمند خوب و استاد تواناد در جهان کارها پیش تقدیر میشود و چرا از خالد آرمسان که امروز شهرت جهانی دارد و بارها مطبوعات و تلوویزیون کشور های خارج را زینت داده است ، در افغانستان یک یاد و پارچه گیتار ثبت کرده اند در صورتیکه وی بعضاً به مرخصی افتاد نستان میاید و آنهم در طول ماهها به نشر نمیرسد . این را میگویند قدر دانی از هنر مند .

جدید ترین لوازم تحریر طلاب معارف
اتسام کتاب و کتابچه ، انواع قلم های خود کار ، خود رنگ و ده ها
قلم اجناس دیگر مورد ضرورتان را با قیمت های مناسب و رضا بخش
بخش دستیاب نمایند .

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان
تلیفون : ۲۱۲۷۶

برای اجرای نقش او خواسته بودند . بیسد بمن گفت : توفور! جای نقش . . . را برکن .

گفتم من چیزی نمیدانم . شور هم گفت : من در کنار برده ایستاده هستم هر چیز که گفتم انرا تکرار کن در ختم نمایش محترم لطیفی رئیس تیاتر مرا زیاد تحسین و تقدیر کرد و اینگونه من وارد دنیای هنر تیاتر شدم و دو سال در نقش های مختلف کار کردم . بعد کورس مکیازوری گرفتم و تا اکنون به صفت مکیازور تیاتر کار میکنم .

تقریباً ۲۲ سال قبل از امروز طبق معمول مصرف امور منزل بودم که یکی از هنرمندان نفس منوخته به خانه ما آمد و گفت : ((استاد هدایت داده که در ظرف ده — دقیقه یک لباس خوب خود را بوشیده تیاتر بیا)) من فکر کردم ممکن به کدام دعوت و یا عروسی میرم . به سرعت لباس بوشیدم به تیاتر رفتم ، تیاتر پر از تماشاچی بود ، هیاهوی مردم بلند بود که چرا نمایش شروع نمیشود . یکی از هنریشه های زن که نقش اول را داشت غایب بود و مرا

غرض اجرای یک کسرت — اتحاد شوروی سفر نام ، در آنجا بعد از چندین سال من موفق شدم که پدرم را ببینم ، خاطر و آن دیدار همیشه با من بوده است . آنگاهیکه شوهرم به هندوستان رفت بمن احوال فرستاد ، گفت : (مادرت را رها کن اینجا بیا)) ولی من در جوابش نوشتم از آنچه که نمیتوانم بگذرم مادر و خاک من است . من یک فوه خاک خود را به هزار تایی تو برابر نمیکم . غنیا بیسد مکیازور ریاست تیاتر :

از من راضی نبود ، بلکه برانروخته و عصبانی هم بود ، ولی من وجدانا احساس آرامش میکردم زیرا زن را که صاحب طفل بود از مرگ نجات داده بودم . اولین آواز میرومن بروین اولین آواز خون زن در کشور :

من اولین آواز خون زن بودم که با جادری رادیو میرفتم و در وقت زمانداری بچه سقا که همه فامیل شاه امان الله در سارت نگهداشته شده بودم به اتحاد شوروی رفتم ، بعد از چند سال برای من چانس دست داد که

شگفتی‌های جهان

دنیای شگفت‌انگیز

جانوران

نهنگ ماهی

بزرگترین حیوان گوشتخوار روی زمین نهنگ ماهی است که گاهی طول قدس از ۱۹۸ متر می‌گذرد. بزرگترین گوشت‌خوار خشکی خرس فوره ای الاسکا است که ۷۲۰ کیلوگرم وزن دارد.

پرنده پستاندار

تنها پرنده پستاندار خفاش است که ۲۱۰۰ نوع از آن در روی زمین زندگی می‌کند که مشهورترین آنها خفاش‌های گیاهخوارند که در نواحی هند شرقی بسر می‌برند.

عجیب‌ترین پستاندار

عجیب‌ترین پستانداران روی زمین کانگروه‌ها هستند که بطور متوسط ۱٫۶۴ متر قد دارند. با اینهمه یک نوع کانگروی قرمز وجود دارد که تا ۱۲٫۸۰ متری تواند بپرد. همانطوری که میدانیم این حیوان میتواند نوزادان خود را در شکم مدتها حفظ کند.

دوران حاملگی در حیوانات

طولانی‌ترین دوره حاملگی پستانداران را دهمرده فیس هندی میتوان یافت که بطور متوسط ۶۳۰ روز و گاهی ۷۶۰ روز (دوسان ویکماه) طول میکشد. در مقابل اوسم یک نوع حیوان کوچک پستاندار است که دوران حاملگی اش تنها ۸ روز طول میکشد.

حیوان که سال

طول عمر اسی که رکورد زندگی راشکست ۶۱ سال بود فرده ترین اسب روی زمین اسی است نوع مجار بود که ۱۳۵۸۰۰۰ کیلو گرام وزن داشت. بانکه سان عمر گربه حداکثر ۱۹ سال است معهدا خانم الیس اسی جورج بورانگلیسی گربه ای داشت که ۳۰ سال تمام زندگی کرد و روز ۱۹۰۷ چشم از جهان بست.

دنیای جانوران دنیای شگفت‌انگیزی است شاید عجیب‌ترین پدیده های آفرینش را در میان جانوران بتوان پیدا کرد جانورانی عظیم الجثه وجود دارند که وزن آنها از صد تن نیز متجاوز است در مقابل، جانورانی ذره بینی هستند که وزنشان به یک صدم گرم نیز نمیرسد.

بالن آبی

بالن آبی حیوان عظیم الجثه است که هیچگاه نمیتواند در سطح زمین زندگی کند. طول متوسط بالن ۳۲٫۹۰ متر و وزن آن ۳۳ تن است. این جانوران در اقیانوس منجمده بسر می‌برند و در مسافت یکساعت مسافت ۲۷ کیلومتر طی میکنند. در سال ۱۹۳۲ بالنی را نوزین کردند که وزنش ۱۲۱ تن بود. تنها زیان این حیوان ۳٫۲۲ تن وزن داشت.

زرافه

زرافه در میان حیوانات بلندترین گردن ها را دارد. طول گردن زرافه ۲٫۸۰ متر می‌رسد.

کوچکترین پستاندار

کوچکترین پستاندار روی زمین (موش دراز بوزه) است که فقط ۴۰ میلیمتر طول قد دارد و در نواحی شمالی مدیترانه زندگی میکند.

پلنگ حیوان سریع

نیرومندترین حیوان جهان پلنگ است که ظرف یکساعت ۱۴۰ کیلومتر طی میکند. در جریان آزمایشهایی که سال ۱۹۳۹ در لندن انجام شد سرعت متوسط پلنگ ۷۰٫۸ کیلومتر در ساعت تعیین گردیده، در صورت به اسب‌های مسابقه بیش از ۶۹٫۶ کیلومتر در ساعت سرعت متوسط ندارند.

علی مشیری

بقیه از صفحه (۵۷)

راجع به تست در سوال شما باید به عرض رسانید که هنرمندانه و جگه ندارد هرگاه شما هنرمندی را در بریده سینا را بپوشی صفحه تلویزیون تاں می بینید از زنده است شعر شما می را میخواند نید از زنده است و شما حرف میزنید

هرگز نمیرد آنکه در تلویزیون زنده شده به عشق تبه است در جریده عالم در اول ما هزار سال گذشت از شما دعای منسون هنوز مردم صحرانشین می پوشی است

بعد از آن زبان تاکنون آیا کسی توانسته جای خالی ماد هویلا را در دل تاں پر کند اگر جواب مثبت است آیا او معرفی میکند

الهی خیر... باز صافه خطرناک شد باید بگویم که... که بلی، شخصی است که جای نالی عشق آتشین و طوفان نری ماد هویلا را در دم پر نموده شما ازین خواست اید که این شخصی را بشناسی کم، آیا لایم است که حتی او را معرفی کنی؟ و اینکه خود تاں او را پیدا خواهد کرد؟ خیر شما را زیاد را انتظار می گذارم در صورتیکه شما انرا پیدا کنید بدین شما خواهم گفت که او کیست اما نه اکنون بلکه در شماره آینده و صاحه آینده

مجله سیاهوون - زیرا اتلا یکماه باید در مورد نکس کید - وقت آنرا داشته باشید که نفر مدکور را پیدا نمایید

مطبوعات هند و افغانستان در این باره چه نوشته اند

سوال بسیار خالص است، اما جواب آن به اصطلاح مشیری ۷۰ دفتر میشود - زیرا ده ها مجله هندی و افغانی در این باره قلم فرسای می نموده و مفاہین مختلف نوشته اند - جریده ها، روزنامه ها و مجلات هندی و انگلیسی و اردو مانند ((تاہزاف اندیا)) که بزبان انگلیسی نشر میشود - مجله فلم نیر انگلیس و اسکون انگلیسی - مجلی - نشنل انگلیسی، گمشان، شعخ دهلسی، اد آگار، آریو، فلم تاہزاف پنهان اردو - فلم کادینسا، میرو، فلم ستاره، گله کاره بزبان هندی و نیزه صا جریده و اخبار بزبانهای مردمی، گهراتی، پنجابی و غیره زبانهای هندی طرح و نشر گردیده، اگر نورستر مساعد شد و خوانندگان واداره مجله سیاهوون موافق بودند ترجمه پاک تمداد ازین روزنامه هارا تقدیم میدادیم زیرا تمداد همه شان از بد ما دور

تجاوز میکند، اگر چه تعداد آن همه شان از بد ما دور

راه اداره سیاهوون تقدیم کرده ام

و اما راجع به مطبوعات افغانستان روزی هم وقت تمام جزیاید و مجلات افغانستان نوشته اند، هم قبل از ساختن به هند هم بعد از آن - مجله پشتون

و که اکنون نام آن به آواز تبدیل شده که در آن زمان محترم استاد داکتر جاوید، مدیرمسوول آن بودند، تیغ و مشیری در باره ماد هویلا و شعری از بنده را نشر نموده بودند که اینک تقدیم میشود که عنوان آن بود: ((ذوق تنها))

نه تنها من شعر گویم - من ذوق شما نشاندید بخرد باید شعخ فارسی ((ماه دروا باشد))

بیت سمن خدا ریشک می ماه سوری سمن می شد ((نازنین)) شد، دلری باشد ماه شما شد نگاهش میکند لبخند او چون زنده شما سازد میدانم که انسونگار و ساحر یا شما حساسید

بیارای ((سنگدل)) ((ساقی)) ((آرام)) بخش دل لب می شد، صراحی شد، قلع شد جلم و می باشد

زلفی خون زده - بلا تامله از گمراهی غمگانه ای

راجون آرد - چه پشتی؟؟

اعتراف صریح... زلفی گفت که با همین خنکچه هیلیرتزی را رنگت ام - آنوقت آریابه سری من نشان گرفت و فریاد برآورد: خود را تاگان بد! احساس کردم ترس و وجود مستولی شده گفتم: مقلد صریحش است

بالعن بزوی گفت: پس خود را از منم - گفتم: اما من بیترام ترا دوست کم - تیس روزی لبش جان گرفت و گفت: یاول عزیز! شاید سر نوشت ما همینطور باشد... جدایی، جدایی با مرگ و زنده خندید - طسور

نیرترتبه صدای تیرلند شد و من با احساس دردی پسر سینه ام از هوش رتم هوشنگی جستان را باز کردم - چنه سفید پوئی را

توزیر دیدم - یکی از آنان آبیرو را در وجودم فروخت نمود - مرا صبه پرسیدم: زلفی کیامت... همه سکوت کردند و با این سکوت تحلیلات عجیب و غریبی در ذهنم راه یافتند

ساعت ۱۱، بیستم مارچ - مزایه اتان علیات بردند ساعت ۱۰ و ۳۲ دقیقه - کار علیات من آغاز شد - در ۲۱ مارچ پولیس جنایی آنجا آمد - آنان سوالات زیادی در مورد زلفی ازین نمودند - زلفی قلب خرد را نشان گرفت بود - آنان گفت: وجد در اینستوت طی قرار داد - در مورد قتل همیسو - ترشی توسط زلفی - شواهد عینی منعدم - بخراوند

بزرگدانی شد - ما همین پولیس سخت سرا زیر نظر مراقبت، اشته - تکسوران بزوی سرا بخواب سخیل خون برنده

چاره نداشتیم در شفاخانه ماندیم پنج روز بعد از اقامت در شفاخانه جسد زلفی را از آنجا انتقال دادند - پسران من ضمن شدن شفاخانه - دو بار به به هوش آمدیم با سر اقامت کردیم - زبان تشنگی با دست کفای زیاد بد آمدند - هوای بین گرم بود - اما صافه ماه ابرو انجا گریس طاقت نرسایی داشت - من اجازه نیک گفتن شعر را نداشتم -

بروزگرم سفر به برابیل بونتا قطع شد - تا میسان بلزانی بود - شکه ز شعاع تازه انعام یافته بودند میترانتس چیز چیز بیوشم - بتاريخ ۱۷ جولای جوانی که عینک های استخوانی داشت - از من دیدن کرد - او خود تیرا القرید بهتر کار میسند

چا پخانه کتاب معرفی کرد و منند کرد که شنیده است زبان سلفای سمن زده می خود را میسند - کتبه زنده می و مرد و فرزهای آن - بعضا خسرو و روان جانی است

بوقلمون بودن سیاهوون بزوی زلفی - دختر کسه یسمن از شعوت، عشق و محبت بزوی - دوران آشنایی آن خرمیا من و ارتباطات او طی زنده - گیش بسا

دو اوجوشه روزی در حرم قلبه گویم - بن محراب شد، بخانه شد، دیور کلیکاشد - دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش در پیسدم ستان شد - تیر شد، ناوک شد و تیغ توانا شد - به اول بود ((منازجهان)) آهسته آهسته

نیامت کرد و طوفان شد، بلا شد ((ماه هویلا شد)) خریدار ادو منی آن سرباه تکیس زحل شد، ((مشیری)) شد زهره گردید و شریا شد

تومسیح: نام اصلی مد هویلا منازجهان بیگم - دختر عطا الله خان نیم درانی اصلا از زنده هار شیا شد و مد هویلا نام نلی او است که ترجمه آن چنین است: مد هو یعنی غسل و محبت - یا نشد

جنت بین مرد - آینه که آینه را میسوزد

مگر تو را روشن کردم و خراست زلفی به گسرت و لونی که از لوبه سپر کند بود - گوشه دم -

مراه جهت با سهرت ساختن برای زلفی - همه شرفاء حبس محکم ساختند - اما ما شاء الله کسه وکیل مدافع تری ای داشت - بخراست برخلاف - به خاطر برهمن گون طبع خانوادگی که شیوا زده زده ای من زلفی را کینه و نتوانست بود جوا -

هرات را بدست بیارید - پشت صله های زنده آن نرسانه شد - اما من برخلاف او ایخشید - با است قدم رعایت نمود - هر دو به سری هوشی راه افتیدیم - بعد بزوی فریاد داشت با لکسور تیر شد و شفاخانه - اطفال بر خوردیم - من در زنده گئی مد بین تیر تیر انسان خوب با وجدان بودم - ام

روز ۷ جولای ۱۹۵۶ ساعت ۱۰ و ۲۰ دقیقه در رستوران مد ان هوای برین نشست - تقوه می نوشیدم تا با پرواز ۲۰۹ - به سوی موشن در حرکت افتیم - به جهت تاستان گم - بسیاری ها به سوی جنوب - به سوی ایالتا و همیا نیار میگردند - در رستوران هنگام صرف نغره - با زهم باد زلفی در سن زنده شد -

در همین رستوران بود که دستم را با صمیمیت لای دستش میسوزد و در همین حالت خلوصا - های دیگر - هند بگر رانری بوسه نمودم - در همین رستوران بود که جسم شدیم رسالت و شوهر شرم وارکت که من و توحاشق هند بگر استم اما به درامه ای - هرگاه - مرین کی بالاتر و پایین تر از قبلی اصابت میکند - این درامه پایان می یابد - درامه - نید عشقی که دیگر مرا تا پایان زنده گئی اندیت میکند - اما بگر همه چیز برای من بی شعری - شگه و نسای

نیاست - مطمئنا زیبا سید - با زلفی یکمانستن و یکامردن من می خواهم زنده بمانم - اما هیچ موجود ملکیونی و فرشته آسانی نمیتواند برای من حیثیت زلفی را داشته باشد

بتاریخ ۱۱ جولای ۱۹۵۶ در مطبوعات انسان نوشتند: ((طیاره مسافری که آنرلین به سوی رند بود - جنود پرواز بود - از ارتفاع ۱۱۰ میل در حشر سقوط نمود - در میان طیاره ۴۵ سرنشین بود که ده آن به هلاکت رسید - در وضع هلاک شده گان یکی هم یاول هولند خبرنگار قرار داشت که قرار بسود در بنایند - گئی از آن سرنشین در آمریکا - به زودی - وظیفه حد بد گزارشگری را اشغال بنایند ((

لی برخلاف خواست و تمایل یاول هولند - پس درامه پایان یافت

بایان

بایان

بایان

بایان

بایان

بایان

بایان

بایان

بقیه در شماره آینده

بایان



جان آغا



تاریخچه کاندو

سوال که ما بکس کاری کنیم به نسبت بی بندوباری ها یک دگر و دی ده کلب چیست گریز گریز شروع و کلب لغو شد .
 - بعدا ؟
 - بعد ازتی کوان دو شامل کلب معارف شد م و آنچه چنانستیکه یاد گرفتیم .
 بعد ازتی که کلب معارف در گرفت و سوخت : کارش معطل شد و به ورزش (جود و) دلچسپی پیدا کردم .
 - چنانستیکه چرا دوام نداد این ؟
 - بعد ازتی که کلب معارف سوخت ، به رفتن ده مکتب لامعه شهید و آنچه تمرین می کردم ، مگم یک کلب شد که او هم ایلاکم .
 - هیچ یک مساله شخصی بود .
 - بعدا ؟
 - به جود و روی آوردم و یکسال او را دوام دادم .
 - خوب به هر صورت . . .
 در همین لحظه به دروازه اتاق آهسته تک تک شش .
 جان آغا بیرون رفت و چند دقیقه بعد آنتایه و لگن را آورد ، دانستم وقت صرف نان شب است .
 به ساعت نگاه کردم ۲۰ : ۳۰ شب بود .
 پس از صرف نان نوشیدن حی صحت را دوام دادیم .
 - خوب جان آغا بیاد ، ایره بگو که ورزش کاندو را چه وقت یاد گرفتی ؟
 - ده سال ۱۳۶۲ .
 - پیش کسی ؟
 - پیش استاد عبدالرحیم یوسفی ، بنیانگذار ورزش کاندو در افغانستان . ده دو سال ده کلب استاد رحیم کارکنم ، به شکلی که بعد از سال اول شاگرد های تازه کاره به تمرین می دادم ، یعنی هم شاگرد وهم همکار استاد رحیم بودم .
 ده بهلوی او ، تکنیک های عالیتره پیش استاد شریف که (۶) خط داشت یاد گرفتیم .
 - آیا استاد شریف کلب رسمی داشت ؟
 - نی ، کلب نداشت و ده خانه کار میکند .
 - کلب خوده چه وقت ایجاد کردی ؟
 - ده او خرسال ۱۳۶۴ ده منطقه خیرخانه .
 - آیا استاد رحیم یوسفی برت اجازه داده بود که کلب واکس ؟
 - نی ، حتی او مخالفت کرد .

آدم نامرد نیس

کسی که در ورزش کاندو ... شاگرد تربیه نموده است



سوال هام به پایان میرسد ومن بایست با او خدا حافظی کرده خانه بروم .
 به ساعت نگاه میکنم ، بوره ۱۱ بجه شب است ، از جا برخاسته می گویم :
 - به احازیت سیم خانه .
 - با تعجب سویی ساعتش سویی من دیده میگویی :
 - کجامیری ۱۱ بجه شواس ، همینجه باش باز صبح برو .
 میگویم : نمیشه ، باید برم خانه .
 - هیچ امکان نداره .
 - نمیشه ، باید برم خانه .
 او هم برسی خیزد ، یکجا از اتاق می برام .
 خان آغا می رود گراج ، موترش را از دروازه کشیده می گوید :
 - بفرمایین برسانمتان .
 در جریان راه ، موتر بر جاده های بیخ زده و پسر برف حرکت میکند و امتوجه است که موترش نلغسزد و از سرک منحرف نشود .
 بعد از طی فاصله ها ، سوالی به مگم خطور میکند .
 سوالی که باید در آغاز می پرسید .
 با خود میگویم : خیرام ، ماهی راهروقت از آب بگیری تازه اس .
 - راستی ، گفتی که چند ساله استی و ده کجا تولد شدی ؟
 - ده چه میگفتم ، خودت برسان نگی .
 - اینه حالی خوب برسان گم .
 - ده ۲۱ ساله استم و ده منطقه اوفیان شریف ولایت پروان تولد شدم .
 - ده ؟
 - ده هیچ ، ایره بگو که خانه ده کدم کوجه اس .
 - او نه ، اونجه دست چپ .
 موتر توقف میکند ، میگویم :
 - بیا که حالی برم همراي ما ، شو همینجه باش باز صبح برو .
 - عجب ، ده ای نصف شوازخانه ما برآمدی ، باز حالی صلاح هم میکنی ، حالی نمیم ، بازیک روز ده گه حتما میایم .
 - قول اس ؟
 - قول اس ؟
 دست همدیگر افشرد و خدا حافظی می کنیم و تادید اربعدی از هم جدا می شویم .

- پسر به اجازه چه کسی کلب واکدی ؟
 - به اجازه استاد شریف .
 - استاد شریف حال کجاست ؟
 - او از افغانستان به خارج رفته .
 - تا حال چند شاگرد تربیه کردی ؟
 - یگان ۴۰۰ نفر میشه ؟
 - همی حالس چند شاگرد داری ؟
 - همی حالی چون مصروف سپری کنن دوره مسکلی استم ، به کلب کمتر رسم ویک دوشاگرد مه که رسیده ترانس ده هاره تمرین مینه ، شاگرد های نوده - حدود ۱۰۰ نفر میشن .
 - از عسکری گفتی ، ده کجا عسکراستی ؟
 - ده فرقه هشتاد .
 - بر خورد مسولین اونجه همرايت چطور اس ؟
 - بسیار خوبه اس ، مخصوصا قوماندان ما ، مگم ووال صاحب سید جعفر نادری که یک انسان جوان طبیعت اس پرر امکانات زیاد داده .
 - ده اونجه هم کاندو کار میکنی ؟
 - بلی ، ده فرقه حدود ۸۰ نفر از سرباز ها ره تمرین مینه .
 - ده کلب شخصی تان به نیاز بچه ها دخترها هم کارکن ؟
 - بلی ، ۶ نفر دختر هم ده کلب ما کارکن .
 - آیا ای ورزش بری دخترها و زنهامشربنیس ؟
 - نی ، کاندو با وجود ثقیل ترین حرکات خود ، اگه به صورت علمی ، کارشوه بی خطرترین ورزش ها اس .
 - ورزش کاندو جفرم اخلاصه ایجاب میکنه ؟
 - کاندو جنگ بدین موجب انسان همراي انسانه نتیجه جهل و نادانی میدانه ، به همی خاطر کسانی که ناق باعش از بیت و آزار دگرها میشن یا ناق همراي دگرها جنگ و پرخاش میکنه به حقیقت خلاف ای ورزش کار میکنن .
 - ده کاندو ای گیا مام اس :
 - احترام به انسان .
 - دفاع از حق خود .
 - دفاع از حق دیگران .
 یعنی ورزشکار کاندو ، اولین ضربه ره بری دفاع خود و دفاع از حق بیچاره ها و آدم های ضعیف و دفاع از ناموس و حیثیت انسان ها به کار میسره ، نه بری تعرض و تجاوز بر دیگرها .

زین جوانی که کودکتی زانویش
پنجاب رفته میگردیم به دست
۱ پسر نام این دختر کسی که
در غم خوابیده به رخود زده
او هنوز به دنیا نمانده بود که شو-
هر شاهد شد چقدر به سر و
روی خود زخم چقدر به سر جنازه
او گریه زاری کند من گاه
فکر میکنم که جنگ بیشتر از هر کس
دگر مره تپاه که مرگ برادران
خود برادران شوره هم با هم
چشم دیدیم من بالای سه طایفه
که هر سه آن برادران شوره بود
رفتم من بعلوی تپوت برادرم
نشسته ام یک برادرم در آنجا
باین شهید شد برادر بگویم بنام
خود از دست داد من زهر

جنگ و چه چیده ام نیت آن
چه وقت تا که سال تا کند
روز تا که ام تاریخ گره خات کند
در قلم آتش روشن شده که آب
همه دریا های دنیا نیت آن
خاموش سازد هیچکس نیت آن
تسلیم به دل مثل شمع نیمه جان
میوز و قطره قطره آب میغزیا
مغزیه
وان دگر پیکر که جاد رسا ماتم

به سردار میگردیم
شهریه در دناغ از خاک جان
خود از دست داد ان پش
چشم جان میداد که هیچ
کن نیت آن از جنگال مرگ نجا
تشریف آوره مرگ از چشم میرد
من طرف من دیدم او بری
شور و غریبان بری اطفال بد
بل سوزید جنگ آوره از چشم

... و این فاجعه جنگ بود
جنگی که وقتی شعله روشن
خشک و تره در بر میسوزاند
وایا در شفاخانه نیمه اردو
درخت جنگ زاده در چهره سران
مشاهده کردم که خیلی جوان
بودند در بدن خون هائی که
روزد یکی آنان ریخته است
انان را عدده زده نونان غمگین
جنگ را از سر گرفته اند

... و این فاجعه جنگ بود
جنگی که وقتی شعله روشن
خشک و تره در بر میسوزاند
وایا در شفاخانه نیمه اردو
درخت جنگ زاده در چهره سران
مشاهده کردم که خیلی جوان
بودند در بدن خون هائی که
روزد یکی آنان ریخته است
انان را عدده زده نونان غمگین
جنگ را از سر گرفته اند

... و این فاجعه جنگ بود
جنگی که وقتی شعله روشن
خشک و تره در بر میسوزاند
وایا در شفاخانه نیمه اردو
درخت جنگ زاده در چهره سران
مشاهده کردم که خیلی جوان
بودند در بدن خون هائی که
روزد یکی آنان ریخته است
انان را عدده زده نونان غمگین
جنگ را از سر گرفته اند

... و این فاجعه جنگ بود
جنگی که وقتی شعله روشن
خشک و تره در بر میسوزاند
وایا در شفاخانه نیمه اردو
درخت جنگ زاده در چهره سران
مشاهده کردم که خیلی جوان
بودند در بدن خون هائی که
روزد یکی آنان ریخته است
انان را عدده زده نونان غمگین
جنگ را از سر گرفته اند

وحشت جنگ

شجره جان آنان را به لب آورد
است
ذکر سربازی است که دو کس
موظف مرضی اورا بر یکون دور تیک
هستری نوید میداند ذکر با به
مشکل صحبت میکند

دوسال میشود که سربازان
از جنگ بد میآید در جنگ آدم
کشته میورن ما نوبر پی
ابراهیم در تنگی ابریم کشته شد
یکی دیگر نکشید به شد میگرد
خالا در چارسد بستراست
آبراهیم بچه بسیار خوب بود
هم کشته شد ذبح را بسیار

دوست داشتم جنگ تحمیلی
لذتی بهترین دوستان ما از ما
گرفت من به خون رفقای سوگند
خوردنم که هیچگاه شهادت خود
را از دست ندهم
من همیشه میگویم دیگر جنگ
نیجیم ولی تا وقتی جنگ را با
ما تحمیل میکنند وقتی از راه صلح
نشد جنگ میگویم ذبح هیچ
قت فراوش نمیشود
بدر صاحب منصب بود با پیش
قطع شده مادر مرد یک
برادر عسکرات
در یکی از جنگهای که در
بین ما و مخالفین در گرفت یک وقت
موضوع بالای سر نشسته سر صدمه
آید دندانهای شکسته حالا
سرم درد میکند شها خواب ندانم
یگان بار اعصاب خراب میشود با

حبیب الرحمن افسر لوی ۲۲ -
محافظ هیمی برزی هستند ک
دارد میگوید جنگ مرا مریض
خته قبلا در فرقه ۱۴ بودم در
وظایف محاربوی قند هار غزلی
ارگون و خواست رفتم در سال ۶۴
یکی از وظایف محاربوی در اردو
باید قطعات سرحدی را ا کمال
ببیند و در شاتور کلان وظیفه
موضوع بالای سر نشسته سر صدمه
آید دندانهای شکسته حالا
سرم درد میکند شها خواب ندانم
یگان بار اعصاب خراب میشود با

گل ساز افغانی

البته چاره من از راه سو-
تلویزیون میخواهم که به من وقت
بدهند تا هنرم را به مردم
پخش شود از جانب دیگر
اقتصادی خویش را تقویه کنم
من متأسفم است که شاکمال
در شعبه های رادیو تلویزیون
سرگزین بود ولی آیا هیچ
پروگرامی از شما نیستند ؟
- لی ولی من دو بار چه
شده در آنجا دارم یک پارچه
آهنگ را در میله تاریخی هنرمندان
همین امسال اجرا کردم که آنرا
غوث زلمی ثبت کرد و پارچه دوم
هم به کمک وی در برنامه پاسخ
چیت ثبت شده است
- آیا شما رادیو برهم موقف
هنرمندان ندانند ؟
- بله متأسفانه رادیو برهم
وقت ندادند من از جمله
کارکنان رادیو تلویزیون تنها از
دو نفر بسیار خوشامتم یکی از
غوث زلمی و دیگری از من
- شما سرباز افغانی هستید
- بله من در زمان جنگ
سرباز بودم و بعد از جنگ
به افغانستان آمدم
- چرا که با شما دوستی
میکند ؟
- من در محافل عروسی و خوشی
مردم اشتراک میکنم و زانها
۲۰۰ گاه ۴۰۰ ریخته
افغانی به دست میآورم زنده کی
را همین طوری میگردانم
- شما از رادیو تلویزیون
خوب ندانید ولی از مردم
مردم ما هنرمندان هستند آن
ها را شناسید و میخواهند
که من آنجا هم را ثبت تلویزیون
کنم به خاطر همین مردم است
که من کارهای را ادامه میدهم
از شما میخواهم که یک آهنگ
بخواند اول فکر میکنم که خوشی
بکرم و میگوید را اینجا خوب نیست
من میگویم که مهم نیست کسی میز

به شکل دورانی بالای انهد
تعرض نمودم کدک به جزو تمام
ما محاصره مانده هفت شب جنگیم
ماتوانستم تعرض دشمن را از ما
لاي تنگی قطع کنیم و قطار را
نم مازاد دشمن خواهش کردیم که
تسلیم شوند گفتند نرو خود را
کدید که با هم صحبت کنیم روان
کردیم اورا کشته مادیدم که
رفیق را پارچه پارچه کردند
هم با قهر ضرب دشمن را از
بین بردیم در جریان بازگشت که
موت از دره ارگون عبور میکرد چند
از وسط راین زن مرا مایند
زد ۲۴ ساعت میخوش بودم بعد
از ۶-۵ ماه مرض شدم که بعد
تمام جانم بیخوش میشویم من چهره

انتخارن اختصاص بدست آوردن
تقو را نیز نصیب شده ام که این همه
انتخار بزرگیست برای کهرم افغانان
شاگردانی نیز دین را تزییه نموده
تکرچه هنوز خود دین را تازه
عیدان در اختیار هموطنان خود
بوده شاید بصدقها تن برسد که
صرف تراجون درسی در خارج
از اعضای فاضل آبا علاقتندی
حوسبتخانه ۵ پسر بزرگ احمد ضیا
میشد سخت به پرورش کل
آینده درخشانی را نیز پیش
چی تفاوت میان کار و معالیه
کرچی تفاوت کار است پس مشکل
بنا بر شوق علاقه خویش به
که هیچگونه ارزش هنری نداشته
خیلی عالی بود که روحه هنر گسار
تعداد محدود اندک به گل
از جهت رنگ و ساختمان موادیکه
طبیعی است
- اگر در اخیر ببرم که به
اول قرار گرفته است ؟
- آثار ایراک ماطح منمائیم
دست ساخته و تمیعه میشود
آلتهرق استفاده میکنند چنانچه
شده بود (انگستانی که
من بیشتر دین باشد که با
کارمکن تا باشند

انتخارن اختصاص بدست آوردن
تقو را نیز نصیب شده ام که این همه
انتخار بزرگیست برای کهرم افغانان
شاگردانی نیز دین را تزییه نموده
تکرچه هنوز خود دین را تازه
عیدان در اختیار هموطنان خود
بوده شاید بصدقها تن برسد که
صرف تراجون درسی در خارج
از اعضای فاضل آبا علاقتندی
حوسبتخانه ۵ پسر بزرگ احمد ضیا
میشد سخت به پرورش کل
آینده درخشانی را نیز پیش
چی تفاوت میان کار و معالیه
کرچی تفاوت کار است پس مشکل
بنا بر شوق علاقه خویش به
که هیچگونه ارزش هنری نداشته
خیلی عالی بود که روحه هنر گسار
تعداد محدود اندک به گل
از جهت رنگ و ساختمان موادیکه
طبیعی است
- اگر در اخیر ببرم که به
اول قرار گرفته است ؟
- آثار ایراک ماطح منمائیم
دست ساخته و تمیعه میشود
آلتهرق استفاده میکنند چنانچه
شده بود (انگستانی که
من بیشتر دین باشد که با
کارمکن تا باشند

انتخارن اختصاص بدست آوردن
تقو را نیز نصیب شده ام که این همه
انتخار بزرگیست برای کهرم افغانان
شاگردانی نیز دین را تزییه نموده
تکرچه هنوز خود دین را تازه
عیدان در اختیار هموطنان خود
بوده شاید بصدقها تن برسد که
صرف تراجون درسی در خارج
از اعضای فاضل آبا علاقتندی
حوسبتخانه ۵ پسر بزرگ احمد ضیا
میشد سخت به پرورش کل
آینده درخشانی را نیز پیش
چی تفاوت میان کار و معالیه
کرچی تفاوت کار است پس مشکل
بنا بر شوق علاقه خویش به
که هیچگونه ارزش هنری نداشته
خیلی عالی بود که روحه هنر گسار
تعداد محدود اندک به گل
از جهت رنگ و ساختمان موادیکه
طبیعی است
- اگر در اخیر ببرم که به
اول قرار گرفته است ؟
- آثار ایراک ماطح منمائیم
دست ساخته و تمیعه میشود
آلتهرق استفاده میکنند چنانچه
شده بود (انگستانی که
من بیشتر دین باشد که با
کارمکن تا باشند

انتخارن اختصاص بدست آوردن
تقو را نیز نصیب شده ام که این همه
انتخار بزرگیست برای کهرم افغانان
شاگردانی نیز دین را تزییه نموده
تکرچه هنوز خود دین را تازه
عیدان در اختیار هموطنان خود
بوده شاید بصدقها تن برسد که
صرف تراجون درسی در خارج
از اعضای فاضل آبا علاقتندی
حوسبتخانه ۵ پسر بزرگ احمد ضیا
میشد سخت به پرورش کل
آینده درخشانی را نیز پیش
چی تفاوت میان کار و معالیه
کرچی تفاوت کار است پس مشکل
بنا بر شوق علاقه خویش به
که هیچگونه ارزش هنری نداشته
خیلی عالی بود که روحه هنر گسار
تعداد محدود اندک به گل
از جهت رنگ و ساختمان موادیکه
طبیعی است
- اگر در اخیر ببرم که به
اول قرار گرفته است ؟
- آثار ایراک ماطح منمائیم
دست ساخته و تمیعه میشود
آلتهرق استفاده میکنند چنانچه
شده بود (انگستانی که
من بیشتر دین باشد که با
کارمکن تا باشند

آیا نشرات تلویزیون

ولی هنوز هم بسیاری از برنامه ها
تلویزیون با مرمول صناعی تمیعه
برنامه ها موجود است و از سوی
و ذوقی فرهنگی تناسب وجود
اولا باید گفت اداره سیاسی
اداره روزنیاید خواهد شد
هشت برنامه نشرات خود را
که این ترتیب توارد در برنامه
در این تغییرات جدید در نشرات
برنامه های جدیدی برنامه های
برنامه ها را با هم خلط سازیم
- یعنی اینکه از نشریه های
خواهد آمد ؟
- بله مینظور
- میخواستم به ساله
موجود تاجه حد استفاده صورت
- در دین زمینه
با اعمون جوانان در حال
موجود از طریق کورس های
آموزش مسلکی کارشناسی
نیت که آنرا آسان بگیریم
کامپیو کتب با شیفه گی
را آماده می سازند که
- من شنیده بودم که
چون موجب برخی پرونده
چنین وضع داده دارد ؟
- فعلا چنین مورد
تصیبات غیر مسلکی
- گله های از هنرمندان
یون گاهی محیط برای
- اگر این سخن
چنین نیست ولی باید
میخواهند همه چیز
برای آنها باشد
نیست ما تازه دانه
محدودیت های اجتماعی
که ریاست میشود ولی
داری میگویم آنها فقط

... و این فاجعه جنگ بود
جنگی که وقتی شعله روشن
خشک و تره در بر میسوزاند
وایا در شفاخانه نیمه اردو
درخت جنگ زاده در چهره سران
مشاهده کردم که خیلی جوان
بودند در بدن خون هائی که
روزد یکی آنان ریخته است
انان را عدده زده نونان غمگین
جنگ را از سر گرفته اند

... و این فاجعه جنگ بود
جنگی که وقتی شعله روشن
خشک و تره در بر میسوزاند
وایا در شفاخانه نیمه اردو
درخت جنگ زاده در چهره سران
مشاهده کردم که خیلی جوان
بودند در بدن خون هائی که
روزد یکی آنان ریخته است
انان را عدده زده نونان غمگین
جنگ را از سر گرفته اند

سباوون و کودگان

کودگان عزیز !
 بدینوسیله برای همه تنان
 موده می دهم که مجله سباوون
 از همین شماره به بعد ((سباوون
 کودگان)) را نیز به منظور فراهم
 آوری خاطر شما به نشر می رساند
 که کار سود مند و ستودنی ایست
 مبنی بر بذل توجه به نسل باننده
 شما. شما که سر از همین شماره
 بجایی در سباوون یافتید ، پس
 بکوشید مجله را در وقت زمانش
 بدست آرید و سباوون خودتان را
 با دقت کامل مطالعه نمایید .

همچنان یاد آوری شوم که برای
 صفحه تان بنویسید و بیاورید
 و مطالب آفرینش تان را به
 ادرس ما ارسال دارید .
 درین صفحه مطالبی نه در
 باره شما ، بلکه از شما و برای
 شما به نشر می رسد .
 آرزو مند هستم ، مقصدی صفحه
 را در تهیه و فغانندی هر چه بیشتر
 آن با مطالب ، نقاشی ، رسامی ،
 کارتون و همچنان نظریات
 و مشاهدات سالم و به درد بخور
 تان یاری رسانید .

قازها و قوها

ترجمه: نرگس

بود نبود یک مرد و یک زن بود
 انها یک دختر و یک پسر داشتند .
 مادر به دخترش گفت : من
 ویدرت برای کاری روم ، تو مواظب
 برادرت باش ! از حویلی دور برو
 و هوشیار و عاقل باش ! مادر بازگشت
 برایت دستمال سرمی خریدم
 پدر و مادر یکجا رفتند اما دخترک
 فراموش کرد که والدین اس به او
 چه امر نموده بودند . برادر خود را
 بالای سبزه هازیر کلکین نشانده
 و خودش دوید ، دوید به کوچه
 رفت .

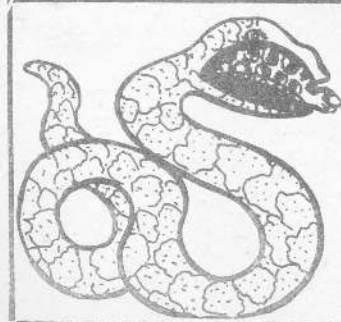
قازها و قوها پرواز نمود ، پسرک
 را گرفته و او را بالای بالهای شمان
 با خود بردند . زمانیکه دخترک
 به خانه بازگشت ، دید که برادرش
 نیست . وارخا شده ، این
 طرف و آن طرف دوید . اما از برادرش
 اثری نبود . دخترک برادرش را -
 صدا زد ولی جوابی نشنید و به گریه
 شروع نمود . زیرا امید آنست که چه
 نوع جزا را والدین اش به او خوا -
 هند داد .

بطرف مزرعه دوید و دید
 که قازها و قوها از دره پرواز
 و بزود ترین فرصت عقب جنگلهایی
 انبوه غایب می شوند .
 در همین لحظه درک نمود
 که آنها برادرش را با خود برده اند .
 از زمان های قدیم در سار
 قازها و قوها حکایت میکردند که انها
 اطفال خود را در زدی نمود با خود
 می برند . دخترک تصمیم گرفت
 تا انها را تعقیب کند . بنا شروع
 کرد به دویدن در راه دید که
 تنور ایستاده است .

- تنورک ، تنورک ! بگو
 قازها و قوها که چرا پرواز نمودند ؟
 تنور گفت : اگر بولانی سوخته
 از آرد جو در را بخوری ، برایت
 میگویم .
 - دخترک گفت : او هو بولانی
 از آرد جو در سوخته را کی خورده
 است ؟ من بولانی از آرد گندم
 را در خانه با با جانم نمی خورم .
 تنور به او نگفت که آنها به کجا
 پرواز کردند . دخترک به دویدن

بوامارچی دیو پهل دهمولوسه
 حال کی و هغه وخت می د -
 شرانو دیو هیدل و لولپاره دیو گه
 رسم کره باید هغوی تسه
 توضیحات و کمر ل شی
 دویم انصوری داس و

شرانو پهل چی دیو دسار
 خلاصه یاترین گیده بوخواییز دم
 اوخیل تول حواس باید جغرافیسی ،
 تاریخ حساب اود زین گرامر اود ستور
 ته وارم .



په کتاب کی راغلی و: دیسوا
 ماران خهل بنکار همداسی سلامت
 بی له دی چی هی توی ترستوی
 تهری . وروسته بیاتش کولی چی
 له غایه و خوییز . اووه شپیز
 هاشتی ترخوی هغه هضمیزی
 کرا و خوب کوی .

دای چی ولستل ، بیاسی
 نود هغه شه په هگله چی
 په منگله کی پیچیزی په گلسی
 دول فکر کی . وروسته می پنسل
 را و اخست اوخیله هلموئی انصور
 و کینی . زمانه پهل انصور
 په دی دول و

خیله شاهکاری شرانوتسه
 ضوده اوختسه می وکره چی
 تاسو یعنی داهیزی ؟
 جواب می را کی : خوه خولی هلمد
 خلك وپهوی ؟
 زمانه انصور خولی ته وه ، سو



چپیزی شهرزاده

شوی و دیو بوامار انصوری تهر
 استرگو شوی پهنو جوان بانده می
 اخوله لگولی وه . هغه انصور
 داس و

هغه وخت چی شپز کلن دم د
 واتمی کسویه نوم کتاب کی می
 چی دپراخ منگل به هگله لیکل



من رفت و بطرف شام نزد يك ميشد
 د فمتا ديد كه يك خانه
 چوبي كهنه بايايه هاي نازك
 و يك كلكين كه يك طرف، د يگر
 طرف شورى خورده ايستاده است.
 در خانه جاد و گريسر نشسته
 و با سيب هاي نقره ي بازي ميكرد.
 دخترك در خانه داخل شد
 و گت :
 سلام مادركلان !
 سلام دخترك، چرا اينجا
 آمده اي ؟

ادامه داد در جايي د بلد گه
 درخت سيب ايستاده است.
 درخت سيب د درختك سيب
 بگو قازها و قوها به كجا پرواز نمودند ؟
 - بعد سيب و خشي مراه خور
 من به تو ميگويم .
 - دخترك گت : در خانه
 يدركلان سيب باغ راني خوردم .
 لذا درخت سيب اورا كمك نكرده
 رنگت كه آنها به كجا پرواز نمودند
 دخترك به جستجو ادامه داد و
 بعد رايي كه دران شير ترش جر-
 يان داشت رسيد .

من از اباها و نعرها گت شستم
 و پيراهن خود را تر نموده ام . آمدم
 تا اينجا خود را گم كتم ،
 بنشين هرجايي كه دلست
 ميخواهد .
 جاد و گريسيك دوك رابه او
 داده و خود از خانه بيرون شده .
 دخترك به تابيدن سرد و زشروع
 نمود . د فمتا از زير اجاق موشكي
 دويد و به دخترك گت :
 - دخترك د دخترك !
 شير بروج رابه من بده من د عوص .

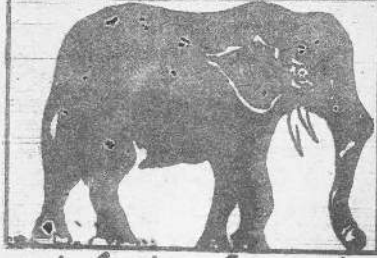
- دخترك به دريا گت :
 دريا گت ، دريا گت آيا ندیده اي
 كه قازها و قوها به كجا پرواز
 نمودند ؟
 - براي تو خواهم گت در صورتی
 كه از شير ترش من بنوشي .
 دخترك گت : من در خانه
 با بايم قيقاق راني خورم ، شير
 ترش تو را كي خورده است ؟
 دخترك مدت مدتي ديدي بالاي
 مزه و جنگل دويد . روزگوتاه شده

بتوك موضوع مهم را ميگويم ، دخترك
 رنج رابه اوداد و موشك گت :
 جاد و گريست تا حتم را گم كند
 و او تراي شويده و بعد ادرت سر
 داخل نموده ، كباب ميكند و ميخورد ،
 دخترك بدون حرکت نشسته و گريه
 ميكرد . موشك به او گت و انتظار
 مكش و برادرت را بگيرد من عوص
 تودوك را گرفته ، سرد و زبي تا بسم
 دخترك برادرش را گرفته و فرار نمود
 جاد و گريه كلكين . آمده و پرسيد
 دخترك ابي تا بي يانه؟ موشك

جواب ميداد ، من تا بسم ، مادركلان !
 جاد و گريست را گم و داغ نمود
 آمد تا دخترك را بخود بد اينجا
 ببرد . ديد كه در خانه هيچكس
 نيست . جاد و گريست پاد كشيده . قازها
 قوها عقب دخترك پريد كه طفلك
 رادريشت مي بورد . دخترك بسا
 برادرش تا در رايي كه در آن شير
 ترش روان بود ، دويد ، ديد كه
 قازها و قوها عقب آنها پرواز اند .
 دخترك به دريا گت :
 دريا گت عزيز من ، ما را اينهان كن !
 بقيه در صفحه (٧٤)

دي . داسي فكري كوي چي دا موضوع
 د دي سببده شو چي د همنوي به
 هلكه به باور پيدا كرم .
 هرگه من چي لهمنوي خسه
 كوم چوي لزشه رضاه به نظر
 رافلي دي پيدا كوي او خيل لومر ني
 انوروي و بنودلي دي خورگورم
 چي رشتار شتاسوي و پاندي -
 خلاصه زي او كه نه ؟ خواهه هم
 د معمول به خير زمانه خواب كي -
 رانتوتق دي : ((داخولر ده)) هغه
 وخت گم نه ديواله مارا نوشه -
 خيري كوي اوته من ديكرا ولس
 نه خورلي بنگل اوته له ستور و
 خسه همان من چي د گلف
 بروج ، سياست او دويل دولشمانو
 به هلكه و بنوده هغه . هم له دي
 امله چي له بومعقول سري سره
 من اشناي پيدا كوي دي رزيات
 خويش شوي دي .

چه راني هم لهه خدمت راتسه
 و كم . اكن من شواي به بونظر
 سره د اينزونا خسه د چين تپير
 و كرم . كه سوي نشين به زره كي
 لالهانده شوي وي جغرافيه و سره من له
 پير نژدي خسه ليد لس
 له همدن لري خسه ده چي
 زه په خيل ژوندكي له پيروشو
 خلكوسره سروكار لرم . له پيروشانو
 سره من ژوندكوي دي او همنوي
 له پير نژدي خسه ليد لس



اوه دي تيكه من داندي كوي له
 چكلي كار خسه چارچاپيره خط
 را و كيو د اوله دي نه چي لسوي ي
 نقاشي من د همنوي خويشه شوي نه وه
 خوابدي شوم . فتمان ، كه همنوي
 وي . هيكله په شه نه پوهي سري
 اولوشمانويه هم ستره كوونكي ده
 چي تل همداسي همنوي نه توضيحا
 وركوي .
 ميووشوم چي عانه بهل كار
 پيدا كرم ، هغه داوچي لرشم او
 پيلوق زده كوم . وواي او كه نه چي
 تراوسه پوري من تونلي دنيا ته
 اولوتق كوي دي . اورنهار شتاسا



معمولاً مراحل اولیه سرطان با درد همراه نیست، درد در مراحل بعدی که امکان تدابیر کمتر صورت می‌گیرد ظاهر میگردد. پس حتی اگر احساس بیماری هم نمیکند، معاینات منظم طبی را فراموش نکنند.

آیا اشعه میتواند موجب سرطان گردد؟

بلی، ولی نه زمانیکه از اشعه بصورت درست در موارد طبی و ستوما نولوژی استفاده گردد. اشعه اکس و اشکال دیگر تشعشع زمانی خطرناک است که از طرف پروستات غیر مسلکی یا ناوارد مورد استفاده قرار گیرد. قرار گرفتن بیش از حد در برابر اشعه ایکس یا مسولات فیزی انرژی اتوی میتواند در سرطان بخصوص شکم Leukmia کمک کند.

آیا اشخاصی وجود دارند که از ابتلا به سرطان معافیت داشته باشند؟

تخمیر، سرطان مرزی رانسی شناسد. این مرزها چه ملی، چه نژادی هم باشد. سرطان انسانان مربوط به هر گروه اتیک و رنگ را مورد مطالعه قرار میدهد. هر چند برخی از این گروه‌ها کم یا زیاد در مقابل اشکال مشخص سرطان حساس اند.

سرطان چگونه تشخیص میشود؟

داکتور چگونه میتواند به شما بگوید که دچار سرطان هستید؟

از طریق اجزای معاینات اندام داخلی و تاریخچه بیماری و معاینه فیزیکی توأم با بیوپسی (Biopsy)

بایوپسی چیست؟

بایوپسی عبارتست از گرفتن نمونه کوچکی نسج که از طرف پاتالوجست لاکتر متخصص این رشته، تحت میکروسکوپ معاینه میشود.

آیا متخصص امراض سرطانی بگانه دکیمت که قادر است در جریان معاینات صبی شما بگوید که ممکنست سرطان داشته باشید؟

تخمیر، هر لاکتر در تشخیص سرطان تعلیمات اساسی را فرا گرفته است. همپتان او از طبقه ژورنال ها و نشریات که از طرف انجمن های طبی و انجمن سرطان ایالات متحده به نشر میرسد، از آخرین انکشافات پیرامون سرطان آگاهی دارد.

پس معاینات مکل را در کجا اجرا کنم؟

این معاینات را میتوان در مطب یا اکثر بیمارکری صبی محل، مانند شفاخانه یا کلینیک انجام داد. در صورتیکه داکتر خانواده کی نداشته باشید، از انجمن طبی محل کمک بخواهید.

دینک معاینه مکل معمولاً چه چیزها شامل اند؟

الف) صاحبه طبی

ب) معاینه منظمی بدن همراه با معاینه قلب، مجاری خونی ریه ها، دهن، بینی، گوش ها چشمها، گلو، امعاء مستقیم و اعضای تناسلی و ستانها.

ج) معاینات خون، ادرار و حجرات رحم و امعاء دیگر - صحت - در صورتیکه داکتر لازم بداند، اجزای پروکتوسکوپی و سکوپ Proctosigmoidoscopic یا معاینات اکسیرز.

پروکتو Procto چیست؟

پروکتو عبارتست از معاینه امعاء مستقیم و ناحیه های تحتانی آن با لکتر وسیله تنوب روشن که پروکتوسکوپ یا دسکوپ یاد میشود. این ناحیه ها را مشاهده میکند. چرا پروکتو اینقدر مهم است؟

نیز ادرار حدود ۷۵ درصد سرطان های کولون و امعاء مستقیم را بدین ترتیب تشخیص

تدابیر عاجل

سرطان را چگونه معالجه میکنند؟

سرطان را با برداشتن ناحیه سرطانی یا از رات سرطان معالجه میکنند؛ طوری که در سرطانی پستان جراح ناحیه سرطانی را بر میدارد؛ در برخی از اشکال سرطانی ادویه های مختلفی برای از بین بردن حجرات سرطانی تجهیز میگردد.

آیا معالجه با تشعشع در تمام انواع سرطان ها موثر است؟

تخمیر، نتایج تدابیر به نوع و محل ناحیه سرطانی و مقدار تشعشع که میتواند طور مناسب از آن استفاده شود، وابسته است. آیا معالجه با تشعشع محفوظ است؟

بلی، هنگامیکه توسط داکتری که دین رشته تخصص داشته باشد، مورد استفاده قرار گیرد. این داکتر را رادیوتراپیست میگویند.

ایموتوب و رادیواکتیف چیست؟

ایموتوب (برادر) کیمیاوی هر

شده باشند و از این تسهیلات استفاده می‌تواند، می‌توانند. می‌توانند.

آیا تمام مواد کیمیاوی که می‌توانند سرطان را تخمین برای تدابیر موثر اند؟

تخمیر، اکثر مواد کیمیاوی نسج سرطانی را تخمین خواهد کرد ولی بسیاری آنها حجرات نورمال را نیز تخمین خواهند کرد. بعضی مواد کیمیاوی حجرات سرطانی نسبت به حجرات سالم بیشتر تخمین می‌توانند این مواد موجب کاهش درد گردیده و زندگی بیمار را حتی برای سالها طولانی تر می‌سازد.

آیا ممکنست رشد سرطان را کاهش یا توقف داد حتی اگر در بعضی موارد معالجه غیر ممکن باشد؟

بلی.

درباره ((واکسین)) سرطان چه؟

ممکنست روزی از اینروزی بعضی از

آیا میتوان سرطان...

عصر خاص است. مانند دیوات آهن، ایودین و غیره. ایوتوب رادیواکتیف اشعه انرژی مشابه به اشعه اکس را از خود خارج می‌سازد و بعضی از اشعه ها قادر اند اند حجرات سرطانی را تخمین نمایند.

هورمون چیست؟

هورمون ماده کیمیاوی است که توسط غدوات تولید شده و با این فعالیت اعضای دیگر تأثیر دارد. بعضی از هورمون ها را میتوان بصورت صنوعی تولید کرد.

آیا هورمون ها میتوان سرطان را معالجه کرد؟

تخمیر، ولی معالجه با بعضی هورمون ها ممکنست زندگی بیمار را طولانی تر بسازد و در برخی بیماران موجب کاهش درد گرداند و قیاح سرطان پیشرفته پستان یا پروستات. آیا سرطان را میتوان در هر شفاخانه بصورت مؤثر تدابیر کرد؟

تخمیر، شفاخانه بایست اطاق عملیات داشته باشد و نیز ابزارتوانی بخاطر اجزای معاینات میکروسکوپی و تشخیص نسج و نیز تجهیزات اکسیرز برای تشخیص و تدابیر سرطان مناسب است، دسترسی کامل داشته باشد. علاوه بر این شفاخانه باید با دکتورانی که بهمین منظور تربیه

اشکال مشخص سرطان با استفاده از واکسین جلوگیری نمود.

آیا هورمون میتواند موجب سرطان گردد؟

دانشندان قادر گردیده اند تا برخی از سرطان ها را با هورمون در حیوانات ایجاد نمایند ولی تا هنوز هم تنها این شک و تردید وجود دارد که مبادا هورمون موجب بروز بعضی از سرطان ها در انسانها گردد. پیرامون رابطه میان هورمون و سرطان تحقیقات زیادی ادامه دارد.

آیا امیدی هست که تمام سرطان ها معالجه خواهند شد؟

بلی، تدابیر جلوگیری از اهداف عمده تحقیقات پیرامون سرطان است.

آیا در حال حاضر میتوان بیماران بیشتری را از سرطان نجات داد؟

در حال حاضر یکی از سه نفر مبتلا به سرطان را نجات می‌دهیم ولی ما میتوانیم امروز با وسایل و تسهیلاتی که در دسترس داریم با تشخیص در مراحل اولیه و تدابیر عاجل این رقم را به پنجاه درصد (از جمله دو نفریک نفر) برسانیم.

دیگران را چگونه میتوان نجات داد؟

باین اشعنان که تمام افراد معاینات صبی سالانه را بشمول معاینات سرطانی اجرا نمایند و با ظهور زنگال های خطر سرطان عمل نمایند.

سرطان در مردان

آیا مردان بیشتر از زنان در اثر بیماری سرطان می‌میرند؟

مردان در حدود نسبت ۵۵ بر ۴۵.

آیا می‌دانیم که چرا اینطور است؟

سرطانی که برای انجمن سرطان آمریکا صورت گرفته نشاندهنده آن است که مردان کمتر به معاینات صبی می‌پردازند، بصورت اگر احساس سلامتی کنند. علاوه بر صورت مرگ ناشی از سرطان به بین مردان قابل توجه به سرطانی که باعث بالابوردن زنان به زنگال های خطر توجه بیشتری می‌نماید. در زنان سرطان بیشتر در زنان در ناحیه های مانند رحم و پستان حمله میکند که دسترسی بیشتر برای تشخیص و تدابیر آن وجود دارد.

چرا مردان مانند زنان بصورت منظم به معاینات صبی نمی‌پردازند؟

برخی آنها ((کارمندان)) حساب میکنند که وقت کم آن میشود. علت هر چه باشد، عدم اجزای معاینات منظم منجر به مرگ های ناگهنگام میان مردان گردیده است.

سرطان های خیلی معمول در مردان کدام اند؟

سرطان سر و گردن، پوست جهاز هضمی ریه، بیشتر از سه پنجم تمام سرطان های مردان را تشکیل میدهد.

سرطان در زنان

اشکال خیلی معمول سرطان در زنان کدام اند؟

سرطان پستان، اعضای تناسلی، کولون، امعاء مستقیم و پوست از جمله سه - چارم تمام سرطان ها در زنان مصوب میگردد.

هرزنی چگونه میتواند خودش را از ابتلا به سرطان پستان محفوظ نگاهدارد؟

بعضی از بخش از معاینات صبی سالانه، بایست پستانها را از طرف داکتر معاینه شود. او بایست همپتان روش مناسب متناسب با سن و شرایط جسمانی خودی پستانهایش را یکبار در هر فصل از این روش استفاده کند.

بنیه در صفحه (۹۲)



درمنا فال گزسته ایلم

متولدین ماه حمل :

د شواری هامیگرد . شکیبایی خوب یک قعه شریں وگفتنی است که میتوان انرا تمام عمر قعه کرد . شما قدرت بزرگی برای اندیشیدن دارید و خویست که استعداد خود را آزمایش می کنید . اینکه گاهی اندوهگین میشوید ، قابل تشویش نیست ورنه مشکل است از ز ش خوشی را بدانیید .

متولدین ماه میزان :

بهار یک بنجره است به سوی یک باغ . شما این بنجره راه سوی زنده گی باز کرده اید . خوب کرده اید . هرگز از محبت و مهریاتس نسبت به دیگران پشیمان نمیشوید . همینکه قادر شدید حسابت و بد بینی را از خود دور کنید . کار بزرگی کرده اید ، اصلاً مثل اینکه با بلیدی مهاجرت کرده باشید و فاتح این جنگ باشید .

متولدین ماه ثور :

برای زنده گی کردن ، هر خانه بی زیاست ، و اما باید بدانید که شما اید پال های عالی دارید و آنرا عملی کنید . دیدار تازه برایتان ارزشمند است . این دوستانی را که در محیط خود یافته اید از خود مرزحانیید .

متولدین ماه عقرب :

دل به تماشای خوشی های دیگران داشتن از روی بزرگی هر انسان بزرگی است . بلی در اطراف زنده گی شمارنج و فقر زیاد است اما همینکه شما یک قلب را از روند میسازید و یک دست را می گیرید و وظیفه خود را انجام داده اید خاموشی شما است . دیدار عاشقانه را رد نکنید و خود خواه نباشید .

زادین ماه جوزا :

هر انسان مثل شما از رویش گیاه و برگها دلشاد میشود . شما احساس عالی دارید که از مردن انسان رنج می برید . سعی کنید عمواره مثل اینکه هم اکنون به خدمت انسان های نیازمندی شتابید در خدمت هموعمان باشید . خوشبختی چیزی جز همان بدیده ها نیست که شمارا دلشاد میسازد .

متولدین ماه قوس :

برنده های خوشخوان راهر کرد دست دارد اما کمتر کسانی حاضر میشوند این برنده ها را در قفس نگاه دارند . لطفاً همین حالا این برنده ها را از قفس رها سازید . امیدواری شما نسبت به آینده معقول و به جاست . آینده شما بسیار خوشبخت است و سعی کنید با د شواری های زنده گی و مبارزه کنید .

متولدین ماه سرطان :

شما خنک طبیعت استید ، اما دل تان می خواهد دیگران با شما برخورد مهربان داشته باشد اما فراموش کرده اید که این انتظار را انها نیز از شما دارند ، خویست که زود ، زود متوجه اشتباهات تان میشوید اما باید اشتباهات را جبران کنید نه تکرار .

متولدین ماه جدی :

باتوانایی که دارید میتوانید دل های نامهربان را رام سازید . سعی نکنید شما هم با اطرافیان تان خشونت داشته باشید خشونت آنها ناشی از برخورد زشت خود شماست . بروید و یکبار دست صمیمیت را دراز کنید . در این ماه تضمین به نامزدی دارید ، مبارک است .

متولدین ماه اسد :

در دلتان امید های بزرگی دارید . انسان به اندازه امید ی زنده گی مینماید که دارد . تشویش و رنج را از خود دور کنید و بخاطر زنده گی کردن راه زنده گی را پیدا کنید . دیدارهای تازه در زندگی شما نقش خاصی خواهند داشت ، سعی کنید بسیار سخت گیر نباشید .

متولدین ماه دلو :

سحر خیزی در روزهای بهار برای شما نشاط و استواری میبخشد . در معامله هایی که پیشرو دارید وقت کنید ، ممکن کوچکترین اشتباه شما باعث زیان های جبران ناپذیر شود . دلتان می خواهد بایک از دوستان قدیمی خود ملاقات کنید بهتر است عجله کنید .

متولدین ماه سنبله :

آرامش خود را حفظ کنید . کاروبار زنده گی چیزی نیست که بدون همه و مشور و فونابه سر برسد شما باید با جنجال های زنده گی عادت کنید و تحمل زیاد داشته باشید ، چرا از خود راضی استید ، دوست منتظر تان را بیشتر منتظر نسازید به سوی او بروید .

متولدین ماه حوت :

تضمین شما برای ترک گفتن خانه زنده و معقول نیست . بعتر است در فکر ثبات زنده گی و تفکر خود باشید . دلپسنگی های زیادی به خانواده دارید که خوب است . به صحت تان توجه زیاد داشته باشید . زود خشمگین شدن به زیان شماست .

از بوجی خنده...

بقیه از صفحه (۲۰)

سرطان ناشی از نوارها اطلاع دادی و با معرفی پرونیس در گرانمایه غضنفر، کشور را با امریکا مقایسه کردی، عدم از طرح سوال این بود که بیس درین روزها چی کشف های تازه داری؟

— معرفی (کودک پنج ساله اندانی که در فاکولته درس میخواند) چاپ شد.

حالا بایک مختص جوان در بوهندتون عوایی و چند دانشمند بر افتخار طب در تماس شدیم و هم صاحبی مفصلی با تعدادی از طنز نویس های برجسته کشور انجام داده ام که عنقریب چاپ خواهد شد.

— یک کپ که، همان که تکیه کلام طنزهای شماست، ایادلت نمیخواهد درباره همکار هایت در مجله سیارون باز هم طنز بنویسی، اگر میخواهی درباره کی؟

— درباره خودت.

— چرا اینقدر کوفتی استی مگر من چیزی خاصی نام که مورد توجه طنز شما باشد؟

— والله، شما هم راست میگویید، نی بابا چیزی ندانم.

— خوب، ظاهر ایوبی، کوتاه بگو که تو دکتر میشی یا ژورنالیست طنز نویسی؟

— هر دویش.

— یعنی که دو تریبوزه به یک دست میگیری؟

— نی، دو تریبوزه به دو دست میگیرم، به خاطر این که خداوند بزرگ با دادن دو دست این نعمت را ارزانی داشته اند.

— در مورد رابطه طب با نرهای عفتگانه، حرف قایل ترییدی ندانم، هر انسان میتواند عنرمند نیز باشد.

— باز هم آیا نگرانی کی که این دو بخش کار، در ایوبی سبیلین های جدا از هم اند.

— ظاهراً همینطور به نظر میرسد، اما اگر وقت شود رابطه های ضروری بین طب و هنر موجود است.

اگرچه در کتابها، کپی های زیاد وجود دارد که ضرورت هنر و ژورنالینگ را در طب به اثبات میرساند، اما کوتاه برایت میگویم که همین حالا در کشورهای ای پیشرفته با استفاده از موسیقی بیماری های جسمی و روحی را تداوی میکند.

— استفاده از نقاشی، روان انسان ها را میباشگافند و به کمک ژورنالینگ و ادبیات، صحت عامه کشور های شانراستد سعی میکنند. و شما این حرف را فراموش نکنید که این همه علاقه مندی به ادبیات و ژورنالینگ، شاید به خاطر خدمت به آینده های طبابت کشور ما باشد.

مسلك مقدس طبابت و مسلك وسیع و بسیار پربهاست و طب معالجوی (که شما انرا داکتر میگویید) صرف یک بخش است.

— قبول، اینرا بگو که تا چسی وقت با سیارون همکاری ات را درام میدی تا ما به این درجه علاقه مندی به این مجله جقدر است؟

— تا وقتی که من و سیارون و

جود دارم.

— یگان کلانکار مای رادری این روزها در نشریه اخبار هفته می بینم اینرا بگو که خودت چسی معجزه داری که خواننده های گرامی، هم در مجله هم در اخبار به کارهای زیاد علاقه میکنند؟

— هیچ، این همه صحبت های مردم ما، صرف نتیجه بزرگواری و لطف بی پایان خودشان است، ورنه، من آدم حقیر و فقیر سرا با تقصیر، هیچ کاره نیستم.

— شما شاکسته نفسی کنید انتاب به در انگشت بهمان نمیشود.

— نی جدی میگویم، با او شید من چیزی نیستم.

— اگر واقعاً اینطور است پس این همه سوالهای من بیجا بود، من نکر کردم با آله مستعدی رو برو هستم.

— شماره فک خودتان میگدام دلناتن با یسکل تان ولی من اندر همه یون لطف و محبت مردم بزرگ ما استم که اگر کوهی از همتی باشم، باز هم در برابر بزرگواری احترام و مهربانی که از جانب مردم عزیز خود دیده ام، ذره ای بیش نیستم. به ایین خاطر من سرا! با تقصیر، تقصیری

تقصیر.

— راستی، در صفحه پوز خند هفته اخبار هم خودت استی و هم ریسمان شیر افاتیونی حالا اینرا بگو که شیر افاتیونی کیست؟

— جای که کلانکار باشد شیر افاتیونی را میبراست منتها انشانی کم که او کیست.

— نکند که او سایه تان باشد.

— شاید بخود هم اشتباهی هستم.

— تا حال چند طنز نوشته کرده باشید؟

— یگان ۲۰۰ پارچه.

— نوره چند سال؟

— تقریباً یازده سال.

— خوب محترم ظاهر ایوبی محصل صنف ششم فاکولته طب معالجویی انستیتوت طب کابل و ژورنالیست مجله سیارون، ازین که حاضر شدید به سوالات ما جواب ارایه کردید از شما تشکر.

— از شما هم تشکر که برایم وقت دادید که در این بزرگم اشتراک کم و کپ های خود را بگویم.

— کدام بزرگم.

— اوه بیخشین، صاحبی.

— بلی، فکرتان را بگیرید که کدام اعنتک فرمایش ندید.

زنی با هزار و یک نام

تعلو بگیرد. اینجهت صبح شی که بتول وجنس بکر قصد خفه کردن او را داشتند و کمال ناسخه را فرخواندند و صیت نامه خود را تحویل دادند. نشر به این صیت نامه جمع صد کفاری امانت در بانک را با مستحاشی به بتول صیت کرده و قصر را هم به مرسه خیره اهدا کرده بود. هرگز تصور میکرد در جمعه موعود به ارض ملیونها جواهر و طلا آلات نگهدار می شود. حال آنکه مرحوم جدی بی جمعه را پرازیته و در میان پنه یی نی دلایان فو العاده مستعمل، گفته واز کار رفته را، جایجا ساخته بود. مرحومی به وکیل که در آل بیماری کنار او حاضر شده بود، می گفته که در زندگی فقط دو چیز از من بجا خواهند ماند یکی این قصر و دیگری هم جمعه ایست که شروت خانوادگی مادر آن نگهدار می شود. سارساک بدینگونه در دل سل فصل میکند که چون شاهرا قصر ارزش چندان نداشته باید بموسه خیره وقف گردد. ولی جمعه از نشر شهرت آن به بتول برسد تا او هایل ترتیب این زن انتقام گرفته باشد و بتول با دیدن محتوی جمعه بی بهره مقصود. شخر مرحوم این بوده که تو را مثل این نی از پوست و گوشت جدا فرسوده کردی. و بعد همیشه او را با خنجر بیاورد. علت اینکه آخرین روزهای زندگی من را با سر حالی و شادایی سپری کرد، همین رنایت نهانی از طنز پروژه انتقام بوده است. همیشه در نظر من آورد که بعد از مرگم چه واقع خواهد شد. ۱۰۰۰ شرا هنوز بدن او سرد نشده. بتول و عاشق چه شاح او نزد وکیل می شتابند.

بعد در مسکه که بتول وارث منحصر بقدر بودن خود راه اثبات رسانید، نزد حاکم قاضی شهر. و صیت نامه را قرائت میکند. بعد در محضر هیات جمعه صدکار امانت بانک را می گشایند و آن دو حریف و دیگران منقش اند از آن جمعه ملیونها. ثروت بیرون آید، وقتی حاکم نی فرسوده قلیان را از میان پینه ها خارج و به بتول تعارف میکنند: ((بفرمایید خانم، میراثی که بشما میرسد، ایین است ۱۰۰۰))

وجنس بکر که با دیدن این تحفه نزدیک جنون است خطاب به بتول میگوید: ((سارساک مجدی بتو گفته بود که محتوی جمعه، کاملاً کفایت حال ترا میکند. اینک برادر و میراث گرانهای شوهرت راه شادمانی صرف کن!))

معلوم میشود علت اینکه سارساک جدی حتی در بستر مرگ، دست از لخبند بر نمی داشت، تصور از یا افتادن جنس بکر و بتول، در چنین لحظه بی او را شاد می داشته است ولی چنانکه گفتیم هر وقت سارساک در هر کاری که توجه میشد، نتیجه برعکس میداد. درین مورد هم قضیه چنانکه همیشه خود حساب میکرد، جیبان نهایت، زیرا روی لفظ ساده لوجی وسطی گرفتن کارها که عادتش بود یا اینکه در لطفات سکوت نپاش گرفته یا چشمور، بجای آنکه بخود ((جمعه بانک راه هم سرم بتول و قصر راه موسه خیره بدهید)) چنین ثبت شده بود: ((قصر راه هم سرم بتول و جمعه راه فلان

موسه خیره بسیاری)) ولی بیچاره بعداً ایین وصیت فراموش او شده هدین ترتیب قصر به بتول و قلیان فرسوده به موسه خیره اهدا شد.

بعدها فرزندم، جنس بکر، بتول را و داشت تا آن قصر انسان را فرسود. به اتان عنینم. عزیز کم که ۱۰۰۰ این حریف چندین بعد پولها را بجمه زده تا دیدد گردید و بتول در میدان بی پرو پوست باقی ماند. از آن موقع به بعد تا کون هیچ معلوماتی درباره بتول خانم ندارم و خودش راهم ندیده ام، درباره قصر باید بگویم بعد از این که چندین بار دست بدست شد با آنچه در اشرف ارشادات ایتداریکی از بزرگان ما، بنسبام ((کلبه اعیان)) دایر گردید منم چند بار در معائنات های رقص که در کلبه اعیان)) داده شده، رفتم ولی چون دیر زمان نیست با مسافل اشرفی قطع رابطه کرده ام، اخیراً به آنرفها سری نی زتم، فرزند این از هانم بیرو است. درین حرفی نیست. شما باید به کلبه اعیان رفته از اعیان آن، سراغ خانم بتول را بگیرید، فکر میکنم آنها حتماً درباره اینک ((لقه شیرین)) نعل کجاست و چه میکند، به شما معلومات میدهند.

گفتید از خوشاوندان شماست؟ علت اینکه به سراغ بتول خانم برآمده اید چیست؟ ۱۰۰۰ یعنی یک رشته خانواده کی ۱۰۰۰ تنها ۱۰۰۰ و هرگز او را ندیده اید، اینطور نیست؟ یعنی خوشاوند نزدیک شما ۱۰۰۰ بسیار خوب فرزند ۱۰۰۰ خدا نگهدار ۱۰۰۰ سعادت همراه ۱۰۰۰

حیرانوونکی حافظه

د (۲۹) مخ پاتی

((زه له دې لخواه څخه بلې کوشې ته تم ، تاسې د پوهې داتې پلاستيکي کړې چې بېلابېل رنگونه ولري ، په پوهې رسې کس لوستونې کړې . که چېرې پوهې ستاسې داسې سره سم راوړئ ، یوازې یوه شنبه ورځ کورم اوږد مه پادارمه ټول رنگونه پاله کېږي اها له پې لویې څخه په پرله په پې ټول مادې)) لکه څنگه چې ولیدل شول نههکوف په خپل ذهن کې د کړې یو پېچلی ترکب د حفظ کولو له پاره یوازې څو شمی فکر وکړ .

نههکوف دخپل دغې تجربې پتېراز دا ټول څرگند کړ :
 ((د کار د اسانتواله پاره په ذهن کې په هر رنگ باندې د یو جسم نوم ز د م د بېلگې په توگه ای - رنگ یعنی کورته ، نههکوف معنی پشو ، تورنگ یعنی مېز او داسې

نور په رسی کس لوستونکې شوونکونو کورم اوه ذهن کې یې په هماغو ټاکل شویانو سره بدلېږي . د حفظ کولو دغه لاره زمانه پاره بهر امانه تاملې نه پوه مدد ونه پادانې یې هم د هغه دینه حفظ کولو له پاره درنگونو نومونه اېښې د بېلگې په توگه صفر یعنی سپین ، پوه معنی ایسی دوه یعنی ټپ او داسې نور . په معنی صورت د شمېر لیاو زده کولو پروسه د رنگونو د بدلېدوونکو ترکبو توشخه جوړېږي او هغه وخت چې وروستی نتیجه تر لاسه شې نورنگونه پوره په خپل ذهن کې د مدد وټو په لوی بدلېم فکر کوم چې د شعور خاروق المعاده نو په همدغه نغې کې مشخص کړې)) .

دغه اړتیا ترې غیرمادی شمېرې هم بهر ژر اوه ایسی سره ترسره کړې . همدارنگه د بېلابېلو شمېرو سره سم ورسې او اوس د زده څخه

تړدو زده کونکې کال پوره پورته له کومه پاره ټاکلې شې اولگې کله د ستې پورته د اوه ثابتې - چې د پېچلو شمېرې ته کسې مساوېدل سره یوځای په یوه وخت کسې دوسمې اوه هم غزل کېدای شې لکه څنگه چې لیدل شوی د ی - نههکوف د پېچلو مساوېږه مساو معنی دوسمې بېلابېلې الې هم غزلې .

نههکوف هغه کوی ثابتې کړې چې هر انسان کولای شې - دا ټول وړتیا پیداکړې اولگې همدغه کله کله داسې نظرونې .

سه خبره داده چې دا ټول استعداد د یې ساری استعداد په نامه بلکې د هغه استعداد په نامه یاد کړې چې د شپونو په نتیجه کې یې وده او پرمختگ کړې او همدارنگه ، نههکوف چې ((هغه څه چې په نغې کسې په دې ساری اوتاروق المعاده په نامه یاد شې بهر لږ به ولیدل شې .

کوکچه تابه خال

په ازمغنه (۶۲)

یک روزکې دلې پرازمې بود خواستې نزد پدې برم آدرې مکل او را کورمې برلم گهتدېه کمک ، گهتېم کاوش دارم وقتې بکوچه رفتې ((او)) در مقابل آمد غزال در آغوش بود ، سلام کرد ، گهتېم بالانې قیصر مادرت مبروی ؟ گهتې : نی ، بالانې جسم به روح پدېم مبرم ، برایش گهتېم که من درجه عالم ، چه یې وټایې های که این دنیا دارم ، همه لږ لږ - تقدیر من څخه شده اند .

او پترنې مې دیدم اها یې گهتې : توچه زندگی پر از شیبې و غزایې دارم ، واقعا تو ۰۰۰ حرفت را - بهرېم و گهتې : زندگی به غش تې اوزه ، اگه هرچه مېکد ، بهین بقدر آرام یې گذارم .

بخانه پدې رسیدم شام بود ، آسمان تیره بود ، برف در کوچه ها پاتی بود ، باد سردی به گونه های مې و نهید ، نزدیک دروازه تهرت رسیدم ، کوچېه دروازه راه بارتکک نبودم تا آنکه پسرې دروا گشود ، اسم پدې را کورتم ، بامتانتی که داشت گهتې : فرمایین افاضت شرف دارم ، پدېرون چولسی رفت ، چولسی کوچکی بود ، خپلی پاک بود ، در - دهلېز رسیدم ، خپلی پاک و منظم بعد آن دروازه اتاق صالون را گشود ، پدېرون اتاق پاک داشتیم عکس در اتاق نصب بود ، یک مزه که حدود ششای سې ساله را داشت بطرف خیره شدم گمان کردم ، پدېم است . در کوچکی زندگی که در پهلوم قراردا شستم ، در باز شد برخاستم ، زن نسبتا جوانی داخل شد به او سلام کردم ، او هم سلام کرد و رسید چکارې داشت گهتېم انا ای ۰۰۰ کار دارم . ایشان تشرف ندادند . گهتېم مې آیند ، رفت و لږه یې بعد صدای یک مرد در دهلېز پیچید ، د سنگیره چرخید آنطرف در پدېم بود پداخل خانه آمد ، حوت زده بطرفم نگریست ، سلام کردم ، دستش را بوسیدم اوکه چشم از چشم بر نهیداشت پرسید : شما اسم تان ؟ بالبخندی گهتې : من یادگار مهم تان هستم ، چشم هایش برق داشت ، سر انا نشناخت ، به افوشم کورتم سراپایم را لرزېش فراگرفت ، روم را بوسید و گهتې کرد . پرسید چرا و قتهای قبل نیامدی .

گهتې : پدېر ، معنوتان پدېر بگهتې اما بهرحال مرا - بهخشم ، من برای تو خاعی یک درد که - سر - برایت بگهتېم آمده ام ، قصه زندگی مې را برایش گهتې ، غم های مې را ، درد های مې را ترسیمی از مادرم را برایش دادم گهتې : پدېر ، تو مادرم را در بدبختی انداختی و تو او را بدبخت ساختی اما او خوشبخت بود و مرگ به تو او رهش لېختند زده ، تقدیر او به شدی من گشاییده شد در پهن او من بودم ، من برای باقی غمهایش در ایسن دنیا ماندم و امروز مرا شوهری مثل تو رائده است ، پدېر تمنی که به مادرم نزع نمودی در من دروې کھی .

پدېم را بخدا سپاریدم و تنها به تاراش یکسار رفت ، بار دیکې نخواهم رفت و بهر زمان مادرم باتسی غمهایم را نخواهم بخت .

وه خلیس و ظلمت بار زندگی زان کس و مادری مې باشم تا شاید روزی غمخواران باشم و در زندگی مېک امید ی .

په نا آشنا کي آشنا

د (۲۳) مخ پاتی

شعري داسې ولس فریاد دې چې د ستم او استعمار پرضد چېنېس وهی او د خوشاله اوسو کاله راتلونکې زېږې وړکې څلک مېازي ته را بېرې او د سکوت او جو پتیا توږ غرونه تروې .

نېټو د ((تورو)) په درد ، در - د پدې ، خوله ((سپینو)) سره یې هم د پېنې نه درلوده . هغه د ابا تار تار نه پخلایکد ونکسې د پېنې و .

دغه ستر شاعر ، طبیب او - سیاستمدار د ۱۹۲۹ کال د اکتوبر په میاشت کې د اوه پنځوس کلنې

په عمر به داسې حال کې چې شپه او روځ د خپل وطن او وطنوالو سره په خدمت لگیا ، مر شو .

زده شو و پیل شو .

اوه لرگین قایق کې ویر ل شو انسانانویه متروک و واهه اوه بناوونکې . . .

له هېڅ ټول نېنې پرته و وړل شو د هغې وروستی پېنې سکې د یو پر خلور یې برخې لپاره و پورول شو .

د لارې په دور کې یې په توره ن د سپکاوي گور پړوتی .

هغه ترانې چې دراسیم او ابار - تاپه پېنې لږ زوی خلور وهلسی تووستان د آزادې لپاره د مېازي لږ ته را بولی .

د پوستکې پرتوره شپه یې این سهار ناست دې .

اوهغه یې اطاعت کولو ته مجبور کړې خدای او خلکو ، هغه له لاسه ورکړ یې د : وطن او د (اوسیدو) تصور . . .

وقتی کودک درآب . . .

په ازمغنه (۳۱) خلقت پېر د ازیم

که امروز در جهان میلیون ها انسان وجود دارد که آبیازي نی تواند وموتب خطرناک ناشی از این حقیقت همه روزه صد ها انسان را بکلم مرگ مې کشاند پاره معتقد به آن مې سازد که طریقه چارکونکې ارزین هلی نمودن آن را دارند .

در انسانی تولد د خترک (ایپا) ناینده سازمان بین المللی حفظ الصحه د وکتوروا گهر هم حضور داشت او در باره د آبیش در آب نظر مثبت داد . ولی دو - کنوران ولادی ونسائی اتحاد شوروي اکثر مخالف چنین نوع

ولادت مې باشند ، آنه مې گویند : در صورت تولد در آب طفل از ماحول (باستو ریزه) به ماحول غیر باستو ریزه باز حرارت مسافتد به حرارت غیر مساعد گډی نی نایند و بر علاوه اگر مادر طفل در انی زایش د چار خونریزی گسردد چطور مې توان به او کمک کسرد ؟

اماد ر واقعیت امر در حالت تولد هادی آیا طفل در ماحول با شعوریزه تولد مې گز د نواضع است که به مشک میتوان آنرا باستو ریزه نایند ، به علاوه تمام تولدات در شناخانه صورت نی گزید . مساله د تمغیر حرارت است که بهر صورت حرارت هوا از حرارت داخل رحم صادر تفاوت کیفی دارد . راجع به

خونریزی چنانچه قبلا مذكور شد مې تولدات که در آب صورت گرفته شاید شرایط تولد در آب خونریزی را کاملا نفی مې کند .

د کنوران ولادی ونسائی نه تنها باید نظریه چارکونکې (تولد در آب) را رد نشمایند بلکه راجع به آن تحقیقات بیشتر را انجام دهند و کوشش نمایند تا نظریات خود را راجع به آن ارایه بدارند .

عکاسی محافن خوش شاعر طهور رنگه وسپاه و سینی مې یه بزد .

د رس شهر مزار شریف متصص شناخانه ملکی شمال روزه شریف .

نیلون ۲۲۹۴

مستد یوی عکاسی جهان نما

در ارتباط نامه ها و مطالب ارسالی شما

خواننده گان گرامی عزیزان ما و عزیزان ما -
 قبل از همه از تأخیر نرسات
 مجله خود بوزش بخوانیم که به
 نسبت کمبود کاغذ بان مواجبه
 بودیم. در مورد نامه های شما
 باید گفت که همه روزه نامه پر محبت
 شما به اداره مجله میرسد. نامه
 آنرا مطالعه نموده و در حریم
 نظریات، پیشنهادات و انتقادات
 شما قرار میگیریم. از آنجا که تعداد
 نامه های دوستان بی نهایت
 زیاد گردیده برای ما مقدور نخواهد
 بود که هر نامه را بطور جداگانه
 پاسخ بدهیم لذا نامه ها را -
 بخزیندی نموده و نام های دو-
 ستان ارتباط میگردید به چاپ
 رسامی و مطالب ارسالی دوستان
 در حالتی که قابل چاپ باشند در
 ستون ها و صفحات معین
 نشر می کنیم. البته نامه های که

حاشیای نظایر پیشنهادات جا -
 لب باشد بطور جداگانه چاپ
 خواهد شد.
 - دوستانیکه نظریات شان را رایج
 کرده اند:
 یاسمین مباح لطیفی زهره تریش
 آرین سعیده دلف محمد -
 اسماعیل برهان ابوالی مادله غویب
 شقیقه عافی معظمه محمد قنبر
 خواننده گانیکه برای مجله
 مطالب خوب ارسال داشته
 اند:
 یاسمین مباح لطیفی هنگامه
 منعل زینب منعل محمود منعل
 لیلانوب گللاب زاده تریا محمد زاده
 محمد اسمعیل برهان ابوالی
 تونی امیری محمد الرحمن محمد سی
 بعیز خدیج سعید سوریار و -
 دوستان شان حکم و ادع -
 غلام نقشبندی مریم حبیب الله
 قمر گل محمد الاحد ثابته مادله
 اختر میر محمد خدیج سعید سی
 مجله ازلیله لاکرگاه نماینده

فوت خیال محمد حمیدی شکیبا
 حبیب زری رابعه رحیم صدیقه
 موند نوزبه میراد سوسن
 نجوا شاپوری نسی نایب خیل
 لیلیامید نسری زهرا احمدی
 مونه حکیمی ماریان نوزی زومه
 توخی نوزبه احمدی نوزبه
 فنگسار زولیا بهارا نوزبه
 عبدالوهاب تمم نکره آذر
 هارون سعید لعل خان نایب
 بلقیس مویشی عبدالناصر شرفی
 محمد سرور حبیب ماریانان نوزی
 عادل زهره نوزبه نیله کوب
 هستانی مریم زهره نوزبه
 نسیم حیدر رحیم نیلوفر احدی
 غلام محمد قادر برهان بولسزی
 سحر الزینان احمد الله حارث
 ماریا بلقیس احمدی عزت الله
 همدرد نوزبه بهار محمد الواحد
 بیبا شکیبارامیر ایبه مقبل
 بنام محمد الزینان ماهون محمد حکم
 سحر احمد طرا احمدی نوزبه

احمد احمدی مستوره لیلیامعرفان
 فعمیه نوزی نوزبه خلیله
 فعمیه آریا نوزبه احمد شیرزی
 سعید سیلا نوزبه خلیله
 فرحنا زهره سید رحمن بساوری
 حمیده یکان فریبا سحر فلو را
 آقایی نوزبه خلیله مرثا خلیله
 منیره پروانه محمد حسن سرساز
 محمد طیب لسیمان عمایسون
 غلام سخی ذبیح الله
 خواننده گان که برشاهی شان
 را با ما در میان گذاشته اند:
 هنگامه منعل سید پلاسور یارو
 دوستان شان حکم و ادع
 نقشبندی مریم حبیب خدیجه
 نسوان لاکرگاه سعیده مستور
 محمود مستور فاطمه نقیب
 عورمین رودکی نوزبه رودکی
 سحر الزینان احمد الفراعده زری
 نثار احمد احمدی محمد سعید
 میرویس
 محمد هاشم حسنت نوزبه

مستوره لیلیامعرفان
 نصیر احمد نصیر الماسر سیلا
 انوشه تادری رسوان حللی
 لمری برید من محمد فوت سیلا
 شیما نوزبه شایسته ساه
 محمد ناد راز شیر شاه مینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم سیلا
 عبدالرحمن اسفند یار عمایسون
 مری شماعا صاحب نواسه نکواسه
 است خدیجه عروسی کند
 مادر رکلان باختم زیاد سعید
 اوجده توفیق ایداکر صاحب
 روزی شخصی مادر رکلان خود را
 نزد دکتر کرد. دکتر بعد از معال
 لمی برید من محمد فوت سیلا
 شیما نوزبه شایسته ساه
 محمد ناد راز شیر شاه مینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم سیلا
 عبدالرحمن اسفند یار عمایسون
 مری شماعا صاحب نواسه نکواسه
 است خدیجه عروسی کند
 مادر رکلان باختم زیاد سعید
 اوجده توفیق ایداکر صاحب

روزی شخصی مادر رکلان خود را
 نزد دکتر کرد. دکتر بعد از معال
 لمی برید من محمد فوت سیلا
 شیما نوزبه شایسته ساه
 محمد ناد راز شیر شاه مینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم سیلا
 عبدالرحمن اسفند یار عمایسون
 مری شماعا صاحب نواسه نکواسه
 است خدیجه عروسی کند
 مادر رکلان باختم زیاد سعید
 اوجده توفیق ایداکر صاحب

روزی شخصی مادر رکلان خود را
 نزد دکتر کرد. دکتر بعد از معال
 لمی برید من محمد فوت سیلا
 شیما نوزبه شایسته ساه
 محمد ناد راز شیر شاه مینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم سیلا
 عبدالرحمن اسفند یار عمایسون
 مری شماعا صاحب نواسه نکواسه
 است خدیجه عروسی کند
 مادر رکلان باختم زیاد سعید
 اوجده توفیق ایداکر صاحب

روزی شخصی مادر رکلان خود را
 نزد دکتر کرد. دکتر بعد از معال
 لمی برید من محمد فوت سیلا
 شیما نوزبه شایسته ساه
 محمد ناد راز شیر شاه مینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم سیلا
 عبدالرحمن اسفند یار عمایسون
 مری شماعا صاحب نواسه نکواسه
 است خدیجه عروسی کند
 مادر رکلان باختم زیاد سعید
 اوجده توفیق ایداکر صاحب

روزی شخصی مادر رکلان خود را
 نزد دکتر کرد. دکتر بعد از معال
 لمی برید من محمد فوت سیلا
 شیما نوزبه شایسته ساه
 محمد ناد راز شیر شاه مینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم سیلا
 عبدالرحمن اسفند یار عمایسون
 مری شماعا صاحب نواسه نکواسه
 است خدیجه عروسی کند
 مادر رکلان باختم زیاد سعید
 اوجده توفیق ایداکر صاحب

روزی شخصی مادر رکلان خود را
 نزد دکتر کرد. دکتر بعد از معال
 لمی برید من محمد فوت سیلا
 شیما نوزبه شایسته ساه
 محمد ناد راز شیر شاه مینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم سیلا
 عبدالرحمن اسفند یار عمایسون
 مری شماعا صاحب نواسه نکواسه
 است خدیجه عروسی کند
 مادر رکلان باختم زیاد سعید
 اوجده توفیق ایداکر صاحب

نامه های از فناریاب

با علاقه ای که به مجله سابیون
 برام میزنید در تلاشید که
 آوردن آن با تمام مشکلات
 میسر آید به نسبت اینکه ما در
 دسترس مناطق کناره ای
 میمانیم که نام و آوازه
 آباد فناریاب میسر در
 ما هم بسیار جوانان با احساس
 و با دین و دین خرد ابران
 مجله سابیون استخوان
 ما نیز در آن دارند دل شان
 میخواهد فائولته بخوانند و با
 شامل به سانس مالی گردند اما
 درین مورد که نسبت عدم مساعد
 بودن فناریاب و نیز کار در
 و در نتیجه ما به آخر حسرت
 زند و از برای رفتن و رفتن
 جوانان آباد فناریاب
 صد در را یکدل کرده این نامه
 را به سانسگی از شما خواه
 رو شرفی در نامه خود شما
 میخواستیم در نامه شان
 بنام سانسگی (فناریاب) قلم
 سخن بکشید. با شما
 خواهد شد و با شما
 نیکو حال و روان ابرار
 با تمام فناریاب و با
 برادران و با شما
 با تمام فناریاب و با
 با تمام فناریاب و با
 با تمام فناریاب و با
 با تمام فناریاب و با

نظریات خواننده گان
 مجله سابیون در ولایت
 ظاهر لیلیامی نوزبه
 مزار شریف
 نشر شاد و قلم مجله سابیون
 مجله سابیون خیلی ها
 مجله ارزنده بود و من یکی
 از جمله علاقمندان می باشم
 مجله خیلی ها در ولایت
 کم یا است که به بسیار
 بدست می آید نیت هر
 انرا نامه می کند را خود
 و ضایعه در این امتیاز را
 بد و خود نمی آید اما
 نیت این بی نیت است
 باشد موفق باشید

نظریات خواننده گان
 مجله سابیون در ولایت
 ظاهر لیلیامی نوزبه
 مزار شریف
 نشر شاد و قلم مجله سابیون
 مجله سابیون خیلی ها
 مجله ارزنده بود و من یکی
 از جمله علاقمندان می باشم
 مجله خیلی ها در ولایت
 کم یا است که به بسیار
 بدست می آید نیت هر
 انرا نامه می کند را خود
 و ضایعه در این امتیاز را
 بد و خود نمی آید اما
 نیت این بی نیت است
 باشد موفق باشید

نظریات خواننده گان
 مجله سابیون در ولایت
 ظاهر لیلیامی نوزبه
 مزار شریف
 نشر شاد و قلم مجله سابیون
 مجله سابیون خیلی ها
 مجله ارزنده بود و من یکی
 از جمله علاقمندان می باشم
 مجله خیلی ها در ولایت
 کم یا است که به بسیار
 بدست می آید نیت هر
 انرا نامه می کند را خود
 و ضایعه در این امتیاز را
 بد و خود نمی آید اما
 نیت این بی نیت است
 باشد موفق باشید

نظریات خواننده گان
 مجله سابیون در ولایت
 ظاهر لیلیامی نوزبه
 مزار شریف
 نشر شاد و قلم مجله سابیون
 مجله سابیون خیلی ها
 مجله ارزنده بود و من یکی
 از جمله علاقمندان می باشم
 مجله خیلی ها در ولایت
 کم یا است که به بسیار
 بدست می آید نیت هر
 انرا نامه می کند را خود
 و ضایعه در این امتیاز را
 بد و خود نمی آید اما
 نیت این بی نیت است
 باشد موفق باشید

نظریات خواننده گان
 مجله سابیون در ولایت
 ظاهر لیلیامی نوزبه
 مزار شریف
 نشر شاد و قلم مجله سابیون
 مجله سابیون خیلی ها
 مجله ارزنده بود و من یکی
 از جمله علاقمندان می باشم
 مجله خیلی ها در ولایت
 کم یا است که به بسیار
 بدست می آید نیت هر
 انرا نامه می کند را خود
 و ضایعه در این امتیاز را
 بد و خود نمی آید اما
 نیت این بی نیت است
 باشد موفق باشید

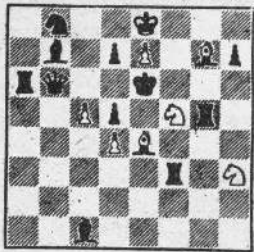
نظریات خواننده گان
 مجله سابیون در ولایت
 ظاهر لیلیامی نوزبه
 مزار شریف
 نشر شاد و قلم مجله سابیون
 مجله سابیون خیلی ها
 مجله ارزنده بود و من یکی
 از جمله علاقمندان می باشم
 مجله خیلی ها در ولایت
 کم یا است که به بسیار
 بدست می آید نیت هر
 انرا نامه می کند را خود
 و ضایعه در این امتیاز را
 بد و خود نمی آید اما
 نیت این بی نیت است
 باشد موفق باشید

نظریات خواننده گان
 مجله سابیون در ولایت
 ظاهر لیلیامی نوزبه
 مزار شریف
 نشر شاد و قلم مجله سابیون
 مجله سابیون خیلی ها
 مجله ارزنده بود و من یکی
 از جمله علاقمندان می باشم
 مجله خیلی ها در ولایت
 کم یا است که به بسیار
 بدست می آید نیت هر
 انرا نامه می کند را خود
 و ضایعه در این امتیاز را
 بد و خود نمی آید اما
 نیت این بی نیت است
 باشد موفق باشید

نظریات خواننده گان
 مجله سابیون در ولایت
 ظاهر لیلیامی نوزبه
 مزار شریف
 نشر شاد و قلم مجله سابیون
 مجله سابیون خیلی ها
 مجله ارزنده بود و من یکی
 از جمله علاقمندان می باشم
 مجله خیلی ها در ولایت
 کم یا است که به بسیار
 بدست می آید نیت هر
 انرا نامه می کند را خود
 و ضایعه در این امتیاز را
 بد و خود نمی آید اما
 نیت این بی نیت است
 باشد موفق باشید

نظریات خواننده گان
 مجله سابیون در ولایت
 ظاهر لیلیامی نوزبه
 مزار شریف
 نشر شاد و قلم مجله سابیون
 مجله سابیون خیلی ها
 مجله ارزنده بود و من یکی
 از جمله علاقمندان می باشم
 مجله خیلی ها در ولایت
 کم یا است که به بسیار
 بدست می آید نیت هر
 انرا نامه می کند را خود
 و ضایعه در این امتیاز را
 بد و خود نمی آید اما
 نیت این بی نیت است
 باشد موفق باشید

تشریح



سفید ۱۰ مهره:

Ch3 - Pd4 - Fe4 - Pc5 -
Cf5 - Tg5 - Ta6 - Pe7 -
Fg7 - Re8.

سیاه ۹ مهره:

Cb8 - Eb7 - Pd7 - Ph7 -
Db6 - Re6 - Pd5 - Tf3 -
Fc1.

سفید بازی را شروع و در دو

حرکت سیاه را مات میکند

پرسش اولی

لاله ام لاله، نقشه نام کو بر

صورت خالص آیا غم و بس

چون جرس بیخبر زمزمزل و راه

همه تن ناله سر اغم و بس

این شعر مربوط یکس از

شاعران مشروطه خواه است که

اخیراً مجموعه اش چاپ گردیده

وید سترس علاقمندان قرار گرفته

است، بما بنویسید که شاعر

آن کیست و در این مجموعه چند

شعرا و گنجانیده شده است.

۱- از جمله وسایسل

جاد و گری - در آغاز انسانسه

ها میگویند.

۱۱- خالی نیست - در -

شت نیست.

۱۲- کوتاه پشتتو -

معکوس آن کوشش است - دانه

قیمتی - صومعه

۱۳- آواز خر - همیشه

آنها لعنت میکنند - بی بردن

۱۴- گوشت آن حرام است -

بنگه می خورد - خدا یا.

- ۱۱- دشت - معکوس
- آن هوشیار است - از مردم بول
- خیرات میخواهد.
- ۱۲- خوشنود - سرنا -
- ۱۳- انصار - فرار
- تاگهانی حیوان - غضروف
- اصطلاحی.
- ۱۴- صبح -
- ۱۵- هنرمند بزرگ کلاسیک
- کشور - امروز پشتو - ناشنوا
- ۱۶- معکوس آن نخ
- است - دزدی.
- ۱۷- خالیکاه - بخشش
- یکم - بومیان جمع آنست.
- ۱۸- مفرد جواهر -
- معکوس آن عددیست - راه.
- عسودی.
- ۱- مفکوره - اندوه - آنچه
- لذیذ دارد.
- ۲- شادابی - کار -
- نصر - بافشاری احقانه.
- ۳- معکوس آن یکی از دریا
- های کشور - خانه - بزرگ -
- از جمله د خانیات ندیم - خوگرفتن -
- ضمیر غایب.
- ۴- بین شب و عصر - لشکر
- ندیده کی - دو
- ۵- بیخ و ریشه - سه صد و
- شصت و پنج روز - آبیازی - د و
- باره.
- ۶- سکوت - فاعل آن
- ضارب است -
- ۷- مخاطب متکلم - مداوا
- صاحب باور
- ۸- معکوس آن کرایشی
- نیست - ترسیده - در هر دو
- مشو.
- ۹- بلی - جزای بی سر
- گونه را ترمیند - بر باد.

سازگاری

- ۴- دیروز - نفس پشتو
- معکوس آن مادر بزه است
- مشکوک آن فاعل است.
- ۵- تند رست.
- ۶- لیلیو مادر آن است -
- الهی - معکوس آن آهسته
- است.
- ۷- راعمه - شعر
- (اصطلاحی) - شعری منسوب
- به یوسف مصر.
- ۸- مراسم بعد از عروسی -
- دشمن شیشه.
- ۹- گل نشکفته - معکوس
- آن شب مانده است.
- ۱۰- فساد - کلمه

حاصل

افس: کن : اند

۱- غم در جستجویش

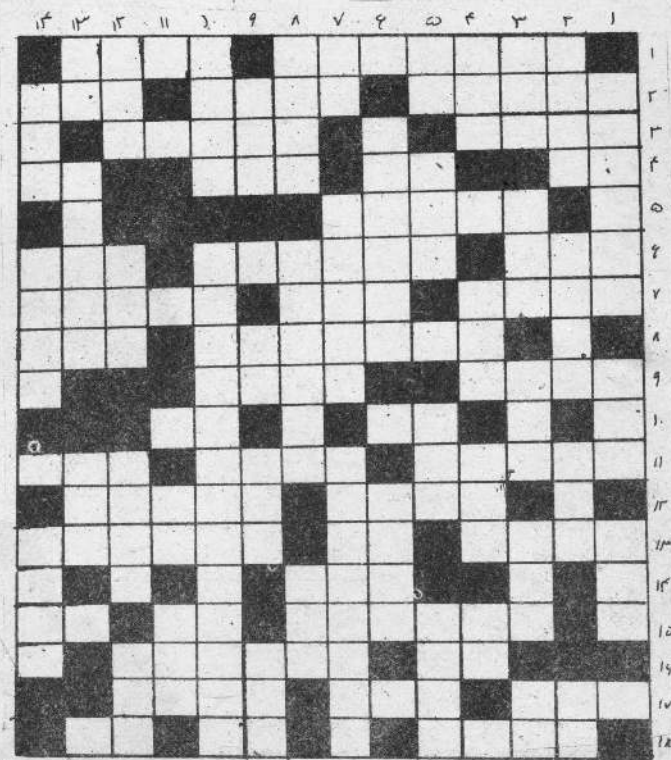
استند - بخت.

۲- آرزو - بعد از هجران

ارزش و بها.

۳- سخن چین - خو -

شحال.



حل کنید و جایزه بگیرید

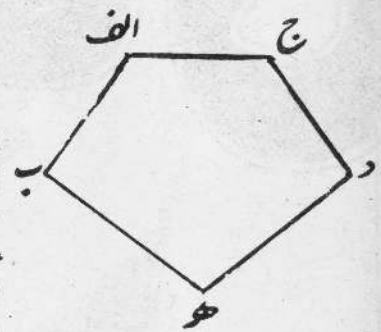
ارتباط را پیدا کنید

چند جفت زن وشوهر به بار رفتند ، در آنجا جمعا ۴۴ بوتل فانتانوشیدند ، خانم صد یقه ۲ بوتل فانتانوشید ، خانم سیوزی ۳ بوتل ، خانم فتانجان ۴ بوتل و خانم بیرون ۵ بوتل فانتانوش جان کردند . آقای غلام مسای و یاخان محتن شان فانتانوشید . آقای احمد ۲ برابر خانم محترم شان فانتانوش کرد . آقای محمود ۳ برابر خانمشان و آقای یوسف ۴ برابر خانمشان بوتل های فانتانوش را سرکشیدند . حال بر شماست که بگویید ونویسید کدام خانم با کدام آقای ارتباط همسری دارد ؟

آرتراست و آمد نماید ، در آنصورت فاصله زیاد تری رانست به فاصله بین شهر (ب) به شهر (ج) . طی خواهید کرد . جمعا مسافه از شهر (الف) از طریق شهر های (ب) و (ج) به شهر (د) و از آنجا از طریق شهر (ه) دوباره به شهر (الف) ۲۲ کیلومتر است و اینقدر نیست میدانم که یکی از این دوراه بشهر (د) ۱۴ کیلومتر کوتاه تر است . باشند ن این جواب کله در سرور چرخ خورد و خواهان رهنمایی از خواننده گان مجله سب وون شد ، لطفاً او را رهنمایی کنید و همچنان جواب دهید که فاصله بین هر شهر چند کیلومتر است تا اداره ترافیک در آنجا لوحه های رهنمایی نصب کند .

موجود است ، انتخاب یکی از آنها باشماست ، یا از طریق شهر (ب) و (ج) به شهر (د) میرسید . اهم از طریق شهر (ه) به شهر (د) میرسید . ولی باید بدانید که : از شهر (الف) به شهر (ه) به اندازه ۱ فاصله زیاد تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ج) ۱۰ از شهر (ه) به شهر (د) بر عکس ۱ فاصله نزدیک است نسبت به اینکه از شهر (ب) به شهر (د) میروید . از شهر (ب) به شهر (ج) راجه اندازه ۱ دورتر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ب) میروید . اگر فاصله بین شهر (ج) و شهر (د) را به ۳ حصه تقسیم کنید و فقط یک حصه

رهنمایی کنید



به شکل فوق دیده و بمعنی ذیل جواب ارایه دارید : در شهر (الف) در پوری از کسی برسید که چگونه از کوتاهترین راه به شهر (ب) رسیده می تواند در جواب شنید : (از دورا های که

سرگرمی

سرگرمیهای این صفحه را محمد حسین درخشنو نگار اختتامی مجله در فرستاده است .

و (صالح) به تشناب رفتند و - (محمد الشافی) جهت خریداری لیمونات رفت .
 در زمانسی کسه دیگران بیرون بودند (صالح) با (محمد رحیم) و (نجار) در مورد فوتبال صحبت میکردند . در حالیکه (مامور) با (احمد فواد) و - (ظفر) در مورد اداره کار شی صحبت میکرد .
 اینبود تمام معلومات ، حال بر شماست تا در یک جدول اسم ، تخلص و وظیفه هر یک را بشکل درست جایجا کنید و زرد راهه اساس جدولی زمانی که در فوق آوردیم ، پیدا میتوانید . آنهم طوری که ببینید کی درین میان برای لحظه یسی در اتساق تتفا مانند تاکه توانسته به الیوم تکت پستی دستبردی کند .

سرگرمی دوگند .
 - ساعت ۷:۲۱ : (آهنگر) با (ظفر) و (حسب الله) جهت خریداری لیمونات بیرون رفتند .
 - ساعت ۷:۲۴ : (بدخشی) نیز جهت خریداری لیمونات بیرون رفت .
 - ساعت ۷:۲۵ : (دهور) به - اتاق پهلوی برای ادای نماز شام رفت و بعد از ده دقیقه برگشت .
 - ساعت ۷:۲۷ : (غلام سخی) با (سلیمان) به دهلیز رفتند تا سرگرمی بکنند .
 - ساعت ۷:۲۹ : (نجار) جهت خریداری لیمونات ، (احمد فواد) به تشناب ، (عنیزی) برای چای دم کردن رفتند .
 - ساعت ۷:۳۳ : (نادری) جهت خریداری لیمونات رفت و همچنان (باغبان) به تشناب رفت .
 - ساعت ۷:۳۷ : (شا هیور)

دارند با مطالعه دقیق معلومات زیر معلوم نمایند که کدام یک از هفت نفر عضو جمعیت تکت پستی فوق را دیده ، وظیفه شما تنها یافتن دزد نخواهد بود شما از معلومات زیر اسما ، تخلص و وظیفه هر یک را نیز تعیین کنید .
 برای یافتن دزد برای ما مهم نیست که کی باکی در کجا شسته بود ولی بدانیم که رهبر جمعیت (نادری) تخلص میکرد . در اتاق در در طرف (هتیر) عضو دیگر جمعیت ، (محمد نادری) هکن دیگرشان که (دهور) بود شسته بودند ، (ظفر) وظیفه اش (باغبانی) است و اسم او (حسب الله) نیست . از (شاهپور) شغل اش (نجار) است و (بدخشی) شغل (سلیمان) را داشت .
 - ساعت ۷:۵۰ : پروانی با مامور و (محمد رحیم) به تشناب رفتند .
 - ساعت ۸:۰۰ : (هتیر) و (سلم) به دهلیز رفتند تا

در یک جمعیت کلکسیونر تکت های پستی هفت نفر هفت دارند از قضا روزی همه آنها جمع شدند تا تکت های پستی جدیدی را که جمع نموده اند به هم بگویند . شان دهند ، بعد از آنکه همه با تکت های جدید آشنا شدند هر کس الیوم تکت های پستی اش را در گوشه یی گذاشت و همه سرگرم گنگو و قطعه بازی شدند ، وقتیکه سرگرمی و قطعه بازی را آغاز کردند ساعت هفت و پانزده (۷:۱۵) دقیقه بعد از ظهر بود ، ضمن سرگرمی آنها برای خریداری بعضی از ضروریات شان بنوبه خود برای لحظه یی از اتاق بیرون شدند . ساعت ۷:۴۰ دقیقه (۷:۴۰) زمانی که بعضی از آنها میخواستند خانه بروند (هتیر) یکی از اعضای جمعیت دید که یکی از تکت های بسیار قیمتی اش را کسی از الیوم او دزدی کرده ، حال شما وظیفه

سیریلارگان



Pelargon
پلارگون نستله

صوت پرچون از نزد بکترین
دکانهای نزلستان، وطبور
مسده از طاهر لغینند در کوچی
پارکیت در شتاب ناما بیست

صحت طفل قانرا تضمین میکند

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود به علاوه قر -
طاسیه باب ، اخبار هفته ، مجله ، سپا و سایر جراید و مجلات را
بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد .
آدرس : مارکیت جوار مکتب اهلته ، مرهم .

تابش ویدیوکست

کست های آموزشی و کت های ویدیویی دلخواه تا بزا از
آرتاش ویدیو کست بدست آرید

آدرس :
قرطاسیه فروشی تابش
محمدرحمان دات

فروشگاه روشن



اجناس لوکس، لوازم آرایش و شیک بسیار مورد نیاز
خانواده ها را عرضه میدارد
آدرس: زرغوه میدان

خریداری از شرکت

عبیدیان لستد

یعنی اطمینان و صرفه جویی

مفصل
نمزل دوم سرای خورد هزارگل مقابل مسجد خشتی
و با تجارتخانه حاجی سفیانه عباسی

انواع جنرال و داتر بپ های بترونی
و دیلی خوندا، روپین، کیوتایان، ار
وزنه های آنها از با اعتبارترین
کسی های جهان به قیمت عالی
مناسب بطور عمده در چون به فروش
میرسد.
آدرس: شرکت عبیدیان لستد
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاده

آدرس: تهران
مقابل رینگ بندازی



از لیدام تازه ترین
اجناس مورد
نیازتان استقاده
نمایید هر زمان و به
مفاد شما

فروشگاه روشن

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغان

بزرگترین مارکیت فروش بوتها ساخت وطن

۱۰ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

و بازمهم

۵ هزار و ۲۰۰ هزار افغانی

افغانی جایزه نقدی

صرف با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکنند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و

در روز قرعه کشی که بعد از اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بزرگترین فروشگاه بوتها در صنعت شهران است
فدای خوب قیمت مناسب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**